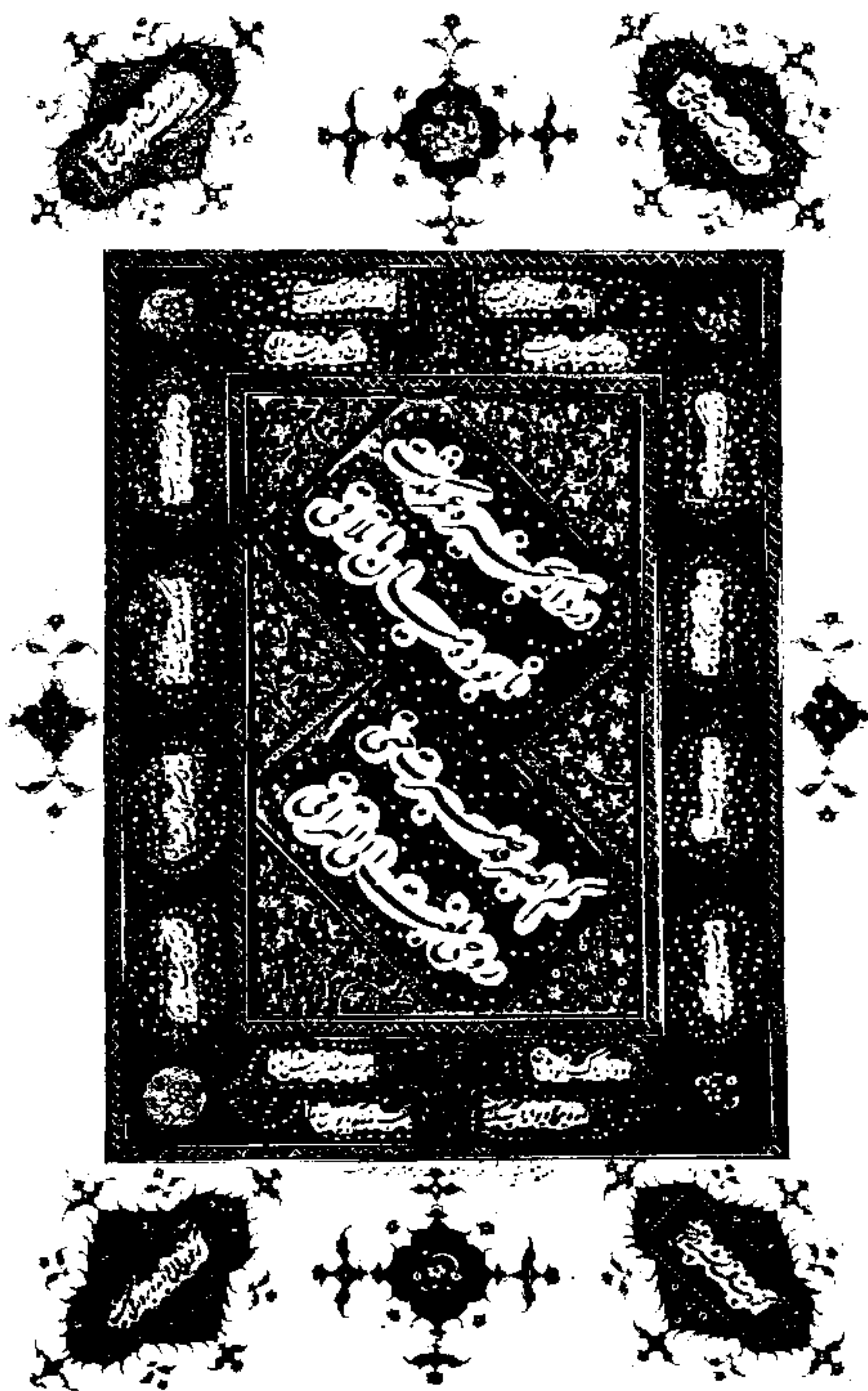


نقد و مروری



فَتَاوَا مَرْوَم



Serial Number 84

October 1969

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

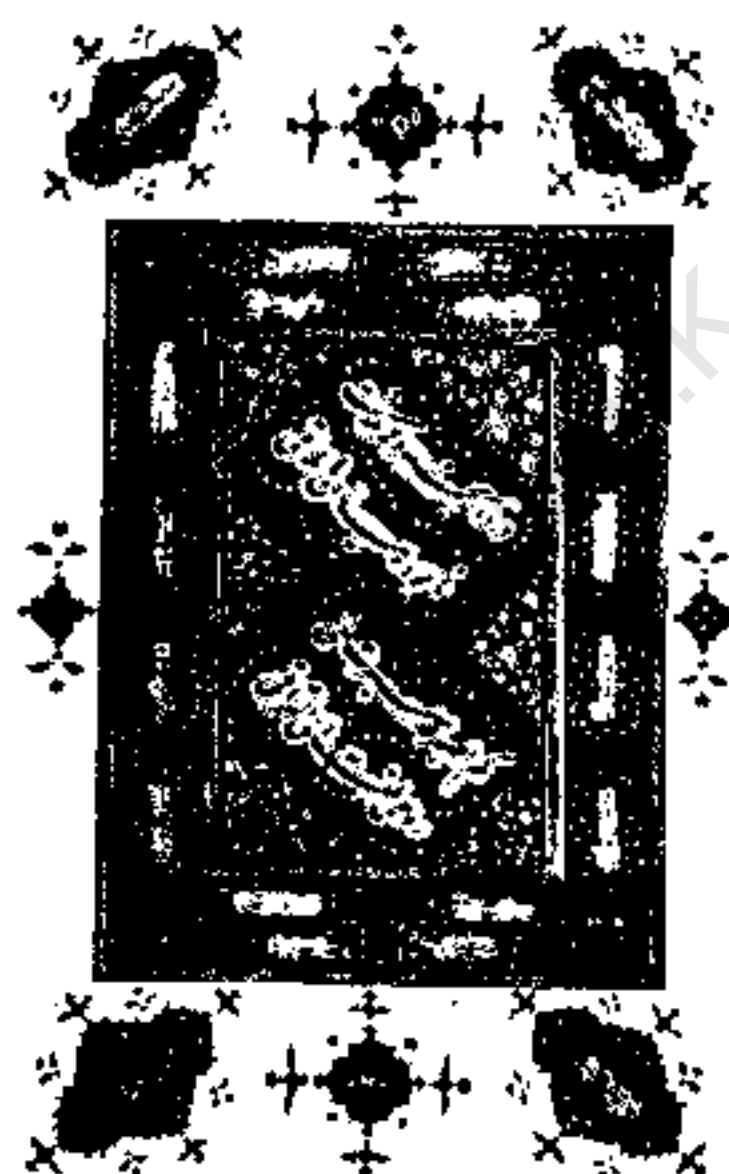
Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



نمونه‌ای تزیین شده از خط میرعماد

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

مهرماه ۱۳۴۸

دوره جدید - شماره هشتاد و چهارم

در این شماره :

۳	مرگ يك دانشمند ایران شناس
۸	هخامنشیان در پاکستان
۱۴	فرامین موجود در موزه جلفا
۲۰	پرواز به سوی ماه
۲۲	ایران و درام نویسان بزرگ جهان
۲۶	ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی
۳۳	ربع رشیدی
۴۳	ازدواج و عروسی و مراسم کشتی گیری در اینجا برون
۵۰	سوگند و رد پای آن در ادبیات پارسی
۵۹	ریشه های تاریخی امثال و حکم
۶۳	مقام سعدی در ادبیات فرانسه
۶۸	در جهان فرهنگ و هنر چه میگذرد ؟
۷۱	خوانندگان و ما

مدیر : دکتر ا. خداپندهلو
 سردبیر : عنایت الله خجسته
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۳ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۲



پروفیسور یو پ

مرکب دانشمندان شناس

دکتر مهدی فروغ

رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

در ساعت ۴ بعد از نیمه شب روز چهارشنبه ۱۹ شهریورماه سال ۱۳۴۸ شمسی پروفیسور آرتور اپام پوپ - دانشمند ایرانشناس مشهور در شهر شیراز - در آستانه ۸۹ سالگی بدروود زندگی گفت و بنابه وصیتی که کرده بود جنازه اش در ساعت ۷ بعد از ظهر همان روز به شهر اصفهان منتقل گردید و در ساعت ۱۰ صبح روز شنبه ۲۰ شهریورماه با تشریفات و احترامات شایسته در ساحل زاینده رود، در نزدیکی پل خواجه پخاک سپرده شد. برای تجلیل از مقام علمی و فرهنگی آن شادروان از طرف وزارت دربار شاهنشاهی مجلس یادبود پرشکوهی در شهر شیراز برگزار شد و وزارت فرهنگ و هنر نیز مجلس یادبود دیگری در روز شنبه ۲۹ شهریورماه در تالار مرکزی این وزارتخانه برپا خواهد کرد.

با وجود اینکه شادروان پوپ در سنین کهولت و ناتوانی جسمی چشم از جهان فرو بست و شاید بتوان گفت که بهنگام مرگ قسمت اعظم آرزوهائی را که برای ترویج و اعتلای ارزش و اعتبار هنر و فرهنگ کشور ما در دل داشت برآورده شده بود مرگش مایه تأسف و تأثر فراوان مردم حق شناس کشور ما مخصوصاً طبقه فضا و دانش پژوهان گردید. عشق و علاقه ای که پوپ بد تاریخ درخشان هنر و فرهنگ کشور ما داشت بر تمام کسانی که با او مختصر آشنائی هم داشته اند آشکار است. رایحه این عشق پرشکوه در کلیه آثار و آثار او که بصورت کتاب و جزوه و مقاله از او باقی مانده بمشام جان کسانی که از مصاحبت با او محروم بوده و او را ندیده و نشناخته اند میرسد. تاریخچه زندگی پوپ را میتوان فقط در یک جمله کوتاه یعنی: «عشق بد تاریخ درخشان هنر و فرهنگ ایران» خلاصه کرد و همین عشق سرشار چنان جذبه و کششی در وجود او برانگیخت که موجب شد چند سال از پایان زندگی اش را در این مرز و بوم بسربرد و در دامن معبود خود بخواب ابدی فرورود.

فضائل انسانی پروفیسور پوپ و کوشش و مجاهدش در کار سنگینی که بعهده گرفته بود محدود و مختصر نیست که بتوان در یک مقاله کوتاه آنرا خلاصه کرد و برشمرد. پوپ در راه رسیدن بمقصود از هیچ کوششی باز نمی ماند، هیچ رنج و زحمتی سد راهش نبود، نداشتن وسیله و امکانات مانع تلاشش نمیشد. هیچ شکستی همت بلند او را فرو نمی ریخت و عزم استوارش را سست نمیساخت. همین همت بلند بود که او را برای رسیدن به هدف رهبری میکرد. بیان نرم و شیرین و تعبیرات

گرم و انسانی‌اش چنان به دل می‌نشست که در اندک زمانی هر کس را فریفته طبع انسانی خویش می‌ساخت .

چندین کتاب عظیم مستند و معتبر درباره هنرهای مختلف ایران تألیف کرده و انتشار داده که سرآمد همه ، مجموعه عظیم « بررسی هنرهای ایران » Survey of Persian Arts در شش مجلد است که حاوی پنج هزار تصویر رنگی و سیاه و سفید و متجاوز از سه هزار صفحه تحقیقات و تتبعات بقلم قریب هفتاد نفر از محققان و ایران‌شناسان معروف و معتبر جهان است . این کتاب که نخستین بار در سال ۱۹۳۸ به چاپ رسید تمام هنرهای ایران را از جمله معماری و سفال‌سازی و فلزکاری و مجسمه‌سازی و نقره‌کاری و مفرغ‌کاری و گچ‌بری و نقاشی و پارچه‌بافی و منبت‌کاری و سنگ‌تراشی و تذهیب و تجلید و هنرهای تزئینی و کتابت و مینیاتور و قالی‌بافی و ده‌ها هنر دیگر که نشانه ذوق سرشار مردم این سرزمین در زمینه‌های مختلف است شامل می‌شود . اهمیت و اعتبار این کتاب برای اهل تحقیق بحدی است که نایاب شدن آن در سالهای اخیر موجب شد دوباره بصورتی مرغوبتر در ۱۵ مجلد در کشور ژاپن بطبع برسد .

البته در دوسه قرن اخیر ایران‌شناسان معتبری از نقاط مختلف جهان رنج سفرهای دور و دراز و سخت را بر خود هموار ساخته و با وجود نبودن امکانات برای تحقیق و مطالعه درباره هنر و فرهنگ کشور کهن سال ایران به سرزمین ما آمده و درباره شناساندن تاریخ درخشان این کشور و خدمات نیاکان ما به تمدن و فرهنگ بشر مقالات و کتابهای نفیسی انتشار داده‌اند که قدر کوشش و علاقه ایشان بر ما معلوم است و ملت ایران همواره نام آنها را به نیکی یاد میکند . اما

پورفسور یوب در ملاقات با پورفسور گیرشمن .



انتشار کتاب «بررسی هنرهای ایران» ، صرف نظر از کمال و فضیلت‌های دیگرش بر آثار سایر علما، موجب شد که همه این کوششهای پراکنده در یک جا جمع شود و پیوند ذوقی و خویشاوندی علمی کلیه هنرهای این سرزمین ، در شش هزار سال تاریخ این کشور به ثبوت برسد . چون تاریخ فرهنگ این کشور چنان پیوسته است که جدا دانستن عصرها و دوره‌های مختلف برای آن غیرممکن است . مردم ایران حتی در لحظات کوتاهی که در زیر استیلای ملل اجنبی سرمی‌بردند و با متانت و بردباری مشقت سیادت و حکومت خارجی را بر خود هموار می‌ساختند از کارهای فرهنگی و هنری غافل نماندند . در دوره‌های تلخ و تاریکی که این سرزمین گرفتار ایلغار یغماگران و چپاول غارتگران - که تنها تأثیرشان در این سرزمین معرفی همین تعبیرات در زبان فارسی است - بود ایرانیان همت و کوشش خود را در راه بیان تمنیات و احساسات لطیف شاعرانه خود از طریق هنرهای مختلف همچنان بکار می‌بستند و آثار درخشانی که از سرشاری ذوق و نازکی طبع آنها حکایت میکند بدنیای هنر عرضه می‌داشتند . این تنها وسیله‌ای بود که ملت ایران با بکار بستن آن توانست اقوام غالب را ، با سرافرازی ، مقهور خویش سازد . «بررسی هنرهای ایران» از این پیوستگی حکایت می‌کند .

بعلاوه این کتاب موجب شد که یک ارتباط علمی و هنری بین علما و محققان ایران شناس جهان بوجود آید و در حقیقت یک خانواده عظیم از دانشمندان ایران شناسی تشکیل شود که با همکاری یکدیگر در رشته‌های مختلف هنری این مملکت پژوهش کنند . ارزش و اهمیت این اقدام بر کسانی که به دامنه نفوذ فرهنگی ایران در سراسر نیمه جنوبی قاره آسیا آگاهی دارند کاملاً معلوم است .

پورفور پوپ با جمعی از دوستان (عکس سمت چپ خانم اکرین همسر پوپ است) .



وقتی صحبت از فرهنگ و هنر ایران می‌آید مقصود توجه به آثار هنری منحصر به کشور فعلی ایران نیست دامنه فرهنگ ایران بقدری وسیع است که نشانه‌های آنرا حتی در دورترین نقاط شرق و جنوب و غرب آسیا میتوان جستجو کرد .

یکی از آرزوهای بزرگ شادروان پوپ که آرزوی هرایرانی نیز هست این بود که تحقیق درباره فرهنگ و هنر ایران در خود ایران صورت گیرد و معتقد بود که همانطور که برای مطالعه احوال و تاریخ و تمدن هر ملت ، ما سرزمین همان ملتها سفر میکنیم و در مؤسسات علمی ایشان به پژوهش میپردازیم ، تحقیق درباره هنر و فرهنگ ایران هم باید در خود سرزمین ایران صورت گیرد .

این آرزو نیز بیاری پرودگار برآورده شد و تأسیس مؤسسه ایران شناسی در دانشگاه پهلوی شیراز نوید امیدبخشی است باینکه تاریخ این کشور که در هر گوشه آن نور معرفت و علم و فضیلت و ذوق تجلی میکند بتدریج بهمت و کوشش علما و محققان این مملکت برجهانیان معلوم گردد و دین ما به نیاکانمان باین طریق ادا شود .

در خاتمه این مطالب که بیاس احترام مقام رفیع آن شادروان برای چاپ در این مجله با شتاب فراوان فراهم شده لازم می‌بینم که یک خاطره کوچک از اقدام جالب توجهی که پورفسور پوپ ضمن فعالیت‌های مستمر خود برای شناساندن فرهنگ و هنر ایران بکار می‌بست بعرض خوانندگان محترم برسانم .

پورفسور پوپ باعده‌ای از علاقمندان در حال صحبت هستند .



در حدود بیست و اندی سال پیش که حقیر در آمریکا بود مجلس میهمانی بسیار باشکوهی در مهمانخانه بزرگ و معروف «والدرف استوریا» Waldorf Astoria در نیویورک از طرف «مؤسسه باستان‌شناسی آسیا» Asia Institute بهمت شادروان پوپ برگزار شد که در آن عده کثیری از رجال درجه اول آمریکا از جمله عده‌ای از فرمانداران ایالات آن کشور و صاحبان چند کارخانه بزرگ و مدیران جراند معروف و ایران‌شناسان بنام شرکت داشتند. این میهمانی چندین تالار را شامل میشد. تمام دیوارهای آن چند تالار به آثار معروف باستانی ایران مزین شده بود. در بین این جمع دونفر ایرانی نیز دعوت شده بودند. یکی جناب آقای نصرالله انتظام سفیر کبیر دولت شاهنشاهی که بعثت اشتغالات فراوان در آخرین دقیقه از شرکت در آن جلسه عذر خواستند و یکی هم حقیر بود که برای عرض مطالبی درباره هنر ایران در این جلسه حضور یافته بود.

سفره شامی که در این میهمانی در روی میز چیده شده بود شاهکاری بود از ذوق و سلیقه و شور ایران دوستی که هرگز از خاطر این بنده نخواهد رفت. برای نشان دادن این مایه سلیقه میل داشتم تصاویری را که در انبوه یادداشتهای خود از این مجلس ضیافت داشتم بضمیمه این مطالب بنظر هم‌میهمان گرامی برسانم ولی یافتن آنها میسر نشد، اینک بنقل آن اکتفا میکنم.

سفره غذا با انواع خوراکیهای مخصوص ایرانی، بنقش قالیهای اسلیمی عالی ایران در چند سطح چیده شده بود و خطوطی که حاشیه و متن این نقش را تشکیل میداد با انواع سبزی مزین بود و در وسط آن حوضچه ترنجی شکلی با کاشیهای فیروزه‌ای مشبك و کنگره‌دار دیده میشد که در وسط آن آب از قنارهای که تعبیه شده بود جستن میکرد.

صورت غذا در روی دو صفحه بزرگ از کاغذ اعلا با خط لاتین و رنگی بقسمی چاپ شده بود که از فاصله کم شخص تصور میکرد بخط شکسته نستعلیق نوشته شده است. مواد خوراکی عبارت بود از نان لواش و نان بربری و پنیر ایزدخواست و ماست و رامین و تدرچین و انواع ماکولات اختصاصی ایران با ذکر محل و مکانی که نوع مرغوب آن در قدیم در آنجا یافت میشد. دونفر مستخدم ملبس به لباس دوران صفوی که یکی آفتابه زرکوب و دیگری لگن زرکوب متعلق بدوره صفوی بدست داشت، بمحض صرف شدن هر غذا برای شستن دست میهمانان خدمت میکردند. نوای موسیقی عارفانه و روان بخشی شنیده میشد. خلاصه مجلس ضیافتی بود ایرانی باشکوه و جلال فرهنگ و هنر ایرانی که چشم هر بیننده‌ای را خیره میساخت. این مایه ذوق و این پایه شور ایران دوستی در محیطی که اطلاع چندانی از گذشته درخشان این سرزمین وجود نداشت برای کسی که به کشورش عشق بورزد مایه اعجاب و تحسین و تعظیم و تکریم بود. خلاصه اینکه شادروان پوپ چون هنرمندی فیلسوف و فیلسوفی هنرمند بهروسیله‌ای متوسل میشد که کشور ما را بصورتی که درخور شأن و عظمت آنست باشکوه و آبرومندی بمردم جهان معرفی کند.

امیدواریم مقالات چاپ نشده آن شادروان که از صدها تجاوز میکند بهمت و پشت کار و بصیرت همسر ارجمند و وفادارش دکتر فیلیس اکرم Dr. Phylis Ackerman که خود دانشمندی عالیه و در تمام این فعالیتها با او همکاری نزدیک داشته است جمع‌آوری شود و برای استفاده علاقمندان بزودی منتشر گردد.

نام نیک این مرد بزرگ که دلش بعشق ایران زنده بود هرگز از لوحه ضمیر ایرانیان محو نخواهد شد.

این نویسنده از طرف خود و عموم نویسندگان مجله هنر و مردم ضایعه بزرگ را به بانوی محترم و دانشمند آن شادروان از صمیم قلب تسلیت میگوید و آرزوش روح او را از خداوند متعال مسئلت دارد.

هخامنشیان در پاکستان

نوشته: سرهنگ محمد گلزار خان کیانی
(پاکستان)

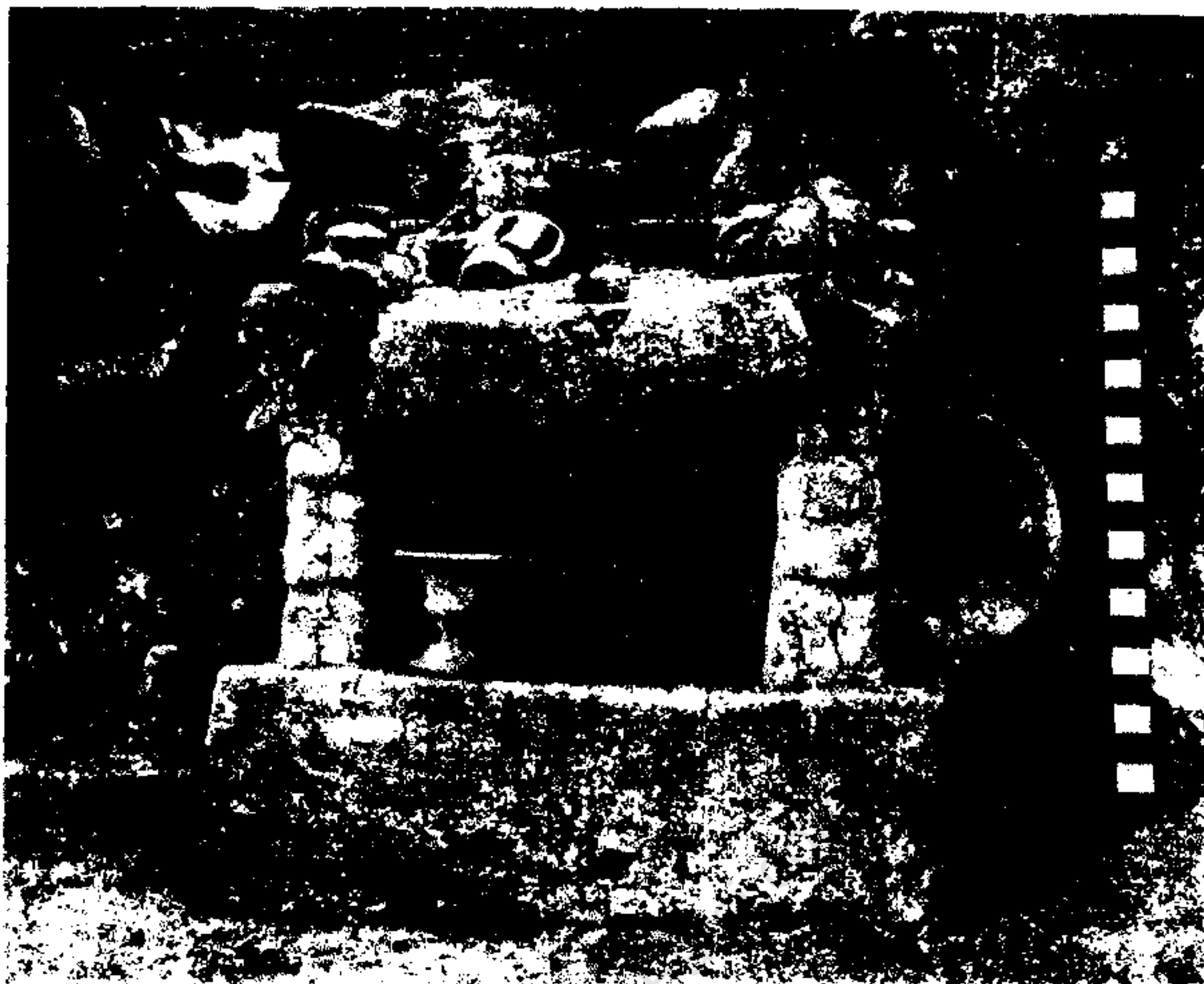
بررسیهای تاریخ ایران در دوران هخامنشی نموداری است از میراث فرهنگی مشترک ایران و پاکستان در زمینههای تاریخی و نژادی و زبانی و اجتماعی و اقتصادی و دیگر جنبهها که بر روی هم يك واحد جامع کامل میسازد. برهمگان آشکار است که از زمان پادشاه بزرگ هخامنشی داریوش اول همبستگیهای تاریخی میان ایران و مردم پاکستان (سرزمین سند) پایه گرفت.

هرودوت در کتاب چهارم ص ۴۴ گوید که «اما در آسیا مهمترین اکتشافات بوسیله داریوش انجام گرفت. وی مایل بود بداند رود سند که با یکی دیگر از رودها تنها رودهایی هستند که تمساح در آن زیست میکند در کجا بدریا میریزد.

پس تعدادی از کسانی را که تصور میکرد در میان حقایق مورد اعتماد او میباشند و از جمله سکیلاکس از اهل کاریاندا را در کشتی نشاند و باین مأموریت فرستاد. این اشخاص در شهر کاسپاتیروس و از سرزمین پاکتیها حرکت کردند. آنان از طریق رودخانهها در جهت طلوع فجر و شرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند. سپس رو به سمت مغرب در دریا حرکت کردند. در ماه سیام به محلی رسیدند که فینیقیها که کمی بالاتر درباره آنها سخن گفتیم بامر پادشاه مصر از همان محل برای گردش بدور افریقا حرکت کرده بودند. پس از گردش دریائی داریوش هندیها را به اطاعت خود درآورد و از این دریا استفاده کرد». (نقل از تاریخ هرودوت - از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۷۱۳ ترجمه دکتر هادی هدایتی جلد چهارم ص ۱۰۹ بند ۴۴).

سرزمینی که در ۵۱۸ پ. م. به دست داریوش گشوده شد شهر بان نشین بیستم شاهنشاهی ایران به شمار آمد. این استان توانگرترین و پر مردمترین بخش شاهنشاهی شمرده می شد. خراجی برابر با ۳۶۰ تالان خاک طلا که دست کم معادل يك میلیون لیبره استرلینگ و تقریباً يك سوم همه شمشهای خراج استانهای آسیا باشد به خزانه داریوش سرازیر می شد. این بخش شهر بان نشین سند از رشته کوههای نمك در بخش جهلم تا دریا گسترده شده و شاید پاره ای از پنجاب در مشرق سند هم جزو آن بود. این شهر بان نشین بخشی بود جدا از هفتمین ساتراپ نشین شامل بخش هریو (هرات) و آراخوزی (قندهار) و گندهاره (تاکسیلا و استان مرزی شمال غربی) در کنیه داریوش در تخت جمشید و بر مزار او در نقش رستم از این شهر بان نشین نیز یاد شده است.

در اوستا هم از هند یاد شده است. در وندیداد به ویژه به سرزمین پنجاب اشاره شده است. «پانزدهیم جاها و روستاها که من اهور مزدا بهترین بیافریدم هفت هند (هپته هندو) است» یعنی آنکه پانزده سرزمین خوبی که بیافریدم همانا سرزمین هفت رود بود. هپته هندو همانا نامی است که اوستا بر پنجاب و سند اطلاق کرده است و درودا «سپته سندو» آمده که عبارت باشد از جهلم و چناب و راوی و بیاس و ستلج و سند و کابل. در دوران اسلامی این بخش را پنجاب نامیدند که سرزمین پنج رود باشد به استثنای سند و کابل. پژوهندگان و باستان شناسان پاکستانی اخیراً بررسیهایی را برای باز شناختن تاریخ روزگار کهن آغاز کرده اند و توانسته اند حلقه مفقود را با



آتشگاه هخامنشی از حفريات سيمترگر - بلمبت (پاکستان)

بازپسين کاوشهای بلمبت^۱ و تیمارگره^۲ بیايند. اين کاوشها نخستين بار در پاکستان نشانهایی از آبادیهای باستانی هخامنشی در اين بخش داده است و پیوندی همهجانبه با فرهنگ روزگار هخامنشی ايران نمودار ساخته است.

بلمبت که در آن بر اثر کاوشهای سال ۱۹۶۶ زیر نظر پروفیسور احمدحسن دانی^۳ رئیس بخش باستانشناسی دانشگاه پيشاور و با یاری کاوشگران، اين جایگاه هخامنشی پیدا شد در حدود ۱۲۵ میلی پيشاور واقع است که روزگاری اين بخش از سرزمین گندهاره بوده است.

بلمبت در مغرب رود پيخکورا واقع است. اين رود آن را از روستای تیمارگره در کنار شاهراه گندهاره به چترال واقع است جدا می سازد. يك راه دیگر از پایان شمالی اين جایگاه به بجور^۴ می رود. دژی نزديك بلمبت و ویرانههای کهن کناران قرار گرفته است.

کاوشهایی که در اين جایگاه شده است آبادی دوران هخامنشی (از سده ۴ تا ۶ پ. م.) را آشکار ساخت. در اینجا یازده اطاق خوش ساخت و زیبا پدیدار شد که هر اطاقی گونه ای خاص از آتشدان دیواری یا اجاق داشت. يك گونه از آن آشکارا برای بخاری ساخته شده بود و نوع دیگر بر فراز سکو یا نیمکت مانندی ساخته شده بود. در اطاق شماره ۹ به ویژه بر نیمکت مانند

۲ - Timmargarha

۴ - Bajour

۱ - Balambat

۳ - A. H. Dani

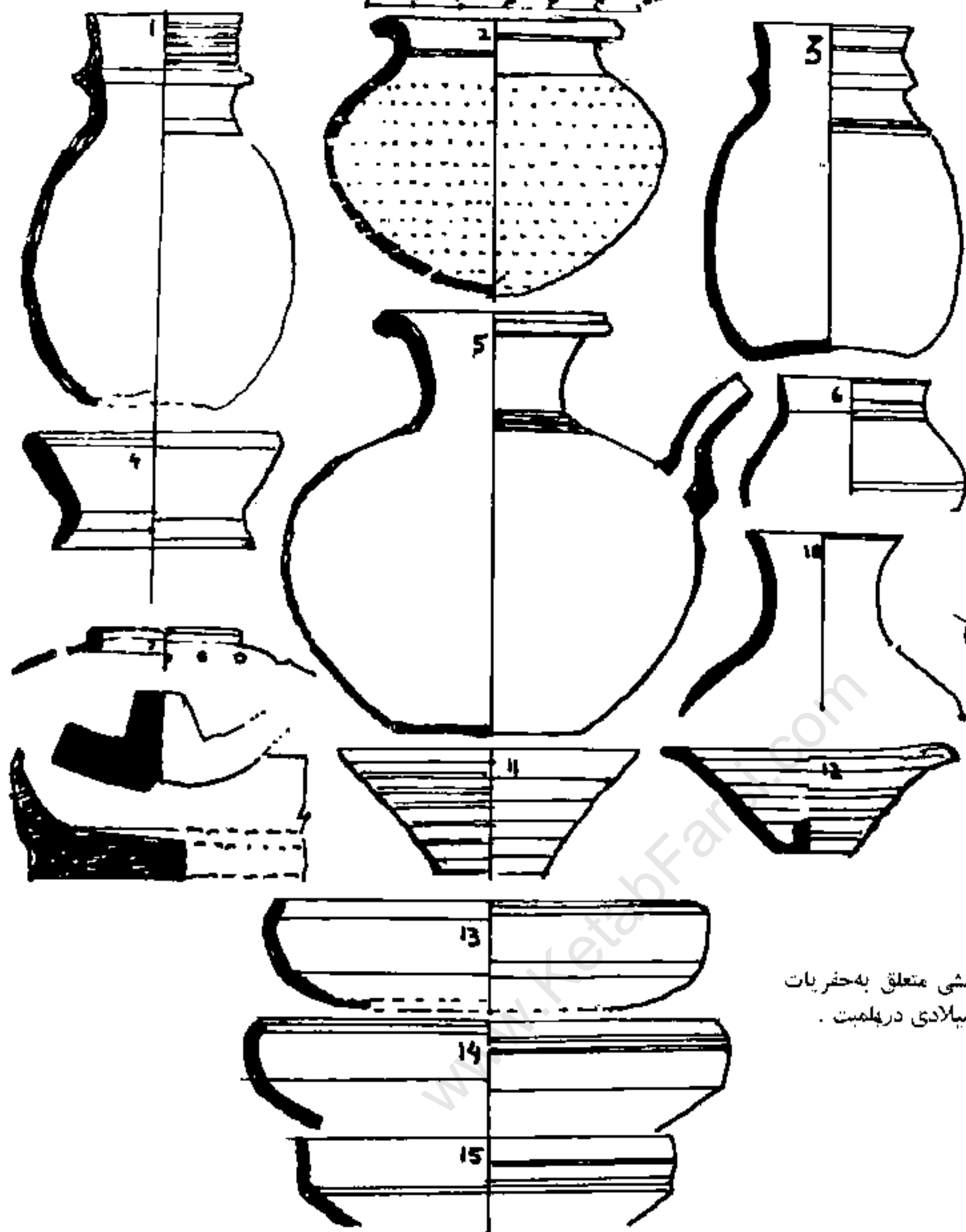


آتشگاه هخامنشی دیگر در بلمیت.

مشخصاتی دیدنی ساخته بودند. در میان آن يك آتشدان چهار گوش استوار با گل ساخته بودند که درسوی راست و چپ آن شیاری بود. در آتشدان آشکارا نشانه‌های سرخی و سوختگی دیده می‌شد. در زیر کف اطاق نزدیک بخاری چاله‌ای کنده بودند که هر چه فروتر می‌رفت پهن‌تر می‌شد. در آن کوزه و تکه‌های شکسته سفال و خاکستر و ذغال چوب یافته شد. در اطاق شماره ۲ يك کرسی برای مراسم آتش و پرستش آن پیدا شد. آن کرسی از گل بود که با گچ اندوده بودند و قسمت پیشین آن بر دو ستون تکیه داشت. درست بر فراز ستونها گل آفتاب گردان بر گل نگاشته بودند و بر بالای کرسی يك چراغ از گل سفال بود. زیر کرسی هم يك بخوردان بود يك خاکستر دان نعلبکی مانند درسوی مشرق و يك نمونه ساخته شده از گل سفال درسوی مغرب به صورت مخروطی خرطومی شکل بود. این ساختمان دقیق نموداری است آشکار از آتش پرستی. هیچ تصویری یا پیکره سفالین در این اطاقها پیدا نشد. کرسی مراسم و دیگر آتشدانها که در اطاقهای دیگر پیدا شده نمودار مراسم مذهبی آتش پرستی و حضور مردمی است که در زندگی آنان آتش پرستی اهمیت فراوان داشته است. در جای دیگر از پاکستان از این گونه آتشدانها پیدا نشده و این نخستین نمونه‌ای است از این گونه. وضع عمومی و گاه شماری این جایگاه در آبادی بلمیت آشکار از فرهنگ هخامنشی و وجود صنعت آهن داستان می‌زند.

آتشدانهای بلمیت را می‌توان با آتشدانهای دهان غلامان که توسط ایتالیاییان کشف شده و در شماره ۱ - ۲ مجله Eastaud West رم به سال ۱۹۶۶ تحت عنوان «کاوش در دهان غلامان»

BBT 1966
ACHAEMENIAN POTTERY



سفال هخامنشی متعلق به حفاریات
۱۹۶۶ میلادی در بلمبت .

(سیستان ایران) همانند است . مقاله‌ای هم در این باره آقای دکتر غیسی بهنام نوشته‌اند که در شماره ۶۹ هنر و مردم در تیر ۱۳۴۷ تحت عنوان سیستان در دوران هخامنشی درج شده است .
وانگهی در بلمبت چند کوزه بزرگ و سلامت چال شده در زیر کف اطاقها پیدا شد .
عموماً در اطاقها اشیاء آهنی مانند قلاب برای آویختن تور ماهیگیری و سنگهای گرد آسایا و وزندهای سفالی و اشیاء سفالی دیگر که صاف و نقاشی شده بودند پیدا شد . مقدار فراوانی اشیاء آهنی از آن جمله ناوک در زیر کف اطاق پیدا شد که سخن هرودوت را به یاد می‌آورد که گفت : «سربازان بومی با ناوکهای نوک‌آهین مجهز بودند» . همچنین گفتنی است که کشفیات سرجان مارشال^۵

Sir John Marshall - ۵

يك نگاه به سازمان دیوانی این سرزمین در زمان هخامنشیان چنانکه در تاریخ کمبریج^۶ به نقل قول از مارشال آمده است نشان می‌دهد که اصل مرکز در این شهربان نشین و دیگر شهربان - نشینها تا آنجا که امکان داشت اعمال می‌شد. فرمانده همگان پادشاه بزرگ بود که شاهنشاه خوانده می‌شد و شهربانان در برابر او مسئولیت مستقیم داشتند. سازمان و شیوه اداره این شهربان نشین مانند دیگر شهربان نشینها تابع تمرکز بود و اندیشه حکومت اقلیتها و فرهنگهای گوناگون و رفاه و آسایش همگان از اصول مسلم و پذیرفته اهورامزدا به شمار می‌رفت. آنان که بر مردم فرمان می‌راندند سوگند داده شده بودند تا به درستی فرمان رانند. هر شهربان نشین با شبکه راههایی با مرکز امور اداری پیوند داشت و داریوش برای برقراری ارتباط نهایت کوشش را به کار می‌بست. با این شیوه ترتیب فرستادن پیک و ارتباط پستی به جهانیان عرضه شد. يك اصلاح در سکهها نیز به دست داریوش صورت گرفت که به آنها کلمه فارسی زریک یا دریک یعنی پاره زر را می‌زدند. در شهربان نشینهای مشرق روش کهن دادوستد جنسی هنوز رواج داشت. ولی در استانهای پرزر و متمدن مرزی از جمله پنجاب دادوستد با پول و سکه زود رواج یافت شواهد روابط تجاری فراوانی که در زیر فرمان هخامنشیان در میان شمال غرب پاکستان و ایران وجود داشته همانا سکههای سیمینی است که در این سرزمینها یافته شده و هم بر پایه معیارهای ایرانی ضرب شده و هر پاره برابر است با دوسینگلوی یا استاتر و نیز نیم و ریح سینگلوی بودند.

يك رویداد برجسته دیگر که در زمان هخامنشیان پیش آمد همانا پدید آمدن خط خاصی است. زبان آرامی را مردم این سرزمین همچون زبان دوم و در کنار فارسی پذیرفتند. چون الفبای آرامی نمی‌توانست همه آوای زبان بومی پراکریّت را نمودار سازد چند حرفی بر آن افزوده شد و چند حرف آن تبدیل گشت و بدین گونه اندك اندك خط خاص خروشتی پدیدار شد. در کتیبههای آسوکا (در سده سوم پ. م.) در مرزهای شمال غربی این الفبا آشکار شد و در تاکسلاتا سده پنجم میلادی رواج داشت.

يك کتیبه آرامی که در دیوار خانه‌ای در سیرکاپ - تاکسیلا^۷ کار گذاشته شده بود کشف شده است. تا آنجا که با وضع خرد شده و فرو ریخته آن بتوان خواندگویی سخن درستایش از مأموری است بلند پایه به نام «رومدوت»^۸ که پیشرفت خویش را مدیون نایب السلطنه یا فرمانداری است به نام پریادارسی^۹. پریادارسی را گویا آسوکا که بر تاکسیلا به عنوان نایب السلطنه پدرش بیندوسورا^{۱۰} فرمان می‌راند در دستگاه خویش به کاری گمارده بود. این امر نمودار آنست که این کتیبه اندکی پیش از میلاد فراهم شده است.

مختصر یادی هم می‌توان از سازمان لشکری این بخش کرد. شهربان لشکری از بومیان با شماری سرکردگان و سربازان ایرانی زیر دست داشت. ولی بیشتر سپاهیان این بخش را فرمانده شاهی که مستقیماً زیر فرمان شاهنشاه بود در فرمان داشت. همه مردم بی‌استثنا چه در شهربان نشین خویش و چه در هر جا که شاهنشاه جنگی داشت ناچار از خدمت سربازی بودند. پس سربازان بومی این استان را در کنار سربازان دیگر جاهای شاهنشاهی می‌بینیم که در جنگها پیکار می‌کنند. اسلحه عمده آنان کمان بود که در نقش بیستون و در سکههای داریوش شاهنشاه بدان مجهز است بدین گونه دشمن در زیر بارانی از ناووك گرفتار می‌شد و بارای نزدیک شدن نداشت. وانگهی زوینهای کوتاه و دشنه نیز با خود داشتند. سربازان بومی جامه‌های یکسان کنانی داشتند با کمانها و ناوکههای نوک آهین. این را می‌توان از شرحی که هرودوت بر جای گذاشته و نقشی که در تخت جمشید مانده دریافت.

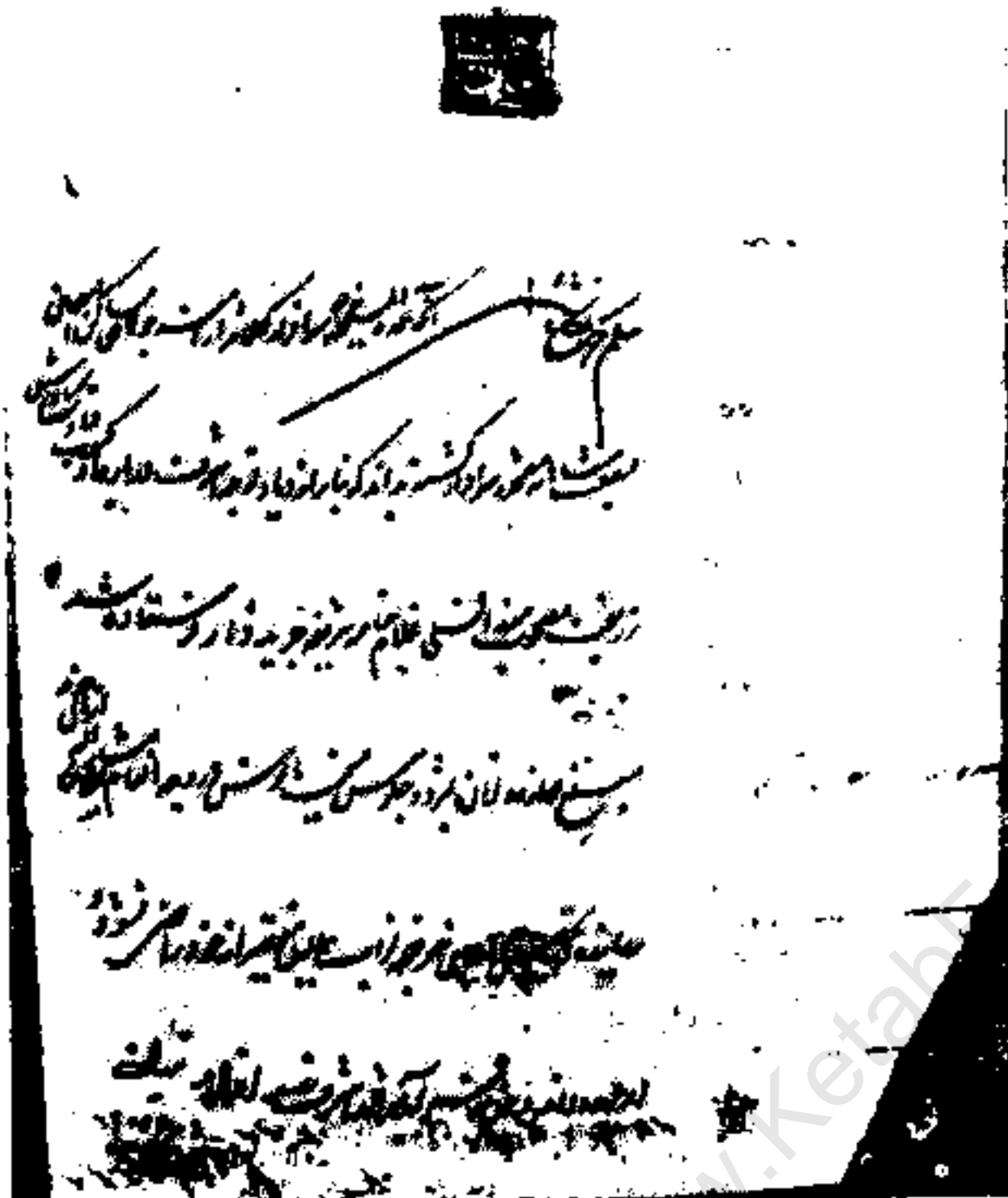
Cambridge History - ۶

Sirkaf-Taxila - ۷

Romdote - ۸

Piryadorsi - ۹

Bindusora - ۱۰



شاه عباس دوم طی فرمانی که
به سال ۱۰۵۳ هجری قمری صادر
شد یک دست لباس و عباى زربفت
به خواجه شغراز (شاه فراز)
عطا کرد.

شاه عباس دوم

فراين موجود در موزه جلفا

با همکاري ل . ميناسيان رئيس موزه ارمنه جلفاي اصفهان

موزه ارامنه - در جلفای اصفهان - یکی از جلوه گاههای ارزشمند تاریخ ایران و گنجینه هنر و فرهنگ ارمنی است. آثار و یادبودهایی که در این موزه قدیمی نگهداری میشود، نه تنها از دیدگاه باستانشناسی و هنر و استیک، جالب و گرانقدر است، بل تقدیر «ارامنه» را در سیر تاریخی طولانی بازگو میکند - و این به ویژه از آن جهت که سرنوشت ارامنه با بخشی از تاریخ و فرهنگ ایران پیوندی عمیق دارد، در خور توجه است.

روشنترین تصویر رسوم ارمنی در طی نسلها، در فرمانهایی که توسط شهریاران ایران برای رفاه ارامنه و رفیع گزندهایی که بر آنها وارد میآید، صادر شده، منعکس است. این فرامین صرفنظر از اینکه ارزش تاریخی دارند، اسناد دقیق و امیلی هستند که از روزگاران پیشین حکایت میکنند و حکایت آنها تاریخچه تفسیری قرونست که بر کشور ما و بر ارامنه ساکن آن گذشته - و نیز يك آئینه بی غبار وضع اجتماعی، مذهبی و روانی ملت ما در گذشته های دور و نزدیک است.

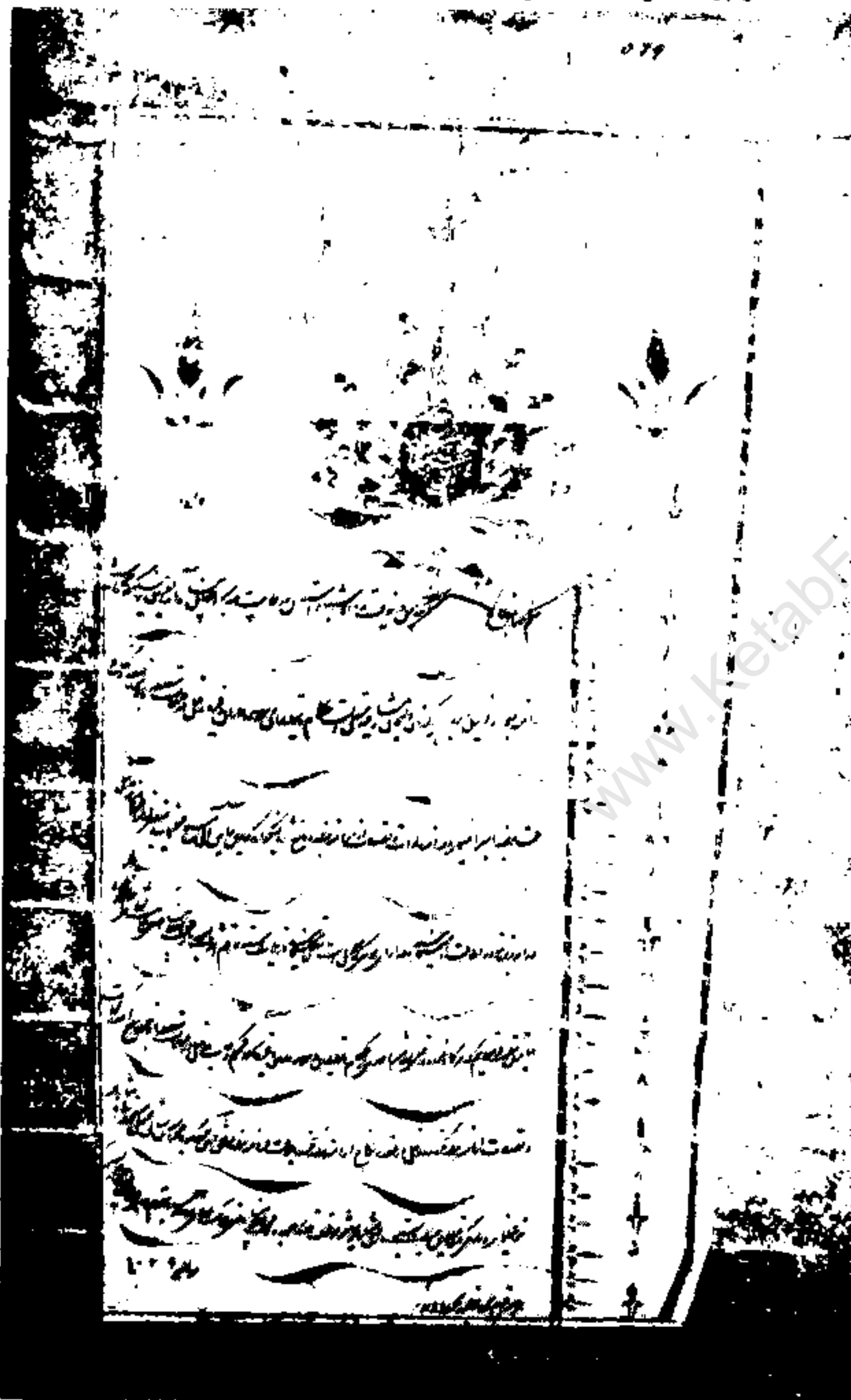
فرامین مذکور بیشتر به خط شکسته نوشته شده اند و در عین موزونی خواندن متون آنها بدشواری امکان پذیر است. حواشی اغلب آنها با طرحهای زیبا - و گاه مینیاتورگونه - زینت یافته و این به اسناد تاریخی مزبور ارزشی هنری بخشیده است.

آگاهی از انگیزه صدور هريك از این فرامین بی آشنائی به تاریخ ارامنه مهاجر ایران گرچه دشوار است، لیکن هريك از فرامین در تحلیل وقایع و بازگوئی بخشی از سرنوشت ارامنه خود بهترین برگه است. پیش از پرداختن به چگونگی این فرامین، نگاهی - اگر چه به اجمال - به موزه جلفا و نیز تاریخ سیاسی - اجتماعی ارامنه ایران بی ضرورت نیست.

شاه عباس پادشاه نامی صفوی به سال ۱۶۰۳ پس از فتح جلفای آذربایجان راهی «ایروان» شد و این شهر پرآوازه ارمنی نشین را محاصره کرد. ایروان در آن هنگام در معرض هجوم گاه و بیگاه عثمانیها بود و ارامنه در دل کمترین دوستی نسبت به ترکان احساس نمیکردند. چنین بود که با آغوش گشاده سپاه ایران را پذیرفتند و حکمران ایروان بشقابهای انباشته از طلا به رسم هدیه برای شاه عباس فرستاد.

اندکی پس از فتح ایروان بدست قوای ایران «سینان پاشا» سردار معروف عثمانی با ۲۰۰ هزار جنگجو عازم ایروان شد و شاه عباس که سپاه کافی و تجهیزات ضروری يك جنگ بزرگ را همراه نداشت تصمیم به عقب نشینی گرفت و به وقت عقب نشینی فرمان کوچ ارامنه را بسوی ایران صادر کرد. او میخواست با این تمهید آبادیهائی را که در سر راه سپاه دشمن بود، از

فرمان شاه سلیمان به سال ۱۰۷۹ هجری قمری حکومت های فریدن، لنجان و چهارمحال موظف میکرد که در امور مذهبی ارامنه دخالت نکنند.



آبادانی و سکنه خالی کند تا عثمانیها برای تأمین آذوقه و نیازمندیهایشان به مضيقه بیفتند .

بدینسان ارامنه از جلفای آذربایجان و ایروان بسوی ایران سرازیر شدند و در جلفای اصفهان اقامت گزیدند .

محیط مذهبی و تعصبات شدید ، گروهی را علیه مهمانان ارمنی‌شان برانگیخت . آزار و غارت ارامنه آغاز شد و خشونت و نفرت از هرسو آنها را در بر گرفت .

شاه عباس که علاقه بسیار به ارامنه داشت و در اجرای کلیه آداب و مراسم مذهبی و ملی به آنها آزادی کامل داده بود - در این موقعیت تیره با صدور يك فرمان پرخاشجو به یاری ارامنه شتافت . متن فرمان باین شرح است :

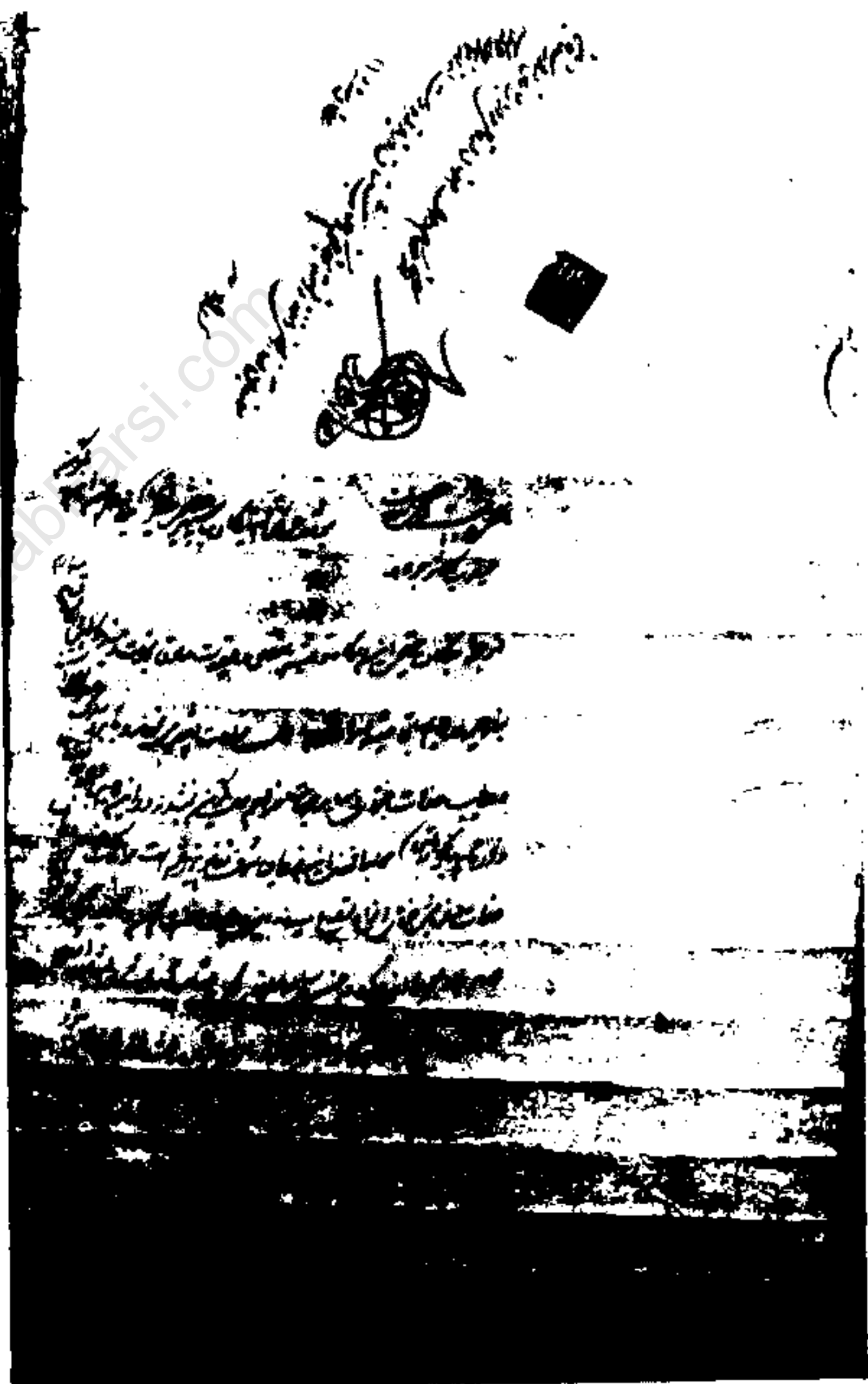
« حکم جهان مطاع شد آنکه وزارت رفعت پناه شمس‌الوزاره والرفعه میرزا محمد وزیردار السلطنه اصفهان بدانند که عرضه داشتی که درینولادریاب جنگ جماعت ارامنه جولاه و مردم ماریانان نوشته بود رسید و مضامین آن معلوم گردید باریک الله روی ایشان سفید فی الواقع قاعده مهمان نگاه داشتن همین باشد جمعی که بجهت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشد و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته بخانه شما آمده باشند گنجایش دارد که بجهت چند خربزه و چندمن انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنید در جولاه خانه بود که دوهزار تومان خرج آن کرده بودند آنرا خراب نموده کوچ خود را بردوش بدانجا آمده اند با ایشان این عمل می‌باید کرد بسیار بسیار بد کرده‌اید از تو بغایت‌الغایت عجیب‌بوده که قتل مردم ماریانان نکرده است ایشان را از مردم مورچه‌خورت پنداشتند که بامهمانان بد بر می‌خورند آن بر سر ایشان آوردیم که دیدی بهمه حال خاطر جوئی مردم جولاه نموده نوعی نمای که تسلی و راضی شوند و در این زمستان از صاحبان باغ پلاسان یا ماریانان ایشان را جا دهید آنچه ملک ما بوده باشد ایشان را جا دهید و تتمه که بماند خانهای رعیت را کرایه کرده بجهت ایشان جا تعیین نمای که انشاء تعالی در آینده بجهت خود خانه سازند می‌باید که جمعی که با ایشان نزاع کرده‌اند تنبیه بلیغ نمای فی شهر ربیع‌الثانی ۱۰۱۴ » .

در زمان شاه عباس وضع ارامنه تثبیت شده و رضایتبخش بود . بهنگام سلطنت شاه صفی و شاه عباس دوم نیز این رفاه و آزادی به‌گونه‌ای نسبی پایدار ماند ، ولی از اواخر عهد صفویه بر اثر نفوذ فوق‌العاده علمای روحانی در دربار سلاطین ، آسایش و امنیت ارامنه به مخاطره افتاد - و بعد در دوره استیلای افغانها سخت مورد تعدی و تجاوز قرار گرفتند .

« هانری رنه دالمانی » سیاح فرانسوی که به سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۴ هجری) به اصفهان سفر کرد ، در سیاحتنامه خود نوشته است :

« در آخرین روزهای غروب آفتاب شوکت صفویه - به

نادرشاه به سال ۱۱۵۶ طی فرمان به همه مأموران دولتی دستور داد که بی‌جهت تجار ارمنی را نیازارند .



ویژه در عهد شاه سلطان حسین و پس از هجوم افغانه ، روزگار آرامنه طاقت فرسا و پر عذاب شد . . . و سرانجام از اواخر دوره نادرشاه و به سال ۱۷۴۷ (۱۱۵۹ هجری) جلای وطن اختیار کرده ، به نقاط دیگر مخصوصاً هندوستان مسافرت کردند. «شاردن» جهانگرد معروف فرانسوی در نیمه دوم قرن ۱۷ میلادی جمعیت آرامنه جلغا را ۳۰ هزار نوشته است ، در حالیکه کاهش تدریجی آنها تعدادشان را اینک به حدود ۱۲ هزار نفر (در جلغا و آبادیهای اطراف) رسانده است . . .

در موزه جلغا در حال حاضر ۷۰۰ جلد کتاب خطی و بیش از ۴۵۰ قطعه اشیاء گونه گون مانند : تصاویر و فرامین پادشاهان ، عتیقه ها و تابلوهای نقاشی نگهداری میشود . کتب خطی موزه در قرون ۱۰ تا ۱۹ میلادی نوشته شده که ۳۰ جلد آنها از پوست و بیشتریشان از کاغذ است .

قدیمی ترین کتاب خطی موزه «شطره ۴۲۲» است که در قرن ۱۹ میلادی روی پوست نوشته شده . . . اکثر کتابها تورات ، انجیل و قوانین مذهبی است . بعضی تاریخ پزشکی ، دستور زبان و یا در زمینه های متنوع دیگر است . یک جلد قرآن خطی به زبان ارمنی که در قرن ۱۸ نوشته شده در این مجموعه جای نفیسی را بخود اختصاص داده است .

تصویر شاه عباس و فتحعلیشاه و تابلوهائی از شاهدختها و شاهزادگان قاجار که بوسیله هنرمندان چینی ترسیم شده ، تصویر بزرگی از ناصرالدین شاه ، طرحی از حضرت ابراهیم که در قرن ۱۷ بوسیله «رامبراند» خلق شده ، تابلوی نفیس «مریم» از یک نقاش سرشناس قرن ۱۷ ایتالیا ، تابلوی ۵ متری «دفن مسیح در شب» اثر آنیبال کاراستی نقاش قرن ۱۶ - و نیز فرمانهائی از شاهان ایران ، برجسته ترین آثار موزه آرامنه جلغاست . . .

پاره ای از فرامین موزه :

۱ - شاه طهماسب - ۹۷۲ هجری قمری :

این فرمان هنگامی صادر شد که اخذ مالیات از املاک آرامنه به میزان طاقت فرسائی رسیده بود . شاه طهماسب فرمان داد تا از دریافت مالیات «تلعا» که مربوط به املاک آرامنه ساکن ناحیه نخجوان بود ، خودداری شود .

فرمان شاه طهماسب ۲۳ در ۵۴ سانتیمتر و در ۱۷ سطر است که ۵ سطر در حاشیه نوشته شده - سه مهر بر این فرمان نقش بسته که یکی در بالای فرمان و دو دیگر در پائین قرار گرفتند است .

۲ - شاه حمزه - ۹۹۳ هجری . ق . (۱۵۸۵ میلادی)

آرامنه مردمی صنعتگر و هنرور بودند . شاه حمزه طی فرمان خویش به کدخدایان جلغای قدیم تأکید می کند که برای

مسئله فشار طاقت فرسا به آرامنه کار را بجائی رساند که شاه سلطان حسین خواب زده را نیز بفکر صدور فرمانی در رفع تعدی انداخت . او به سال ۱۱۱۹ فرمانی صادر کرد درباره «منع اخذ مالیات از عموم کلیساهای آرامنه» .



ساختن شمشیر مرصع سلطنتی وجوه کافی در اختیار سیمون که يك صنعتگر ارمنی بود قرار دهند .
این فرمان ۱۲ در ۱۷ سانتیمتر - دوسطرونیم و دارای يك مهر است .

۳ - شاه عباس کبیر - ۱۰۱۵ هجری . ق . (۱۶۰۶ میلادی) این فرمان (که متن آن در بالا آمد) ۲۱ در ۳۵ سانتیمتر و در ۹ سطر است که مهر ویژه شاه بر آن منقوش است .

۴ - شاه عباس کبیر - ۱۰۲۸ هجری . ق . (۱۶۱۸ میلادی) این فرمان ۷ سطر برای تحکیم و تثبیت موقعیت مهاجران ارمنی صادر شد ، بهنگامی که وضع اسکان آنها دچار نابسامانی بود . شاه عباس در این فرمان درباره عطای زمینهای ساحلی در جنوب زاینده رود به ارامنه و ثبت این اراضی در دفاتر دولتی بنام آنها دستور میدهد .

فرمان شاه عباس ۲۱ در ۳۶ سانتیمتر است که مهری بر صدر آن منقوش شده .

۵ - شاه صفی - ۱۰۳۸ هجری . ق . (۱۶۲۹ میلادی) توجهات مستمر شاه عباس هنوز نتوانسته بود موقعیت اجتماعی ارامنه جلغارا مستحکم کند . گاه و بیگاه آنها مورد تجاوز قرار میگرفتند و خاندانهایشان تصاحب میشد . شاه صفی در فرمانی به اندازه ۳۲×۲۲ که هفت سطر است تعریض می کند که خاندانهائی که در زمینهای واگذار شده به ارامنه ساخته شده به خود آنها تعلق دارد .

مهرشاهی در صدر این فرمان نقش بسته است .

۶ - شاه صفی - ۱۰۳۹ هجری . ق . (۱۶۳۰ میلادی) فرمان ۱۶ در ۲۷ سانتیمتر و ۶ سطر است . مهر شاهی در بالای آن نقش بسته . مضمون فرمان پیرامون فروختن زر و سیم به دولت است که تجار ارامنه از خارج کشور وارد میکردند .

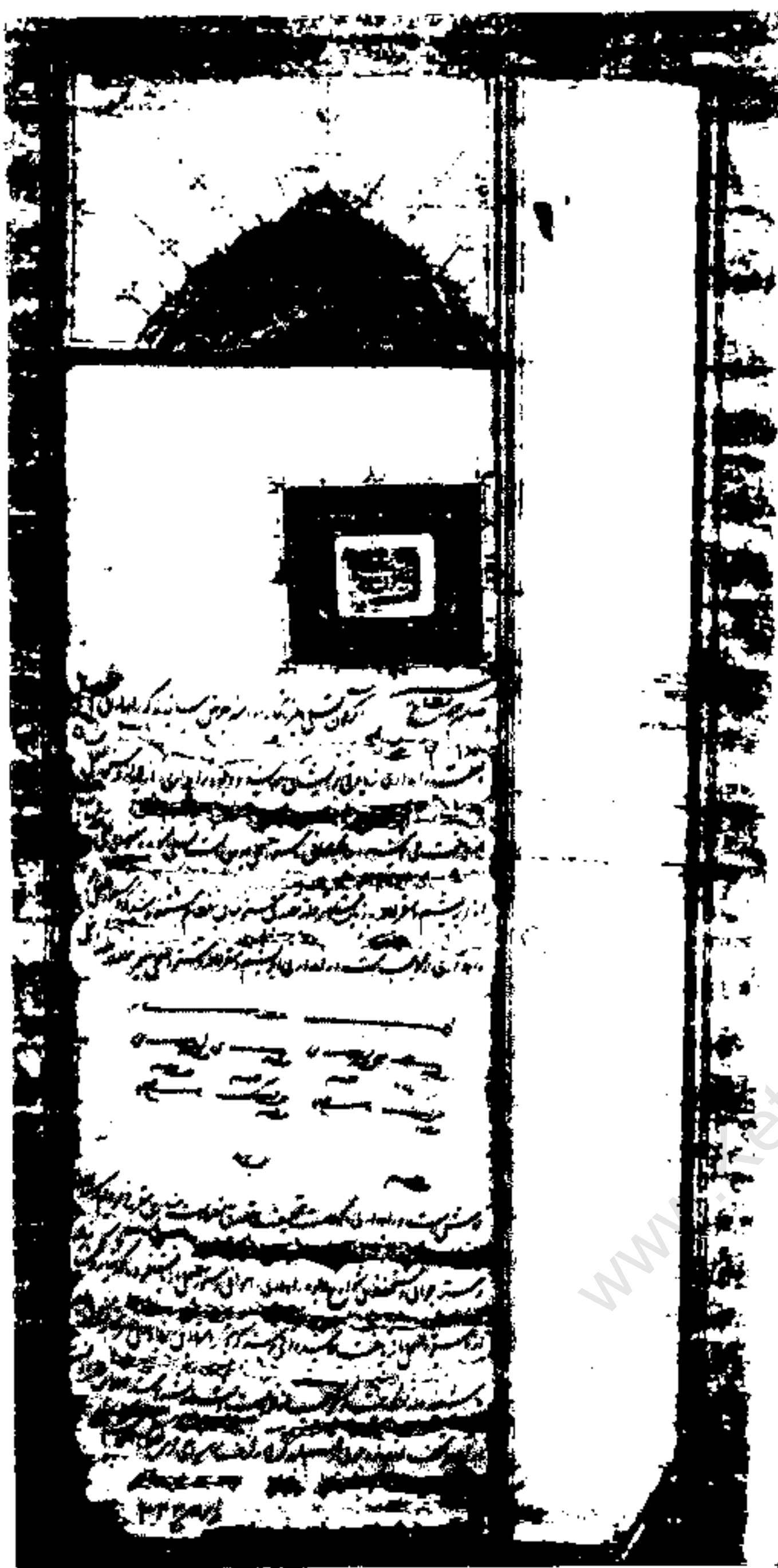
۷ - شاه صفی ۱۰۴۱ هجری . ق . (۱۶۳۱ میلادی) این فرمان ۲۰ در ۴۶ سانتیمتر و در ۱۰ سطر است .

فرمان برای جلوگیری از تعریف اموال تجار ارمنی در خارج از کشور توسط بیگانگان صادر شده است .

۸ - شاه صفی - ۱۰۴۳ هجری . ق . (۱۶۳۳ میلادی) امنیت موقتی که بر اثر توجه پادشاهان صفوی در جلغا برای ارامنه فراهم آمده بود ، در خارج از حوزه اصفهان هنوز از طرف مردم و حتی مقامات دولتی پذیرفته نشده بود ، از جمله راه دارها از تجار ارمنی بعنوانین گونه گون اخاذی میکردند .

فرمان شاه صفی برای موقوف شدن اخذ اضافه حقوق گمرکی از تجار ارمنی صادر شد .

این فرمان ۱۵ سطر و به اندازه ۱۹×۵ سانتیمتر



شاه صفی در چهارمین فرمان خود که به سال ۱۰۴۳ هجری صادر شد دستور داد که «از تجار ارامنه اضافه حقوق گمرکی مطالبه نشود» .

است . سه سطر سیاق و يك مهر در پائین فرمان نقش بسته و با طراحی و خطاطی ظریف و چشمگیری زینت یافته است .

۹ - شاه عباس دوم - ۱۰۵۲ هجری قمری (۱۶۴۲ میلادی) اندازه ۲۶×۱۵ سانتیمتر - و در هفت سطر است . مضمون آن از عطای يك دست لباس و عبای زرینت به خواجه

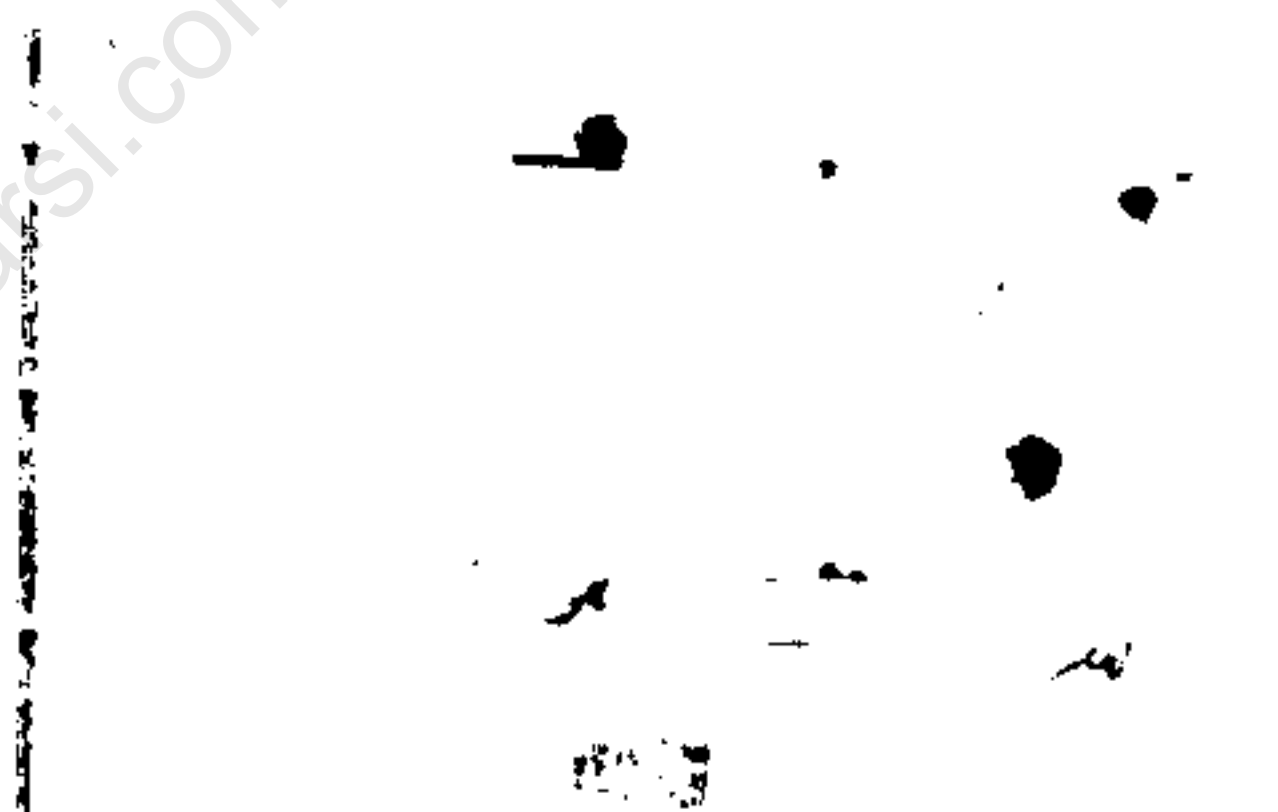
سرفراز (شاه فراز) حکایت میکند.

۱۰ - شاه سلیمان - ۱۰۷۹ هجری . ق . (۱۶۶۸ میلادی) شاه عباس از هنگامی که ارامنه را به جلفای اصفهان کوچ داد در اجرای کلیه مراسم و آداب مذهبی به آنها آزادی کامل داد - اما بزودی فرامین صریح شاه بزرگ صفوی به فراموشی سپرده شد و مداخلات حکمرانان محلی در امور مذهبی ارامنه آغاز شد . شاه سلیمان برای منع این مداخلات در فرمان خویش به حکومت‌های لنجان ، فریدن و چارمحال دستورات اکید میدهد .

این فرمان ۲۰ در ۳۳۵ سانتیمتر و شامل ۸ سطر و یک مهر است و بطرز زیبایی تزیین شده است .

۱۱ - شاه سلطان حسین ۱۱۱۹ - هجری . ق . (۱۷۰۷ میلادی) اندازه فرمان ۴۵×۲۷ سانتیمتر و در ۱۳ سطر است

دومین فرمان شاه عباس کبیر که به سال ۱۰۴۸ هجری ق . صادر شد مربوط بود به «عطای زمینهای ساحلی جنوب زاینده‌رود به ارامنه و دستور ثبت آنها به دفاتر دولتی» .



در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر
در باره ارامنه در زمان شاه عباس کبیر

مضمون آن درباره منع اخذ مالیات از کلیساهای ارامنه در جلفا و فریدن است . . .

۱۲ - نادرشاه - ۱۱۵۴ - هجری . ق . (۱۷۴۱ میلادی) ارامنه تا آن هنگام مجاز نبودند اختلافات خود را در دادگستری مستقیماً مطرح کنند . بزرگان جلفا برای تسریع داورى عدالت در کارخویش (درمواقع ضروری) از شاه درخواست کرده بودند پرونده اختلافاتشان در دادگستری بدون واسطه دنبال شود . نادرشاه طی فرمانی که ۲۴۵ در ۲۶۵ سانتیمتر است با درخواست ارامنه موافقت کرده است .

۱۳ - نادرشاه - ۱۱۵۵ - هجری . ق . (۱۷۴۲ میلادی) تأثیر فرمان شاه صفی برای منع دریافت اضافه حقوق مستمری از تجار ارامنه دوام چندانی نیافت . عدم حسن تفاهم با مهاجران ارمنی بصورت سختگیری و فشار مردم و مأموران دولتی نسبت به آنان تظاهر میکرد . بزرگان ارمنی ناگزیر توسط کلاتر هاکوپ از نادرشاه درخواست کردند اخذ اضافه حقوق گمرکی را از تجار ارمنی منع کند و شاه طی فرمانی به ارامدارها در اینباره دستورات قاطعی داد .

فرمان نادرشاه ۴۱ در ۴۰ سانتیمتر و ۳ سطر است که مهر سلطنتی در بالای آن نقش بسته است .

۱۴ - نادرشاه ۱۱۵۶ - هجری . ق . (۱۷۴۳ میلادی) از طرف تجار جلفا از شاه دادخواهی شده بود که مأموران دولت کالاهائی را که آنان ندارند ، مطالبه می‌کنند و مأموران ارمنی را و امیدارند تا این کالاها را بیهای گراف از دیگران بخرند و بقیمت ارزان به آنها بفروشند .

نادرشاه طی فرمانی که ۳ سطر و در ۲۳×۱۵ سانتیمتر بود تأکید کرد که تجار ارامنه را آزار ندهند و تنها کالاهائی را از آنها بخواهند که داشته باشند .

۱۵ - کریمخان زند - ۱۱۶۶ هجری . ق . (۱۷۵۲ میلادی) . آزار ارامنه بار دیگر به اوج رسیده بود . مأموران دولتی از آنها بعنوان مختلف پول میگرفتند . کشتزارهایشان غارت میشد و علاوه بر این حقوق سنگینی بخاطر کشت گندم از آنان میگرفتند . ارامنه امنیت نداشتند . خانه‌هایشان مدام مورد تفتیش قرار میگرفت و به اشیاء لوکی و مایملکشان دستبرد زده میشد .

این وضع را فرامین کریمخان و علیمردان خان تغییر داد . کریمخان در فرمان خود که ۲۸ در ۴۹ سانتیمتر و در ۶ سطر است برای جلوگیری از آزار ارامنه دستور میدهد و تأکید می‌کند که این قوم مورد توجه او هستند .

۱۶ - علیمردانخان - ۱۱۹۴ - هجری . ق . (۱۷۸۰ میلادی) این فرمان ۳۱×۲۲ سانتیمتر و در سه سطر است . مضمون آن در منع تفتیش منازل ارامنه جلفا و شکنجه آنها برای اخذ گندم میباشد .

پرواز به سوی ماه

بمناسبت پرواز آپولو ۱۱ هرملت یا فرقه‌ای افسانه‌ای دربارهٔ اندیشهٔ پرواز انسان به آسمانها انتشار داد و ما از همکار قدیمی خود خواستیم تا اگر افسانه‌ای در این باب می‌دانند به ما بنویسند و ایشان این زحمت را پذیرفتند و ما را بهرمند ساختند.

مجله هنر و مردم

زهرگونه‌ای هست آواز این
نداند به جز پر خرد راز این

از : علیقلی اعتمادمقدم

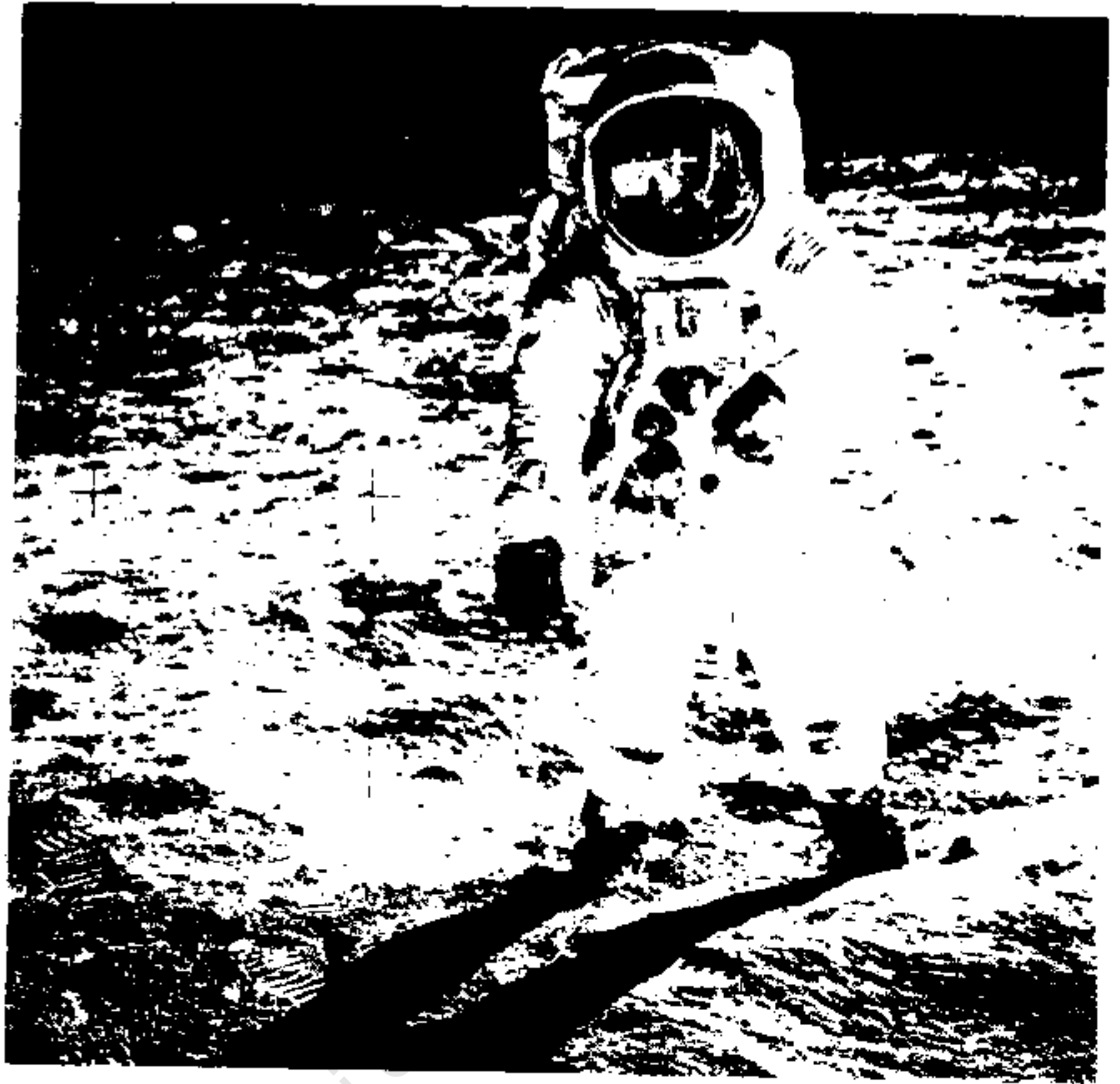
در شاهنامه چنین آمده است که چون کیکاوس از جنگ مازندران و دیگر جنگها پرداخت و آرامشی به دست آورد او را گفتند که با چنین قری که داری سزاوار تست که جایگاهت بر چرخ گردان باشد؛ همه گیتی به کام تو گشته و تنها کاری که مانده است و تا جهان باشد نام و نشانت نهان نمی‌گردد آنست که پی به راز آفتاب بری که چگونه در نشیب و فراز می‌چرخد و ماه در شب چگونه است و روز و شب چیست و سالار این چرخ گردون کیست؛ زمین در زیر فرمان تست و اکنون نوبت آنست که آسمان را به دام خود بیاوری. شاه از شنیدن این سخنان پر اندیشه گشت که چگونه بی‌پر بزهوا پرواز کند؛ از داندگان پرسش‌ها کرد تا بداند که دوری زمین از چرخ ماه چه اندازه است و ستاره شمر پاسخ داد و خسرو گفتارش را شنید و چاره‌ای گزید. فرمود تا به هنگام خواب به سوی لانهٔ عقاب روند و بچه‌های او را بردارند و ببروراندند و چندگاهی به آنان مرغ و کباب و بره بخوراندند تا نیرومند شوند و بتوانند که میش‌کوهی را شکار کنند. پس فرمود تا تختی بسازند و بر چهار کنجش نیزه‌های دراز استوار کنند و بر آنها ران بره‌ها بیاویزند و آنگاه چهار عقاب نیرومند را بر چهار گوشه تخت ببندند. کیکاوس سپس بر تخت نشست و جام می به پیش گذاشت و چون عقابها گرسنه ماندند به سوی گوشتها شتاب آوردند و بدین گونه تخت را به سوی آسمان برداشتند و تا آن اندازه که نیرو در آنها بود به سوی گوشت شتافتند و چون بسیار پریدند باز ماندند و دیگر نتوانستند به بالا روند پس غمین شدند و پرهایشان از خوی خیس گشت و از پشت ابرسیاه نگو سار گشتند و به پیشدای فرو افتادند.

همی چرخ گردان سزد جای تو
شیانی و گردنفرزان رمه
نشان تو هرگز نگردد نهان
که چون گردد اندر نشیب و فراز
برین گردش چرخ سالار کیست

... چنین گفت کاین قری زیبای تو
به کام تو شد روی گیتی همه
یکی کار ماندست تا در جهان
چه دارد همی آفتاب از تو راز
چگونه‌ست ماه و شب و روز چیست

که تا چون شود بی‌پر اندر هوا
کزین خاک چندمست تا چرخ ماه
یکی کژ و ناخوب چاره گزید
برفتند سوی نشیم عقاب
به هر خانه‌ای يك دو بگذاشتند
به مرغ و کباب و بره چند گاه

پر اندیشه شد جان آن پادشا
زدانندگان پس پیرسید شاه
ستاره شمر گفت و خسرو شنید
فرمود پس تا به هنگام خواب
از آن بچه بسیار برداشتند
همی پروراندشان سال و ماه



بر آن سان که غرم اندو آرند زیر
 سر تخته ها را به زر سخت کرد
 بیست و بر آن گونه بر کرد ساز
 بیست اندر اندیشه دل یکسره
 بیاورد و بر تخت بست استوار
 نهاده به پیش اندرون جام می
 سوی گوشت کردند هر يك شتاب
 ز هامون به ابر اندر افراشتند
 سوی گوشت کردند آهنگ و رای
 چنین باشد آن کس که گیردش آز
 غمین گشت و پرها به مخوی در نشانند
 کشان از هوا نیزه و تخت شاه
 به آمل به روی زمین آمدند

چو نیرو گرفتند هر يك چو شیر
 ز عود قماری یکی تخت کرد
 به پهلوش بر نیزه های دراز
 بیاویخت بر نیزه ران بره
 از آن پس عقاب دلاور چهار
 نشست از بر تخت کاوس کی
 چو شد گرسنه نیز پران عقاب
 ز روی زمین تخت برداشتند
 بدان حد که شان بود نیرو به جای
 پریدند بسیار و ماندند باز
 چو با مرغ پرنده نیرو نماند
 نگونسار گشتند از ابر سیاه
 سوی بیشه شهر چین آمدند

همی رفت تا بگذرد از ملك
 که تا جنگ سازد به تیرو کمان

به پیش آمدت یافتی زورها
 که شاهی برآمد به چرخ بلند
 ستاره همه يك به يك بشمرد

شنیدم که کاوس از آن بر فلک
 دگر گشت از آن رفت بر آسمان
 گودرز چون به او رسید گفت :

نگه کن که تا چند گونه بلا
 پس از تو برین داستانها زنند
 که تا ماه و خورشید را بنگرد

۱ - به زورق ماه نشین آپولو نام عقاب دادند .

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۵)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه نویسان معروف جهان

درباره آنچه که نمایشنامه نویسان بزرگ یونان قدیم در آثار خود راجع به ایران نوشته اند در مقالات سابق تا آنجا که میسر بود بحث کردیم. اینک بیینیم نمایشنامه نویسان روم قدیم در این مورد چه کرده و چه آثاری از خود باقی گذاشته اند.

قبل از وارد شدن به اصل مطلب لازم است که درباره وضع تئاتر در آن کشور توضیح مختصری داده شود. اول باید بدانیم که تئاتر روم قدیم در حقیقت ادامه همان تئاتر یونان بود با این تفاوت که با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی که در آن کشور پنهان و نیرومند برقرار شد این هنر در آن کشور هرگز بمرتبه و مقام پرشکوه تئاتر یونان نرسید.

اهمیت هنر و ادب دراماتیک روم بیشتر از این جهت است که نمونه و سرمشق تئاتر قرن شانزده و هفده در اروپا بوده است و درام نویسان اولوالعزمی چون مولیر، و کرنی، و راسین، و مارلو Marlowe، و بن جانسون Ben Jonson و شکسپیر که برگزیده ترین درام نویسان این دو قرن در فرانسه و انگلیس هستند در تنظیم شاهکارهای خود بدرجات مختلف به درام نویسان روم قدیم مدیون هستند.

در تاریخ هنر و ادبیات دراماتیک کشور پنهان و با عظمت روم به سه نمایشنامه نویس معتبر برخورد میکنیم که عبارتند از پلوت Plaute، و ترنس Terence، درکمدی، و سنک Sènèque در تراژدی. آنچه این سه نویسنده و سایر نویسندگان آن کشور نوشته اند اقتباسی بوده از آثار نویسندگان یونان. با وجود این به لحاظ ابتکارات و تعبیرات جالب توجهی که در نوشته های خود بکار برده اند آثارشان در ردیف آثار نویسندگان بزرگ جهان قرار گرفته است.

رومیه از اواسط سده هشتم پیش از میلاد، یعنی از موقعی که حکومت خود را در شهر روم برقرار ساختند، تا سده سوم پیش از میلاد، ادبیاتی که شایسته توجه باشد نداشتند چون در این چهار پنج قرن سرگرم تقویت بنیان حکومت و دولت خود بودند. در سده سوم پیش از میلاد در نتیجه تسخیر تمام شبه جزیره ایتالیا و آشنائی با ادب و هنر و فلسفه و فرهنگ یونانیانی که در نواحی جنوبی شبه جزیره ایتالیا و جزیره سیسیل مقیم بودند متوجه این نقص بزرگ خود شدند و در صدد جبران آن برآمدند ولی به علل وجهاتی که اشاره خواهد شد هرگز در این زمینه باوج عظمت مقام یونانیان نرسیدند.

از سده سوم پیش از میلاد تا تاریخ پیدایش مذهب مسیح دولت روم تمام هم خود را صرف کشورگشائی کرد و پس از تسلط بر تمامی شبه جزیره ایتالیا و مضمحل کردن کشور کارتاژ و ضمیمه ساختن جزایر سیسیل، و کرس، و ساردنی، بمتصرفات خود به ترتیب به شبه جزیره اسپانیا و شمال آفریقا و یونان و مقدونیه و آسیای صغیر و سوریه و لبنان و مصر حمله ور شد و همه را ضمیمه قلمرو حکومت خود ساخت. در نتیجه اشتغال باین کارها و مواجه بودن با اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاصی، که حاصل این کشورگشائیهاست، امکان پیشرفت هنر و ادب و آثار آنطور که در خور کشور عظیم و مجلی بود میسر نگردید. ذکر علل و جهات عقب ماندن آثار روم برای تنبّه علاقمندان به ترویج این هنر در کشور ما، شاید بی فایده نباشد و به خواستاران این مباحث توصیه میشود که تاریخ مفصل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن کشور را بتفصیل مطالعه فرمایند.

در نتیجه تجاوزها و ایلغارهای متوالی و انتقال ثروت از کشورهای مغلوب به سرزمین اصلی، زعمای و پیشوایان مملکت و مخصوصاً سناطورها که قدرت و نفوذشان مدام رو به افزایش بود پس از مدت کوتاهی صاحب املاک وسیع شدند و برای دایرنگاه داشتن این املاک لازم می آمد که از اسیران جنگی و مهاجران فقیر و طبقات بی چیز استفاده کنند. کشاورزان از روستاها به شهرها رو می آوردند و کار زراعت مختل میشد و در نتیجه، تجمع ثروت برای یک طبقه، و فقر و مسکنت برای طبقه دیگر، پایایی هم، روز بروز در آن کشور رو به افزایش بود. در مقابل صنعت و تجارت سرعت ترقی میکرد. افزایش تعداد بردگان و کارمزدگیران و غلامان آزاد شده فقیر موجب شد که طبقه نیرومندی در مقابل طبقه حاکمه که از کلیه امکانات مالی و اقتصادی برخوردار بودند تشکیل شود. بازرگانان و صرافان و متخصصان امور مالی نیز میکوشیدند که خود را بطبقه صاحب نفوذ بچسبانند. قسمت اعظم قدرت مملکت در درجه اول در اختیار سناطورها بود و هر کس که میخواست در زندگی در رفاه و آسایش باشد میکوشید که بهر وسیله ای که شده خود را باین طبقه منتفد و منسوبان ایشان نزدیک سازد.

نتیجه این وضع اجتماعی و مالی درهم و برهم، ایجاد شک و تردید، و بی بندوباری، و اغتشاشی بود که در اعتقادات مذهبی مردم پدید آمد. توجه به اوهام و خرافات و علاقه به تطیّر و تقال زیاد شد. اصول و عقاید مذهبی که از دوره های گذشته در خانواده های کشاورز معمول بود در زندگی مردم شهر نشین نمیتوانست جانی برای خود باز کند و مذهب بصورت یک وسیله سیاسی درآمد که سیاستمداران برای پیش بردن مقاصد خود از آن استفاده میکردند. صفت مذموم خودپرستی و خودبینی روز بروز در مردم شدت می یافت و اجتماعات مذهبی تعطیل شد و دیگر کسی ب فکر این نبود که مثل گذشته بحمايت و دستگیری و یاری ضعفا برخیزد. تشویق عامه باینکه از احوال دیگر مردم غافل نمائند کاری بیهوده بحساب می آمد. شعایر دینی که از جمله رشته های استوار برای پیوستن افراد جامعه بیکدیگر است بتدریج فراموش شد و جای آنرا ملاحظات و مطالعات فلسفی دست دوم یونانیان پر کرد و پس از مدتی هم با اعتقادات مرموز مشرق زمین مخلوط شد.

از طرف دیگر پیوندهای خانوادگی و عفت و تقوا در خانواده ها بتدریج سست شد و خودنمائی و خودستایی جای آنرا گرفت. مردم آنچه را که در دوره های گذشته و ابتدائی مقدس میشناختند و همچنین اصول اخلاقی و آداب و رسوم ملی را تخطئه و مسخره میکردند. رابطه زناشویی و عشق و علاقه بفرزند سست شد و طلاق و جدائی زن و شوهر از وقایع جاری و عادی گردید. حاصل و نتیجه این وضع مغشوش اجتماعی، هر چند که جنبه های بظاهر مجلل و حتی باشکوهی در آن یافت میشد، این بود که در نیروی ذهنی و ذوقی مردم پیشرفتی صورت نگرفت. به تعبیر دیگر در چنین کشور پهناور و با عظمتی که از حیث قدرت مادی و امکانات مالی چندین قرن در جهان آن روز منحصر و بی نظیر بود، نویسندگان و آفرینندگان که همپایه خداوندان ذوق و هنر یونان باشند پدید نیاید. بزرگترین نشانه این کمبود معنوی این شد که نویسندگان

روم همیشه دست تمنا بسوی یونان دراز داشتند و ریزه‌خوار سفره گسترده فضل و فرهنگ ایشان بودند و بهمین دلیل گفته میشود که رومیان قدیم از لحاظ فرهنگ و اعتقادات مذهبی و ادبیات و هنر و فلسفه و اصول تعلیم و تربیت و زبان و راه و رسم تفریح و سرگرمی و غیره تا آنجا که میتوانستند از یونانیان اقتباس و استراق میکردند.

همانطور که مردم ایران در طول تاریخ پرنشیب و فراز خود همه اقوامی را که به سرزمین ایشان دست یافتند پس از مدتی مقهور و منکوب فرهنگ خویش ساختند میتوان گفت که یونانیان قدیم نیز کشور فاتح و متجاسر روم را مقهور فرهنگ خود کردند. ولی از آنجا که در فرهنگ روم تکیه و تأکید روی عظمت و قدرت و ثروت افراد بود ما نویسندگان آن کشور را در آثاری که از خود باقی گذاشتند همیشه با توجه باین جنبه ملاحظه میکنیم. اکنون برای نمونه بی‌مناسبت نیست یکی دموورد خاص از این اقتباسها را در اینجا ذکر کنیم.

در همان اوایل سده سوم پیش از میلاد کتاب اودیسه هم توسط یکی از یونانیان مقیم منطقه جنوبی ایتالیا به لاتین ترجمه شد. بسیاری از نویسندگان رومی نمایشنامه‌های کمدی و تراژدی یونانی را بزبان لاتین درمی‌آوردند.

عقاید فلسفی اپیکور تفسیر و توضیح شد و سیسرون Cicéron خطیب و فیلسوف معروف رومی ضمن نوشتن مقالات خود به ترویج فلسفه و ادبیات یونانی پرداخت. در مواردی ترجمه نمایشنامه‌های یونانی را تقریباً بطور کامل در جشنهای خود بازی میکردند چنانکه در سال ۲۴۰ پیش از میلاد در جشنی که بمناسبت پایان یافتن نخستین مرحله جنگهای روم با کارتاژ برگزار شد دو نمایشنامه یونانی، یک تراژدی و یک کمدی، بازی شد. کارگردان این دو نمایش مردی بود بنام «لیویوس اندرونیکوس» Livius Andronicus که کتاب اودیسه هم را نیز بلاتین ترجمه کرده و غزلهای بسیاری نیز بشیوه یونانی سروده است.

پس از این مقدمه کوتاه اکنون ببینیم وضع تئاتر پیش از نفوذ فرهنگ یونان در آن کشور چگونه بوده است. پیش از نفوذ هنر و ادب یونان در روم مردم ایتالیا نمایشهایی بشیوه‌های مختلف کمدی داشتند که در مواقع معین سال بازی میکردند. این نمایشها البته بسیار خشن و از لطف و زیبایی عاری و از لحاظ فنی نیز بسیار ضعیف بود. داستان آن عموماً نامربوط و بی‌سروته ولی دارای حرارت و هیجان فراوان بود. انتقادهای تند در آن مطرح میشد و رعایت عفت و ناموس در آن بعمل نمی‌آمد و قسمت اعظم آن را رقص و آواز تشکیل میداد. این نمایشها که در جشنهای خرمن‌کوبی و یا عروسی برگزار میگردد با کلماتی خشن و گاهی ناهنجار و با حرکاتی زشت و شنیع همراه بود.

نوع دیگری از نمایش که در این کشور معمول بود و «ساتورا» Satura مینامیدند به احتمال قوی چیزی شبیه به کمدیهای سبک توأم با موسیقی بوده است یعنی در آن مکالماتی با حرکاتی تند توأم با موسیقی انجام میگرفت.

نوع دیگر نمایشهای مضحک روستائی بود که آن هم همراه با موسیقی و رقص بازی میشد و اشخاص معینی که نماینده طبقات خاصی بودند از قبیل دلقک و مرد خودستا و پیر مرد خرف و رند شیاد و از این قبیل در آن همیشه وظیفه عمده را بهعهده داشتند.

نوع دیگر مقدمه نمایشهایی بود که امروز بنام پانتومیم بین ما معروف است. این نمایشها هم که منحصرأ با حرکت و رقص اجسام میگرفت عموماً بصورتی شنیع و قبیح بازی میشد و برانگیختن احساسات جنسی محرك اصلی این نمایشها بود.

این چهار نوع نمایش در آن کشور جنبه ملی داشت یعنی از ابتکارات خود آن ملت بود تا روزی که مناطق جنوبی ایتالیا که در آن عدد زیادی از یونانیان مهاجر اقامت گزیده بودند بتصرف روم درآمد و رومیها متوجه کم و کاستهایشان در زمینه‌های فرهنگی و هنری شدند. از آن تاریخ بود که بتقلید و اقتباس از آثار یونانیان پرداختند.

بنابراین تئاتر روم قدیم بطور کلی اقتباس از تئاتر یونان است و تمام نمایشنامه‌هایی که

از نویسندگان روم قدیم در دست است تقلید یا ترجمه یا اقتباسی است از نمایشنامه‌های نویسندگان معتبر یونان قدیم .

بتعبیر دیگر تراژدیهای روم در اساس همان موضوعها و مضمونهای آثار اشیل ، و اورپید ، سوفکل است که بصورت دیگری در آمده و کمدیهای روم هم اقتباس و تقلیدی است از کمدی - نویسان یونان در شیوه جدید . چون در یونان قدیم کمدی سه مرحله را طی کرده است و آخرین آنرا مرحله جدید مینامند و نویسنده معروف آن « مناندار » Menander نام داشته است . نمایشهایی که بتقلید آثار یونانی نوشته میشد و از آثار رومیان متمایز بود تحت عنوان فابولا پالیاتا Fabula Palliata نامیده میشد .

مفهوم این عبارت « کمدی در لباس یونانی » است . بعضی از نویسندگان رومی دو مضمون مختلف از دو نمایشنامه یونان را میگرفتند و با مضمون سومی که رنگ بومی داشت مخلوط میکردند و بعنوان نمایشنامه ملی عرضه میکردند و این شیوه را « کنتامیناتیو » Contaminato میخواندند . بعضی از درام‌نویسان رومی از جمله « پلوت » عواملی نیز از هنرهای ملی از قبیل رقص و آواز و شوخیهای تند به کمدیهای جدید میافزودند و در واقع راه و رسم نوی ابتکار کردند .

دوران درخشان تئاتر روم را یکصد سال بین سال ۲۴۰ تا ۱۴۰ پیش از میلاد باید دانست و در همین دوره بود که « پلوت » و « ترنس » دو نویسنده معروف کمدی ظهور کردند . « پلوت » کسی است که نمایشنامه‌ای بنام « دختر ایرانی » نوشته است .

حال بد نیست بدانیم پلوت کیست . پلوت در شهر « سارسینا » Sarsina واقع در « اومبریا » Umbria که ایالتی است در ناحیه مرکزی شبه جزیره ایتالیا بدنیا آمد . در او آن جوانی مدتی در گروههای تئاتر کار میکرد و بعد به دادوستد پرداخت و پس از مدتی ورشکسته شد و بکار نمایشنامه‌نویسی پرداخت و در نوشتن کمدی توفیق فراوانی بدست آورد . پلوت در حدود یکصد کمدی نوشته که بیست تا از آنها فعلاً در دست است که تمام آنها بدون استثناء اقتباس از نوشته‌های یونانیان است تنها ابتکاری که در آثار خود بکار برده اینست که موضوعهای اقتباس شده را با قطعات مضحک محلی مخلوط کرده و یک نوع کمدی خاصی که « فرس » Farce نامیده میشود بوجود آورده است .

یکی از جمله بیست نمایشنامه‌ای که از او باقیست موسوم است به « دختر ایرانی » که آن هم اقتباس از نمایشنامه‌ایست که در اصل یک نویسنده ناشناس یونانی نوشته بوده است .

ادبیات شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی

علی سامی

شاهنامه، ترجمه منشور خداینامه بوده که مستقلاً بزرگان پارسی درآمده و ارتباطی با ترجمه ابن مقفع نداشته است. اشعار خود فردوسی یکی از شواهد این نظریه میباشد.

یکی نامه بود از گه باستان
فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده از دست هر مؤبدی
از او بهره‌ای برده هر بخردی
و یا این ابیات:

بشهرم یکی مهربان دوست بود
تو گفتی که با من بیک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو
به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامه پهلوی
به پیش تو آرم مگر بغوی
گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروی بازگوی
بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من
بر فروخت این جان تاریک من
یکی نامه دیدم پر از داستان
سخنهای آن بر منش راستان
فسانه کهن بود و منشور بود
طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی به پیوند او کسی گمان
بر اندیشه گشت این دل شادمان

تاریخ نویسی: سایر آثار ادبی و نگارش تاریخ‌ها بزرگان پهلوی که جنبه مذهبی نداشتند و اغلب پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی گردآوری و نگاهداری شده بشرح زیر خلاصه میگردد:

۱- خدای نامه «خوتای نامک Xvatai - Namag یا

شاهنامه»: در زمان یزدگرد سوم در شرح حال پادشاهان نوشته شده است. روزبه پسر دادبه دانشمند شهر قرن دوم هجری (معروف به ابن مقفع) متوفای ۷۶۰ میلادی آنرا به عربی بنام «سیرالملوک الفرس» برگردانده و بعد از او مترجمان و نویسندگان و تاریخ‌نویسان دیگر از روی ترجمه او اقتباس‌هایی کرده که بیشتر آنها و حتی اصل پهلوی و ترجمه ابن مقفع از بین رفته است.

مینویسند که این کتاب بقدری مورد پسند مردم قرار گرفت که بهرام بن مروان شاه مترجم خلفای عباسی نوشته است که «من زیاده از بیست نسخه‌های مختلف این کتاب را فراهم کرده بودم^۱. موسی کسروی مینویسد: «من این کتاب را چندین بار خوانده‌ام و در تصحیح آن و پرداخت آن کوشش فراوان کرده‌ام لیکن نسخه‌هایی که از آن بدستم آمد تمام مختلف و متناقض هم بوده‌اند بالاخره، «حسن ابن علی همدانی» را در مراغه دیدم و چون او در این فن مهارت بسزائی داشت تصحیح و اصلاح آن را از او خواستم^۲.

و بعداً در ۳۶۶ ه. ق (۹۵۷ میلادی) توسط چهارنفر زرتشتی اهل هرات و سیستان و شاپور و طوس برای حاکم طوس امیر منصور عبدالرزاق بفارسی ترجمه شده^۳. تصور کرده‌اند که سایر سرایندگان و نویسندگان سایر شاهنامه‌ها چون مسعودی مروزی نخستین شاعری که تاریخ ایران را از زمان کیومرث تا یزدگرد سوم به شعر درآورده و ابوالمؤید بلخی شاعر عصر سامانی که تاریخ پهلوانی و اساطیری را به نثر نوشت و ابوالعلی بلخی و شاهنامه منشور ابومنصور و ابومنصور دقیقی و حکیم فردوسی اطلاعات خود را از این گرفته باشند. بعقیده نلدکه Noldeké مأخذ روایت فردوسی در

۱- الفهرست ابن‌النديم .

۲- علامه شبلی نعمانی ضمن مجموعه مقالات خود از تاریخ حمزه اصفهانی ۱۶ و ۱۷ (صفحه ۶۴) مقالات ترجمه دانشمند فقید سید محمد تقی فخر داعی).

۳- تاریخ ادبی ایران جلد اول تألیف برفسور ادوارد براون ترجمه آقای علی‌پاشا صالح صفحه ۱۸۷.

گذشته براو سالیان دو هزار
گر ایدونکه برتر نیاید شمار
من این نامه فرخ گرفتم بقال
همی رنج بردم به بسیار سال

خداینامک اصلی، شرح حال پادشاهان پیشدادی و کیانی و ساسانی تا زمان خسرو پرویز نوشته شده و محققان تصور کرده اند که پس از مرگ یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی قسمتهای آخر را بدان اضافه نموده اند.^۴

درباره واژه خداینامه باید گفته شود که در زمان ساسانیان پادشاه را خداوندگار (خدایگان) مینامیدند. در کتیبههای پهلوی اردشیر و شاپور و نرسی و بهرام و سایر پادشاهان که از آنها نوشتههایی بیادگار مانده، همجا «خدایگان» «یغ» و از نژاد خدایان نامیده شده اند. گفته حمزه اصفهانی: «اولاد ماهویه قاتل یزدگرد را در مرو هنوز خداکشان مینامند.» دلیل براینست که «خداوند» و «خداینامه» تا آخر زمان ساسانی زبانه زده و پادشاه را خدایگان یا خداوند مینامیدند. مرو را هم «خدا دشمن» گفتند زیرا اهل مرو «دشمن پادشاه» بودند و این نام در تاریخهای پس از اسلام مخصوصاً تاریخ طبری باین نحو ذکر شده «خدا دشمن».

در ادوار پس از اسلام واژه خدا مانند گذشته بمعنی صاحب و سرپرست پسوند پارهای از کلمات قرار گرفته و بهمان ترتیب باقی مانده است مانند: کدخدا، خانه خدا، ناو خدا. خسرو انوشیروان ضمن نامه‌ای که به ژوستینیان امپراتور روم شرقی نوشته، خود را باین القاب میستاید: وجودی خدائی، نیکوکار، گستراننده صلح و آرامش در کشور، شایسته احترام، خسرو شاه شاهان نیکبخت، پرهیزکار، نیکوکار، کسی که خدایان او را سعادتمند و صاحب قدرت کرده اند، قهرمان قهرمانان، آفریده شده بصورت یزدان...^۵

خسروا پرویز نیز خود را چنین خوانده: «انسانی جاویدان در میان خدایان، و خداوندی بسیار توانا در بین آدمیان، صاحب شهرت بسیار، شهریاری که باطلوع آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست».^۶

شاپور دوم به کنستانتینوس نامه خود را باین عنوان آغاز مینماید: «شاپور، شاه شاهان، همراختران، همتای خورشید و ماه...»^۷

اما در کمال والامقامی و ارجمندی، پیرستش مرزا (برترین خدایان) و ترویج این آئین مفتخر و مباهی بوده‌اند و این قسمت را نیز در نوشته‌های خود منعکس ساخته‌اند.

۳ - آئین نامک :

آئین نامه معنی مبسوطی داشته و مجموع آئین و آداب جنگ،

لشکرکشی، تیراندازی، چوگان بازی، پیش گوئی، اندرزه‌های شاهان را شامل بوده است. این کتاب بنا به گفته مسعودی در التنبیه و الاشراف چند هزار صفحه بوده و نسخه کامل آن جز در نزد مؤبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت، بدست نمیآمده. قسمتهائی از این کتاب در نامه تنسر، کتاب حمزه و جوامع الحکایات عوفی منعکس میباشد و گاهنامه قسمتی از آن بوده است. مسعودی چهار کتاب گاهنامک، خودای نامک، آئین نامک و کتاب نقشهای شاهان ساسانی را مهمترین مدرک و مأخذ تاریخ عهد ساسانی میداند.

آئین نامک هم توسط ابن مقفع عبری ترجمه شده و ابن قتیبه در عیون الاخبار و مسعودی در مروج الذهب و تعالی در «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» و شرح مختصری از آن در مرزبان نامه آمده است. در هر حال این کتاب اطلاعات و خصوصیات جالبی از تشکیلات دولت ساسانی و پیش از ساسانی و رموز جهانداری و جنگاوری و اندرزه‌ها بدست میدهد.

۳ - گاهنامک :

شامل فهرستی در حدود ۶۰۰ مراتب از نام و مناصب بزرگان و طبقات فارس و شهرداران بترتیب مقامشان. مطالبی از این کتاب در تألیفات یعقوبی و مسعودی و جاحظ منعکس است. مسعودی در کتاب التنبیه نوشته است: «پارسیان را کتابی است که آن را «گاهنامه» گویند و در آن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد این مراتب بنا بر ترتیبی که پارسیان داده بودند ششصد بود. این کتاب جزئی از «آئین نامه» است که معنی آن «کتاب رسوم» میشود و آن کتاب عظیمی است در هزار ورق و جز نزد مؤبدان و بزرگان ایرانی نزد کسی یافته نمیشود».

ابن قتیبه دینوری قسمتی از مطالب این کتاب را تحت عنوان «آداب الفروسه» و قسمت بزرگی را در فصل «مذاهب العجم فی العیافه والاستدلال بها» آورده و نام کتاب را همجا «آئین» نگاشته است و بطوریکه نوشته ثعالبی در ذکر مراتب

۵ - درباره این کتاب و ترجمه‌های عربی که پس از ترجمه ابن مقفع توسط سایر مترجمان صورت گرفته در کتاب حماسه سرائی در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا بحث مبسوطی شده و علاقمندان میتوانند به صفحه ۵۸ آن کتاب مراجعه نمایند.

۵ - صفحه ۱۸۰ کتاب کریستن سن به نقل از منادیر تاریخ نویسی بیزانسی.

۶ - کریستن سن به نقل از ثنوفیلاکت.

۷ - قسمتی از این نامه در صفحه ۱۱ جلد دوم تمدن ساسانی تألیف نویسنده درج گردیده است.

درباریان از عهد جمشید تا انوشیروان و همچنین مسعودی از این کتاب استفاده کرده‌اند.^۸

۴ - تاج‌نامک :

شامل اندرزهایی از انوشیروان، خسرو پرویز، از این کتاب در فهرست ابن‌الدیم و عیون‌الخبار ابن‌قتیبه نام برده شده است.

۵ - تنسر :

نامه تنسر روحانی بزرگ زمان اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی می‌باشد به جشنفشان «گشسب‌شاه» پادشاه طبرستان، تنسر در این نامه او را ترغیب و تشویق و توصیه فرمانبرداری از اردشیر نموده و حاوی مطالب مهم تاریخی و سیاسی و اخلاقی و اندرز است.^۹

این کتاب نیز در قرن دوم هجری توسط ابن‌مقفع به زبان عربی برگردانده شد و در قرن ششم هجری ابن‌اسفندیار آن را به زبان فارسی برگردانید و در تاریخ طبرستان مذکور داشت. نامه تنسر در کتابخانه هند در لندن East India office library موجود است. دارمستتر Darmesteter نخستین بار متن این نامه را در مجله آسیائی پاریس سال ۱۸۹۴ جلد اول چاپ کرد.

۶ - ایاتکار زیریران Ayatkar-i-Zariran :

مشمول بر سه هزار کلمه بهلوی در شرح حال پادشاهان باستانی و گشتاسب که مربوط به سال ۵۰۰ میلادی دانسته‌اند نلدکه باین تاریخ عقیده دارد میگوید: «تصور میکنم قدیمترین داستانهای قهرمانی صحیح که در زبان ایرانی برای ما باقی مانده است همین باشد»^{۱۰} ولی پروفیسور بن‌وینست خاورشناس عالیقدر فرانسوی معتقد است که اصل آن کتاب متعلق به پیش از قرن سوم میلادی و زمان اشکانیان می‌باشد. شرح جنگهای مذهبی ایرانیان مزدپرست باتورانان دیوپرست، کوشهای گشتاسب و ارجاسب در راه پیشرفت آئین زرتشت از مطالب جالب این کتاب می‌باشد.

یادگار زیریران پس از یشت‌ها و سایر قطعات داستانی اوستا، مقدمترین کتاب مربوط به داستانهای قدیم می‌باشد. مندرجات همین نامه مورد استفاده شاهنامه سرای معروف، دقیقی قرار گرفته بود.

درباره ترجمه کتابهای علمی و ادبی و حکمتی و تاریخ

ایرانی بزبان تازی ذکر این نکته را مناسب میدانند که از زمان هشام ابن عبدالملک خلیفه بزرگ و دانش پژوه اموی مبادرت باین امر شد و کار ترجمه کتابهای علمی پیشرفت شایانی کرد. «جبله» پسر «سالم» سردبیر دربار خلافت که بزبان فارسی آشنائی کامل داشت کتابهای چندی مانند «جنگ رستم و اسفندیار» و داستان «بهرام چوبین» را به عربی برگردانیده و همین امر سبب و سابقه شد که دیگران نیز بدان تاسی جسته و کثبی را از زبانهای گوناگون به عربی ترجمه نمایند. تا آنجا که در زمان خلفای عباسی منتها حد پیشرفت خود را به‌پیمایند. منصور دومین خلیفه عباسی هم مانند هشام اموی دانش‌پرور و روشنفکر و اهل کمال بود و مخصوصاً نسبت بایرانیان دلبستگی خاصی داشت و کوشا بوده که بیشتر رسوم ایرانی را بکار بندد و حتی لباس دربار خلافت را لباس ایرانیان قرار داد و خود همان لباس را پوشید.

ایرانیان که در دربار منصور مشغول و مصدر کارهای مهمه بوده‌اند همه دانشمند و شایسته و پرکار بودند و کتابهای بسیاری از حکمت و منطق و فلسفه بزبان تازی برگرداندند. عبدالله بن مقفع برترین مقام درباری را داشت و او از مترجمان و دانشمندان بنام ایرانی است که در پایه گذاری تمدن اسلامی سهم بسزائی دارد. او کتاب‌های کلیله و دمنه، خداینامه، آئین‌نامه، مزدک‌نامه، انوشیروان‌نامه، و دو کتاب بزرگ علم اخلاق ایرانی «ادب الصغیر و ادب الکبیر» و چند کتاب دیگر ایرانی را بزبان عربی ترجمه کرد و ترجمه‌های او از دقیق‌ترین و شیواترین ترجمه‌هایی است که از این کتابها شده است.

نوبخت و خاندان او ابوسهل و ابوموسی دانشمندان و مترجمان دیگر این دربار و مورد احترام و تجلیل منصور بوده‌اند. «جورجیوس ابن جبرئیل» هم از پزشکان و بزرگان دانش ایرانی در گندی‌شاپور بود که بدربار خلیفه فرا خوانده شد و خاندان او تا سال ۴۵۰ ه. ق موقعیت و مقام شامخ علمی خود را در دستگاه خلافت نگاهداشتند و سرپرستی امور و مدارس پزشکی و علمی را داشتند. جورجیوس کتابهای پزشکی چندی که بزبان ایرانی فراهم گردیده بود به عربی برگردانید. البته مترجمان و دانشمندان عالیقدر دیگری هم بوده‌اند که کتابهای سریانی و سانسکریت و یونانی و لاتینی را به عربی برگردانده و در راه بنیان‌گذاری و پیشرفت اعتلای دانش و

۸ - حماسه‌سرانی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهارم هجری تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه تهران.

۹ - پاره‌ای از پژوهندگان برآنند که نگارش این کتاب در زمان خسرو انوشیروان بعمل آمده است.

۱۰ - صفحه ۱۶۴ کتاب تاریخ ایران تألیف ادوارد براون ترجمه آقای علی پاشا صالح.

فرهنگ عظیم اسلامی کوششهایی ارزنده و قابل ستایش مبذول داشتند. کتابهای فراوان کتابخانه‌های بزرگ عهد اسلامی نتیجه مساعی همین دانشمندان و پزشکان و فیلسوفان و مترجمان که از ایران و ملل‌های دیگر بود، میباشد.

نخستین ترجمه این کتاب در ۱۸۹۰ توسط گیگر Geiger بزبان آلمانی ترجمه و منتشر گردید^{۱۱} و نلدکه در مطالعات ایرانی خودش از آن ذکر کرده^{۱۲} (۱۸۹۲ م) پالیاروایتالیائی نیز با اصلاحاتی آنرا بزبان ایتالیائی ترجمه و در ۱۹۲۵ منتشر ساخت^{۱۳} و بعداً پروفیسور بنونیست یکباردیگر آن را با توجه به شعر بودن با تغییراتی که صورت شعریش آشکار گردد چاپ نمود^{۱۴} ترجمه فارسیش نیز توسط استاد فقید ملک‌الشعراء بهار در مجله آموزش و پرورش منتشر شد.

زریر برادر و یشتاسب شاه، فرمانده سپاه ایران و ارجاسب پادشاه خیون است که با بیست هزار نفر سرباز از ویشناسب میخواهد که از آئین زرتشت دست بکشد. در نتیجه جنگی بین طرفین درمیگیرد. زریر در این گیرودار کشته میشود. بستور پسر هشتساله زریر بمیدان میرود و با کمک اسپندیات یکی از سران سپاه عده زیادی از سپاهیان ارجاسب را میکشد و اسپندیات يك دست و يك پا و يك گوش از جاسب را میبرد و او را سوار خر کرده بكشورش باز میگردد، تا یادگاری از دلیری ایرانیان باشد.

قسمتی از این اثر شیوا که نمونه عالیتربین اثر حماسی ایران پیش از اسلام است و از روی مقاله پروفیسور بنونیست ترجمه شده نقل میگردد:

«..... سپهبد تهم زریر بکارزار آمد همچون ایزد آذر که به نیستان افتد و بادبا او یار بود، چون شمشیر فراز آرد و انگاه که بازبرد، ده خیون بکشد، چون بگرسنگی و تشنگی خون خیون بیند، بدان خرسند و سیر شود. ارجاسب چون چنان دید بترسید و بانگ برآورد:

کیست که شود با زریر کوشد و آن سپهبد را بکشد، تا دخت خود «زرتستان» را بزنی باو بدهم که اندر همه کشور از او هژیرتر نیست و او را وزیر خویش کنم، چه اگر زریر زنده بماند، دیر برنمیآید، که از ما خیونیان هیچیک زنده نماند. پس ویدرفش جادو، برپای ایستاد و فرمان داد که اسب زین کنند و ویدرفش جادو براسب نشست. آن ژوین جادوی بخشم و زهر ساخته را، بر سر دست گرفت، و اندر رزم دوید و چون دید که زریر آنگونه کارزار کند پیش او فراز نشد و از پس او برجست، و ژوین زهرآبدار را زیر شمشیر بند بالای کستی به پشت او زد، بدل بگذشت و بزمین افکند، آنگاه فرو نشست پرشن (پرش) کمانها و بانگ تگ مردان (گردان)، گشتاسب شاه که از فراز کوه برمیدان جنگ مینگریست دریافت که زریر کشته شد. بانگ برآورد گمان میبرم که

از ما زریر کشته شد، چه پرشن کمانها و بانگ تگ مردان، اکنون برنمیآید. کیست که شود و کین زریر من خواهد، تا هماک Humak دخت خود بزنی بدو دهم که اندر همه کشور از او هژیرتر نیست و کاخ زریر و سپهبدی بدو دهم. از پهلوانان ایران تنها بستور (نستور) پسر خردسال زریر بکین جوئی برخاست و چنین گفت: رزم ایران بینم و اینکه آن سپهبد دلیر، پدر من زریر زنده است یا مرده پیش خدا یگان بازگویم...»^{۱۵}.

۷- اندرچ آنورپات مهر اسپندان (اندرزنامه آذرباد مهر اسپندان):

۱۷۳۰ کلمه پهلوی در ۱۷۲ سطر مشتمل بر اندرزهایی که آذرباد موبدان موبد زمان شاپور دوم بفرزند خود زرتشت میدهد. وست خاورشناس انگلیسی زمان زندگی آذرباد را بین ۲۹۰ تا ۳۷۱ میلادی نوشته. او در ۳۲۰ بمقام موبدان موبدی رسید و در ۳۷۱ درگذشت. این پندنامه از برجسته‌ترین قطعات پهلوی و دارای مزایای اخلاقی بسیاری میباشد. اندرزنامه‌های معروف که از زمان ساسانیان باقی مانده عبارتند از:

همین اندرزنامه و اندرزنامه پسر آذرباد و نواداش که هر سه موبدان موبد زمان شاپور بزرگ (شاپور دوم ۳۱۰-۳۷۶) و اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م) و یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) بوده‌اند و دیگر اندرزنامه بخت آفرید و بزرگمهر و خسرو انوشیروان بنام «وچورگ میتراي بختگان Votchurg Mitri, Buxt-Kan» که مشتمل بر چند پرشن انوشیروان است از بوذرجمهر و پاسخهای او که در بعضی از شاهنامه‌ها و کتابهای تاریخ نقل گردیده است. پندنامه بهزاد فرخ فیروز، آذرباد، فرنبغ فرخ‌زات، اندرز اوشنداناك، اندرز داناكان بمزدیسنان، اندرز پوریوتکیشان، اندرز پیشینگان، اندرز دستوران به‌وده‌دینان (به‌دینان)، اندرز خسروکواتان.

ترجمه انگلیسی و گجراتی این اثر در ۱۸۶۹ در بمبئی چاپ شد و دوهارله De Harley ترجمه فرانسوی آن را در ۱۸۸۷ منتشر کرد و در ۱۹۳۰ سهراب کاوس‌جی دستور

11 - Geiger: Das Yatkari-i-zariran und sein ver-haltnis zum Shâh-namé.

12 - Nöldeke: Persisch studien'bd. cxx, Wien 1892

13 - A. Pagliaro, II Testo Pahlavico Ayatkari zariran Roma 1925.

14 - E. Benveniste, le memorial de Zarir, journal Aziatique 1932.

۱۵ - کتاب حماسه‌سرانی در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا

صفحه ۱۲۷.

مهرجی را نا آن را بانگلیسی و گجراتی ترجمه کرد . زیر R.C. Zaehner در ۱۹۵۶ متن انگلیسی را در کتاب خود بنام «تعالیم مغان» آورده است . نسخه اصلی در سال ۱۳۲۲ میلادی بدست مهرآبان کیخسرو نامی رونویس شده و دستور مینوچهر جاماسب اسانا در سال ۱۹۱۳ جزو متون پهلوی «جلد دوم» آن را بنام «The Pahlavi Texts Bombay» چاپ کرد .

داراب هرمزدیار در کتاب روایات جلد اول در باره آذرپاد مهراسپند مینویسد :

«موبدان موبد آذرپاد مهراسپند گفت: اگر شمارا براستی و درستی دین پاک مزدیسنا شکی است من سوگند یاد میکنم و کسانی که اندک تردیدی داشته ، گفتند : چگونه سوگند میخوری ؟ آذرپاد گفت :

آنچنان که من روی بگدازید و من در نزد شما سرو تن میشویم و آنگاه روی گداخته بروی سینه من بریزید اگر سوختم شما راست میگویید و اگر نسوختم من راست کردارم و شما باید که دست از کجروی بردارید و بدین مزدیسنا پایدار مانید . پس گمراهان این شرط را پذیرفته و آذرپاد در پیش هفتاد هزار مرد ، سروتن شست و من روی گداخته بر سینه او ریخته و او را هیچ رنجی نرسید . پس ، از همه ، شبهه برخاست و بدین پاک پی گمان شده ، اعتراف نمودند .»

قسمتی از این اندرزنامه سودمند باستانی بر این مفاد است : «پسر من کرفه اندیش باش نه گناه اندیش ، چه مردم تا جاودان زمان نریزند . پس چیزهای مینوی شایسته تر است . آنچه گذشت فراموش کن و آنچه نیامده است تیمار ورنج مبر . خداوند (شاه) و سردار مرد را دوستار باش و گستاخ مباش . هر چه بتو نه نیکوست تو نیز بدیگر کسی مکن . با خداوند گاران (پادشاهان) یگانه باش ، خویشان به زندگی بیار ، اکنون و هرگاه امید به یزدان دار و دوست آن گیر که بتو سودمندتر باشد . بکار یزدان و امشاسپندان کوشا و جان سپار باش ، راز یزدان مبر ، هر چه شنوی نبوش و هرزه مگوی ، بی گاه مخند پس و پیش پاسخ را سنج ، با خشمگین مرد همراه مشو ، با مرد هرزه نیز همسگال مشو ، از بد گهر مرد و بدتر از مرد وام مگیر و مده ، چه سود گران باید دادن و همه گاه بدر تو ایستد و همیشه پیغامبر بدرتو دارد و بتو زبان گران از او رسد»^{۱۶}

از اندرزنامه پوریوتکیشان^{۱۷} :

«هر دم که بداد (سن) پانزده ساله رسد ، پس او را این چند چیز بیاید دانستن که کیم ؟ و خویش کیم ؟ و از کجا

آمدم ؟ و باز بکجا شوم ؟ و از کدام پیوند و تخمه ام ؟ و چه ام خویشکاری (وظیفه) گیتی است و چه مزد مینو ؟ از مینو آمدم یا بگیتی بودم ؟ خویش هر مزدم یا اهریمن ؟ و چیم سود و چیم زیان ؟ و کیم دوست و کیم دشمن ؟ بن آغاز (مبداء) یک یا دو ؟ از که نیکی ؟ از که داد و از که بیداد ؟ از که بخشایش و از که نا آفرزش ؟ . . .»

« . . . تا میتوانید بدان را بفرمانروائی مستائید ، چه نا بجا بدی به تن (اندر) شود و بهی راه خویش گیرد . . .»

چند اندرز برگزیده از پندنامه بزرگمهر^{۱۸} :

« . . . مال گیتی بچه ماند ؟ بچیزی که بخواب به بختند ، گاه خوب و گاه بد است و چون از خواب بیدار بشوند چیزی بیانیست .

اندر گیتی که بلند پایه تر ؟ پادشاه زورمند پیروزگر کرفه کام .

و که مستمند تر ؟ گمراه دروند (کافر)

که بدبخت تر ؟ دین آگاه دروند .

که بی نیاز تر ؟ آنکه خورسند تر .

که خورسند تر بخواسنه ؟ آنکه با شکوه تر

که امیدوار تر ؟ کوشامرد جهشیار (بختیار)

مردمانی که اندر گیتی اند ، از چه بیشتر باید اندیشند ؟ از زمانه بد و کنش بد و دوست فریفتار و فرمانروای بیدین نا آزرگار .

دوست کدام به ؟ آنکه فریادرس تر و اندر سختی یار تر .

دوست که بیش ؟ آنکه فروتن تر و بردبار تر و چرب-

زبان تر»^{۱۹}

از اندرز دانایان بمزدیسنا :

« بامید کرفه بزرگ گناه نکنید ، بجوانی گستاخ

۱۶ - ترجمه دکتر ماهیارنوازی استاد دانشگاه تهران در مجلدات دانشکده ادبیات تبریز .

۱۷ - استاد فقید ملک الشعراء بهار در جلد اول سبکشناسی صفحه ۱۲۵ این اسم را «فرجودکیشان» نوشته است .

۱۸ - این پندنامه که به بزرگمهر وزیر دانشمند افشیروان منسوب است نخستین بار توسط پشتون جی سال ۱۸۸۵ بخط اوستائی و ترجمه گجراتی و انگلیسی ضمن مجموعه ای بنام گنج شایگان منتشر شد .

۱۹ - دکتر ماهیار نوازی مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره پانز سال یازدهم صفحه ۳۱۰

۱۰ - کارنامه‌ی ارتخشتری پاپکان :

«کارنامه اردشیر بابکان» : داستان شیرین و تاریخی است از حالات اردشیر بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی دارای ۵۶۰۰ کلمه پهلوی که آنرا تئودور نلدکه Noldeke در ۱۸۷۸ با آلمانی ترجمه و در گتینگن Gottingen انتشار پیدا کرد و سال ۱۸۹۶ در بمبئی از طرف کیتباد آذریاد دستورنوشیروان چاپ شد و بعد از کتاب یانکارزیریران دومین و گرانبهاترین کتاب بزبان پهلوی است که برای ما باقی مانده و ترجمه آن در شاهنامه فردوسی منعکس گردیده است . تألیف این کتاب را بعضی باواخر دوره ساسانی دانسته اند .

این قسمت از آن کتاب نقل میشود :

«... سپن اردشیر برگاه (تخت) اردوان نشست و داد گسترده و بزرگان و سپهسالار و موبد موبدان را پیش خوانده فرمود : من در این پادشاهی بزرگ که یزدان بمن داده نیکوئی میکنم داد میورزم دین بهی و پاک را می آرایم ، جهانیان را بآئین فرزندان میپرورم ، سپاس یزدان آفریدگار و برتر و افزاینده شما که خشنود هستید بر من نیکی و بیگمانی بیاندیشید ، من هم نیکی شما را میخواهم و در داد گستری میکوشم . ساو و باج ، ده يك از شما گرفته از آنمال که خواسته ، سپاه میآرایم تا پاسبانی جهانیان بکنم . از هر یکصد درهم شش درهم و از هر گونه روغن ها ، بدینسان داد میکنم از خرید و فروش بازرگانان هیچ نگیرم ، بر یزدان سپاسگزاری میکنم که این پادشاهی بمن داد و کارهای خیر میکنم و از بداندیش و بدگوئی و بدکرداری بسیار میپرهیزم تا به آرامی . انوشدروان باد شاهنشاه اردشیر پاپکان که این اندرز گفته است .»^{۲۰}

دیگر از کتابهای معروف و باقی مانده : داستان خسرو کوأتان و ریدگی (شرح حال انوشیروان و خدمتکارش) قوانین اجتماعی زرتشتیان در عهد ساسانی ، اسلوب نامه نگاری ، شگفتیهای سیستان ، قباله و پیمان زناشوئی ، فرهنگ پهلوی ، فرهنگ اویم ، واز کتابهای تاریخ : «رستم و اسفندیار» و «بهرام نامه» ، «گار نامه» و نوشروان شهرزاد» و «بهرام و نرسی نامه» «نوشیروان نامه» و «سیرت نامه» ، «پرسش و پاسخ خسرو و مرزبان» و «نامه انوشیروان بسرداران سپاه» و «نامه های انوشیروان و جواسپ» واز کتابهای ادبی و داستانی و اخلاقی مانند «هزار افسانه» ، «الف لیله و لیله» ، «خرس و خرگوش» ، «روزبه» ، «مسک زنانه» ، «شاه زنان» و «سرود نامه» .

۲۰ - سال هشتم مجله ارمغان ترجمه دانشمند فقید کسروی .

مباشید ، ای مردمان مرگمند (هوشمند) ، چه بسیار کسان بودند که بر برنایی از گیتی در گذشتند و نیست و ناپیدا شدند و بودند کسانی که تادیر زمان پائیدند ولی نیز بفرجام کار باید در گذشتن و نیست و ناپیدا شدن .

اما اکنون این دانه که کار آنجهانی باید کرد که دیر زمان بیاید و تپاه شود . ای تن انگار کم کار گیتی گذرد و کالبد گرامی و نازك بجایگاه فراموشان برند و آنجا بنهند و یاد نکنند و روز بروز بیشتر فراموش و از یاد رفته شود . بازماندگان پیکار کنند و درون بستابند و من که روانم و ستایش را سزاوار ، از توتن مستمند و گله مند باشم .»

۸ - شهرستانهای ایران :

نام ۱۳ شهر از شهرستانهای شاهنشاهی ایران و بانی آنها و قسمتی از داستانهای ملی شامل ۸۸۰ لغت میباشد و این رساله نخستین بار توسط ادگار بلوشه E. Blochet خاورشناس فرانسوی ترجمه و چاپ گردید و دوبار نیز در هندوستان و سپس مارکوارت Marquart آخرین ترجمه صحیح آنرا کرد پس از مرگش مسینا Messina آنرا چاپ نمود .

۹ - چترن نامت Tchattrang (شطرنج نامه) :

درباره فرستادن شطرنج توسط پادشاه هندوستان نزد خسرو انوشیروان و اختراع بازی نزد بوسيله بزرگمهر صحبت شده است در ۷۰۲ کلمه . این اثر نیز در ۱۸۸۵ بدست پشتون دستور بهرام جی سنجانا چاپ شد . خلاصه این داستان چنین است که دیوسرم پادشاه هند بهمراد ۱۲۰۰ شتر بارهای سیم و زر و ابریشم و جواهرات و نود فیل و شانزده تکه لعل قرمز و شانزده قطعه زمرد پیشکشی برای انوشیروان میفرستد و کشف راز ۳۲ مهره پیشکشی را بدانشمندان ایرانی واگذار مینماید . بزرگمهر راز این بازی را کشف و با سفیر اعزامی هند ، سه بار شطرنج بازی میکند و او را مات مینماید ، سپس بزرگمهر بازی نزد راکه خود اختراع کرده بود (نیوارتخشیر) عرضه میدارد . انوشیروان دستور میدهد تا دوازده هزار اسب که سرتاپا جواهر نشان باشد با دوازده هزار غلام جوان بهمراد بزرگمهر با یکدست تخته نزد روانه هندوستان گردد و پادشاه هند چهل روز مهلت میخواهد تا دانایان دربار راز بازی تخته نزد را کشف نمایند ولی کسی قادر بگشودن این راز نمیشود و بزرگمهر دوبار بر پیشکش هائی که پادشاه هند بایران فرستاده بود دریافت میکند و بر میگردد !

ربیع رشیدی

دکتر محمدجواد مشکور

زندگی خواجه رشیدالدین

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که از وزرای دانشمند و مورخان نامی دوره مغول است بر اثر تحریکات و سعایت خواجه تاج‌الدین علیشاه تبریزی در اواخر رجب سال ۷۱۷ هجری از وزارت معزول شد و برای استراحت از سلطانیه به تبریز رفت. امیرچوپان که در این هنگام فرمانروای آذربایجان بود خواجه را با اصرار وادار به قبول وزارت کرد، ولی چیزی نگذشت که تاج‌الدین علیشاه توطئه جدیدی علیه خواجه ایجاد کرده او را متهم به قتل و مسموم ساختن الجایتو کرد، و بعرض امیرچوپان رسانید که باعث مرگ الجایتو شربت‌دارش ابراهیم پسر خواجه رشیدالدین بوده است. امیرچوپان ساده‌دل باور کرد و به این ترتیب نیز میان رشیدالدین و امیرچوپان را که پشتیبان خواجه بود برهم زد، و این حدیث را با دو گواه کاذب بعرض سلطان ابوسعید رسانید. ابوسعید این اتهام را باور کرده و حکم قتل خواجه رشیدالدین و پسرش عزالدین ابراهیم را که شربت‌دار خدایند و متهم به زهر دادن به وی بود صادر فرمود. درخیمان، نخست فرزند بی‌گناهِش عزالدین ابراهیم را که در آنگاه شانزده سال بیش نداشت پیش چشم پدر پیرش کشتند.

بقول حافظ ابرو: «چون جلاد پیش خواجه رسید گفت با علیشاه بگویند که بی‌گناه قصد من کردی و روزگار این‌کینه از تو باز خواهد، تفاوت این مقدار باشد که گور من کهنه بود و از آن تونو، این بگفت و جلاد از میان بدو نیمش کرد».

باری آن وزیر فاضل و یگانه یعنی خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در هجدهم جمادی الاولی سال ۷۱۸ در قریه چرگر از محال ابهر زنجان دوانیمه کردند و شمع روشن آن وجود با کفایت و درایت را از روی کین و غضب خاموش ساختند. سن او در هنگام قتلش هشتاد سال یا قریب به آن بود، بنابراین در حدود سال ۶۳۸ تولد یافته بوده است.

ابن حجر و عبد‌الله کاشانی صاحب تواریخ اولجایتو لقب او را رشیدالدوله نوشته‌اند. ظاهراً پس از ارتقاء به مقام وزارت رشیدالدین لقب مادریش به رشیدالدوله تغییر یافته است. وی از سال ۶۹۷ هجری که باشترک سعدالدین محمد ساوجی به وزارت غازان رسید تا سال ۷۱۸ یعنی زمان ابوسعید بهادر وزارت مغول را داشته است.^۱

جسد او را به تبریز برده و در ربیع رشیدی که از ابنیه او بود بخاک سپردند، ولی پیکر بی‌جان او نیز در زیر خاک براحت نیارامید، و یک قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب اختلال حواسی باو دست داده بود، به تهمت یهودیگری امر داد استخوانهای خواجه رشیدالدین را از مسجدی که در ربیع رشیدی تبریز بود، بیرون آورده در گورستان یهودیان بخاک سپردند.

۱ - تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۳۲۶ - ۳۲۹، چهل مقاله نخجوانی ص ۳۶، یادداشت‌های قزوینی ج ۳، ص ۱۱۰ - ۱۱۶.



چشم انداز محل ربیع رشیدی از
سوی شمال شرقی.

بلوشه در مقدمه بر تاریخ مغول از ذیلی بر این خلکان که شماره ۲۰۶۱ در کتابخانه ملی پاریس به ثبت رسیده مطلبی درباره خواجه رشیدالدین نقل نموده که مفاد آن اینست: «رشیدالدوله ابوالفضل . . . چون او را پیش امیرچوپان آوردند از او بامر پادشاه پرسیدند آیا تو سلطان خربنده (الجایتو) را کشته‌ای؟ گفت چگونه میتوانم من قاتل او باشم درحالیکه من مردی یهودی و عطاری طبیب بودم توسط این خاندان پرکشیده شدم و بمقام وزارت رسیدم و مال و ثروت و املاک بسیار پیدا کرده‌ام، آنگاه طبیب جلال‌الدین الحران پزشک سلطان خربنده را برای مواجهه با او طلبیدند و از کیفیت مرگ او لجایتو پرسیدند. گفت پادشاه به هیضه یعنی اسهال توأم با استفراغ مبتلا شد و قریب سیصد بار بیرون رفت و مرتب قی می‌کرد. پزشکان به این اتفاق کردند که دواهای قابض به او بدهند تا اسهال او را بند بیاورند ولی خواجه رشیدالدین مخالفت کرد که او محتاج به استفراغ است، از اینرو ما ناچار شدیم بنا به رأی او به وی مسهل دهیم، و سپس قریب هفتاد بار دیگر بیرون رفت و بمرد. خواجه رشیدالدین گفتار او را تصدیق کرد. آنگاه به کشتن او فرمان دادند و سر او را به تبریز آورده و در کوچه و بازار گردانیدند و ندا در دادند که این سر آن یهودی است که کلام خدا را تغییر داده و اعضای او را از هم جدا کرده هر قطعه‌ای را بگوشه‌ای از کشور فرستادند».

مرحوم قزوینی در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «دلیلی صریح به یهودی‌الاصل بودن خانواده رشیدالدین طبیب کتاب صفوة الصغای ابن بزاز (ص ۱۲۷) است، و دیگر حکایت تحریک رشیدالدین به کشتن تاج‌الدین آوجی با دواپزشی برای اینکه ایشان در مشهد ذوالکفل نبی مناره و حرم و غیره بنا کرده بودند. و بقول عبدالله کاشانی صاحب تاریخ اولجایتو، رشیدالدین که یهودی‌الاصل بود ایشان را بکشتن داد. و نیز مطایبه‌ای است در عبید زاکانی (ص ۹) دال بر اینکه وی اصلاً یهودی بوده است. و نیز صاحب مسالك الابصار (ج ۲۳) در حوادث سال ۷۱۸ هجری چنین می‌نویسد:

«وفیها قتل رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی الهمدانی مدبر ممالك التتار وکان عطارا یهودیا خاملاً قال به الحال الی ان صارالوزراء والامراء من تحت اوامرہ وکثرت امواله بحيث انه وزن فی نکتته الف الف دینار».

یعنی: «در این سال (۷۱۸ هـ) رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی همدانی وزیر ممالک تاتار کشته شد. وی نخست عطاری یهودی و گمنام بود و کار وی بجایی رسید که وزیران و امیران زیر فرمان او بودند. و آنقدر مال بیندوخت که در روز نکبت او نقدینه او را به یک میلیون دینار وزن کردند».

اما محققانی از قبیل کاترمر Quatremere نسبت یهودی بودن او را رد کرده و آن را حمل به دشمنی مخالفان کرده‌اند.^۲

طباطبائی در اولاد الاطهار می‌نویسد: «جد خواجه از جهودان قلعه خیبر بوده و رسول خدا به او امان داده و بدست حضرت علی مسلمان شده و اجدادش در همدان توطن کرده‌اند. خواجه در استعداد و فضیلت نظیر نداشته و خطوط را خوش می‌نوشت و شعر بسیار خوب می‌گفته و پنجاه و دو مجلد از تصنیفات او را در مدرسه‌اش مدرسین درس می‌گفته‌اند، و طبیب حاذق بوده و کتاب تورات را ترجمه کرده و همه جا بدلائل عقلیه الزام و رد یهودان نموده است».^۳

رشیدیه: خواجه رشیدالدین از زمان سلطنت غازان خان تا اواخر عمر خود که در زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادر بود یک سلسله عمارات زیبا در محل رشیدیه که بنام خود اوست ساخته که به ربع رشیدی معروف گردیده است. تمام این عمارات و ساختمانها بیکدیگر متصل بوده و حصاری بدور آن کشیده شده بود که ظاهراً دارای برج و بارویی نیز بوده است. خرابه‌های این عمارات اکنون در آخر محله ششگلان تبریز که به محله باغمیشه و ولیانکوه (بیلانکوه) منتهی میشود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب قرار دارد و از نقاط خوش آب و هوای تبریز بشمار میرود. چون اثری جز چند تل خاک از این آثار با خاک یکسان شده بجای نمانده، ناچار به شرح آن ابنیه از کتابهای قدیم می‌پردازیم تا شاید بتوانیم چگونگی آن بناهای رفیع را تاحدی در این مختصر بیان نمائیم.

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب‌ثراء به موضع ولیانکوه داخل باروی غازانی شهر چه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی برآورده، و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی طاب‌ثراء بر آن عمارات بسیار افزوده».^۴

دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراي خود درباره ربع رشیدی می‌نویسد: «خواجه رشیدالدین که در اصل همدانی بوده، در تبریز عمارت رشیدیه را او ساخته و از آن عالی‌تر عمارتی در عالم نشان نمی‌دهند که بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن آن عمارت دیگر مشکلتر باشد».^۵

کربلائی در روضات الجنان و جنات الجنان می‌نویسد: «مرقد و مزار آن دو وزیر عالیجاه صاحب خیر شهید اسعد، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خلف صدق وی، خواجه غیاث‌الدین محمد، در عمارتی که بایشان منسوب است مدفونند».

مولانا جلال‌الدین محمد عتیقی در تاریخ واقعه آن وزیر گوید:

رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ او که (طاب‌ثراء) «

کتابخانه ربع رشیدی: ملاحشری در مزارات تبریز می‌نویسد: «مزار خواجه رشیدالدین محمد در گنبدیست و آن گنبد در قرب همان عمارت عالی است که از آن عالی‌همت بر صفحه روزگار بیادگار مانده است، الحق عمارتی است که از کمال صفا و لطافت هوا حیرت‌افزای نظار گیانست...»

۲ - یادداشتهای قزوینی ج ۳ ص ۲۷، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف شهاب‌الدین عبدالله خوافی معروف به حافظ ابرو، به تصحیح دکتر خانابا بیانی چاپ تهران سال ۱۳۱۷ شمسی، ص ۷۸ - ۸۰.

۳ - تاریخ اولاد الاطهار ص ۱۳۵.

۴ - ترهة القلوب، به تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۸۷.

۵ - تذکره الشعراي دولتشاه سمرقندی طبع تهران ص ۲۴۱.

۶ - روضات الجنان ص ۵۱۱ - ۵۱۴.

مکتوبی از او در عرصه عالم هست که تفصیل املاک خود به علمای زمان نوشته ، آنچه صرف ریع رشیدی نموده و آنچه باولاد قسمت کرده عاقل قبول نمی کند و یک شخص را مکتب و جمعیت باشد ، از آن جمله نوشته که دوهزار مصحف در دارالکتب نهاده ام و وقف ریع رشیدی کرده ام . آنچه نوشته چهارصد جلد اول بخط یاقوت ، ششصد جلد بخط اکابر ، بیست جلد او بخط خوب ، پانصد و هشتاد جلد دیگر و شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار ، آن مکتوب طولی دارد و به هر یک از علمای زمان خود نوشته که در پیش ایشان باشد که بعد از خواجه فرزندان بریکدیگر ستم نمایند»^۷.

خواجه رشیدالدین فضل الله که دانشمندی جامع و عارف به زبانهای فارسی و عربی و ترکی و مغولی بوده ، جمیع اوقاتی را که از مشاغل دیوانی فراغت می یافت بمطالعه یا کتابت میگذراند و علاوه بر جامع التواریخ که در چهار جلد در تاریخ مغول و عالم است مؤلفات بزرگ دیگری از قبیل کتاب الاحیاء و المآثر ، در بیان سرما و گرما و فصول و کشاورزی و امراض نباتات و معدنیات به عربی داشته که در دست نیست . دیگر توضیحات به عربی شامل نوزده نامه که در باب مسائل کلامی و دینی و عرفانی است که به امر سلطان اولجایتو آن را تدوین نموده است . دیگر «الرسالة السلطانیة» به عربی که کتاب دیگری است از همین مقوله که در نوزدهم رمضان سال ۷۰۶ آن را برشته تحریر آورده است . و ما حصل مباحثی که در موضوعات کلامی در حضور سلطان اولجایتو مابین علمای وقت اتفاق افتاده جمع آوری کرده است .

دیگر کتاب لطائف الحقایق ، مشتمل بر چهارده رساله در مسائل کلامی و عرفانی که مانند سه کتاب فوق الذکر بزبان عربی است .

دیگر کتاب «بیان الحقایق» که کتابی مشتمل بر هفده رساله در مسائل کلامی و طبی بوده است . دیگر تاریخی بزبان ترکی جغتائی نوشته در اصل و تبار چنگیزخان که نادر میرزا صاحب تاریخ دارالسلطنه تبریز نسخه خطی آنرا دیده است . دیگر دستورالملکه یا آیین کشورداری در وضع مالیات و طریق وصول آن و اداره امور کشور که در تاریخ و صاف (ج ۴ ص ۴۳۵) به آن اشاره رفته است .

دیگر مجموعه منشآت و مکاتبات او است که غالباً به فارسی و در مسائل سیاسی و مالیاتی نگارش یافته و به پسران خود یا به عمال مختلف حکومت مغول که در دستگاه وزارت زیر دست او بوده اند نوشته و آنها را منشی وی محمد ابرقوئی جمع آوری و تنظیم نموده است .

خواجه رشیدالدین برای حفظ و جلوگیری از تلف شدن نوشته ها و آثار خود مساعی فراوانی بکار برد :

اولاً مقرر داشت که چند نسخه از مؤلفات او برای دوستان و علما و دانشمندان استنساخ و به ایشان عاریه داده شود و آنان مجاز بودند از روی آن نسخه برداری نمایند .

ثانیاً بفرمود تا آثار فارسی او را به عربی و آثار عربی وی را به فارسی برگردانند تا اگر یکی از آنها از بین برود ترجمه آن در دست باشد .

ثالثاً بفرمود از اصل و ترجمه این آثار نسخ متعددی نوشته برای مطالعه اهل علم در کتابخانه مسجد ریع رشیدی بگذارند .

رابعاً بفرمود از مجموع تمام مؤلفات خود یک نسخه ضخیم کبیر بنام : جامع التصانیف الرشیدیة ، با نقشه ها و صور لازم ترتیب دهند و در ریع رشیدی بگذارند تا مردم نسخه های خود را با آن مقابله کنند . خواجه رشیدالدین چهار مجلد کتبی را که در طب و طرز حکومت مغول تحریر نموده بود ، مقرر داشت که به سه زبان فارسی و عربی و چینی ترجمه و تحریر شود . به این نیز قانع نشده همه ساله از محل موقوفاتی که برای مسجد و مدرسه در ریع رشیدی وقف نموده بود مبلغی را برای استنساخ کتب خود یکی بفارسی و دیگری به عربی اختصاص داد ، که همه ساله

۷ - مزارات حشری یا تاریخ ملاحشری ص ۵۸ ، اولاد الاطهار ص ۱۳۴ .



چشم انداز دیگری از محل ربیع
رشیدی از سوی شمال شرقی .

يك نسخه كامل تحرير شود و يكي از كتابخانه های شهرهای ممالك اسلام هديه نمايند . وی قرار گذاشته بود که این نسخ را روی بهترین کاغذ بغدادی و به بهترین و خواناترین خطی بنویسند و با نسخه اصل دقیقاً مقابله و تطبیق نمایند . محررین و نسخه بردارانی که برای این امر تعیین شده بودند ، همه را بدقت و با رعایت خوشی خط و سرعت قلم انتخاب کرده در نواحی مدرسه و مسجد ربیع رشیدی منزل داده بود که تحت نظر نظار این امر خیر مشغول کار باشند . بعد از آنکه هر نسخه پایان می پذیرفت آنرا صحافی و تذهیب کرده و به مسجد می بردند و در کتابدانی مابین منبر و محراب قرار میدادند و این دعا را که مؤلف به قلم خواجه عربی بر آن نوشته بود میخواندند :

« اللهم يا ملهم الاسرار ويا معلم الاخبار والآثار، كما وفقك عبدك المفتقر الى رحمتك الواسعه رشيد الطيب لتصنيف هذه الكتب المشتملة على التحقيقات المقوية لقواعد الاسلام والتدقيقات الممهده لبيان الحكم والاحكام المفيدة للمتأملين في يدایع المصنوعات ، النافعة للمتفكرين في غرائب المخلوقات ووقفه ايضا لان وقف بعض املاک شارطا ان يتخذ من منالها نسخ من هذه الكتب لينتفع بها المسلمون من اهل البلدان في كل حين واوان ، فتقبل اللهم كله منه قبولا حسنا ، واجعل سعيدا مشكورا وذنبه مغفورا ، واغفر للساعين في اتمام هذا لخیر والمستفيدين من هذه الكتب ، والناظر فيها والعاملين بما في مطاوبها وآتة الحسنه في الدنيا والآخرة انك اهل التقوى واهل المغفرة » .

عین این دعا را نیز در پایان هر نسخه کتاب نوشته و مناجات مختصری که باز به قلم خود رشیدالدین بود بر آن الحاق میکرده اند ، سپس خاتمه ای به قلم ناظری که کتاب در تحت نظر او تحریر یافته بود متضمن تاریخ تحریر و اینکه برای کدام شهر آن نسخه تحریر یافته ، و همچنین نام و نسب آن ناظر بر آن منظم مینمودند که مؤمنان او را بدعای خیر یاد نمایند . بعد از انجام این امور کتاب را نزد قضاة تبریز میفرستادند که ایشان شهادت می دادند که تمامت رسوم و تقاریری که مؤلف بر آن عهد کرده بود انجام یافته است . آنگاه آن کتاب را ب شهری که برای آن شهر تحریر یافته بود میفرستادند و در کتابخانه عمومی آن شهر می نهادند .

با وجود جمیع این احتیاطها چنانکه کاترمر می گوید : قسمت عمده ای از مؤلفات این مورخ دانشمند از دست رفته و تمام وسائلی که برای حفظ آثار خود بعمل آورده همه بی فایده

مانده است، جهتش آنست که ربع رشیدی دوبار یکی پس از قتل آن وزیر و دیگری پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث‌الدین بغارت رفت، و بسیاری از نفایس و نسخ کتب او بچنگ مردم جاهل افتاده بهمین علت و حوادث دیگر برخلاف آرزوی آن وزیر سعید بیشتر مؤلفات او نابود گردید.^۸

ویلبر می‌نویسد: رشیدالدین در کتاب عظیم خود جامع‌التواریخ بهترین منابع را در دست داشت، از جمله وقایع‌نامه‌های رسمی مغول مورد استفاده قرار گرفت و یک زاهد کشمیری در تدوین تاریخ هندوستان به او کمک کرد. دو عالم چینی برای ترجمه منابع چینی برای او کار میکردند. اطلاعات او درباره اروپا و اوضاع سیاسی آن از نظر صحت و درستی ممتاز است. در آن زمان او خیلی بیشتر از آنچه اروپائیان از آسیا می‌دانستند از اوضاع اروپا با خبر بود حتی میدانست که در ایرلند مار وجود ندارد. وقتی جامع‌التواریخ در رشیدیه تهیه میشد با تصاویر و نقاشی‌ها زینت می‌یافت. از مدارک برمی‌آید که نقاشان چیرم‌دست در این مهم با او کار می‌کردند. بعضی از کارهای آنان انعکاس طرز کار و سبک مکتب نقاشی بغداد در قرن سیزدهم است. بسیاری از تصاویر سلاطین ایلخانی را با لباس چینی و در میان زنان خود نشان می‌دهند ایرانیان با کلاه مخصوص خود کمتر کشیده شده‌اند. تصاویر بیشتر چینی است. ساختمان‌ها اغلب شکل بناهای ستوندار و بام پیش‌آمده مشرق را دارند.^۹

رشیدیه بنا به منشآت رشیدالدین

خواجه رشیدالدین در نامه‌ای که به پسرش خواجه جلال‌الدین که حاکم روم بود نوشته که چهل نفر غلام و کنیز رومی جهت عمل کشت و زرع ربع رشیدی اعزام دارد تا در یکی از مراکز کوشک او که در ربع رشیدی احداث نموده ساکن شوند. نخست می‌نویسد: باغی در آنجا ساخته که در صفا و دلکشی بمانند بهشت برین است. سپس می‌نویسد: چون ربع رشیدی محلی وسیع است پنج قریه در آن احداث کرده‌ایم و اکنون چهار قریه آباد شده‌است از اینرو در هر یک از قراء، رنگیان، و گرجیان، و قردیان و حبشیان، چهل نفر ذکور و اناث مسکن دارند. قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است میخواهیم که قریه رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیز رومی بدار السلطنه تبریز فرستید که در قریه مذکور ساکن و به عمارت مشغول شوند در نامه دیگر به پسر دیگرش خواجه سعدالدین حاکم قنسرین نوشته می‌نویسد: که بیست و چهار کاروانسرای رفیع که هر یک چون قصر خورنق منیع است و هزار و پانصد دکان، سی هزار خانه، چندین حمام، باغهای باصفا، چندین آسیا و کارخانه شربافی و کاغذسازی، دارالضرب (ضرابخانه)، و رنگخانه (صبافی) و غیره احداث کرده و از هر شهری جماعتی را آورده و در آنجا ساکن گردانید.

از جمله دویست نفر حافظ و قاری قرآن در جوار گنبد جای دادیم و از راست و چپ برای هر صد نفری کوچهای احداث کرده و دست راستی‌ها را از حاصل اوقاف شیراز و دست چپی‌ها را از حاصل اوقاف شام برخوردار ساختیم، این قاریان که از کوفه و بصره و واسط و شام آورده شده بودند، بعضی سبعة خوان و بعضی عشره دان بودند و بفرمودیم تا در دارالقراء هر روز تا وقت چاشت به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند. و چهل نفر از غلامزادگان خویش را به ایشان بسپردیم تا آنان را سبعة خوانی تعلیم کنند. و به قاریان خوارزمی و تبریزی و دیگر بلاد بفرمودیم که بعد از چاشت تا وقت زوال (ظهر) به تلاوت کلام الله مشغول باشند، و باز می‌نویسد که از علما و فقها و محدثان چهار نفر را در کوچهای که آنرا کوچه علما خوانند منزل دادیم و وظیفه و مواجب و جامه سالیانه و پول صابون و حلوائی ایشان را مقرر ساختیم.

و هزار طالب علم را در محله‌ای که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم، و شش هزار طالب علم

۸ - تاریخ مغول ص ۴۹۰، از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۹۶ - ۱۱۶.

۹ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان ص ۲۳ - ۲۴.

دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت ما آمده بودند، در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که مخارج ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری، و جزیه هند بدهند، و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند، و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی، بخواندن آن علم امر فرمودیم، و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربيع رشیدی و ولده تبریز ساکن اند همد بمدارس ما و نزد فرزندان ما در رفت و آمد باشند.

پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتیم که هر روز در دارالشفای (بیمارستان) تردد نمایند، و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند.

کحالان و جراحان و مجربان را که در دارالشفای ما هستند (محلّی) به قرب باغ رشید آباد که آنرا «معالجه معالجان» خوانند بنیاد فرمودیم.

دیگر اهل صنایع و حرف را که از ممالک آورده بودیم هر يك را در کوچه ای ساکن گردانیدیم. غرض از نوشتن این مکتوب آنست که پنجاه نفر صوف باف از آنطاکیه و سوس و ترسوس بفرستید، اما نه بزجر و زور بلکه به لطف و مواسات، و همچنین بیست نفر صوف باف از ملک نوفل بن سحاییل طلب کنند تا از قبرس روانه دارالسلطنه تبریز کنند.^{۱۰}

در نامه دیگری که به خواجه علاءالدین به هند نوشته برای دارالشفای ربيع رشیدی بعضی از اذهان (روغنهای طبی) از هر يك به تناسب پنج من و ده من و صد من خواسته است.

خاورشناس شوروی ایلیا پاولویچ پطروشفسکی در کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول می نویسد: «از مکاتبات رشیدی نیز پیدا است که از بردگان مستقر در اراضی زراعتی، همچون برزگران بهره کشی میشده است. رشیدالدین گذشته از غلامانی که طبق وصیت نامه وقف اماکن خیریه و ربيع رشیدی در تبریز کرده بود، به فرزندان ذکور خود ۵۰۰ غلام و بدخترانش ۴۰۰ کنیز بخشید. در نامه ای که رشیدالدین به مجدالدین فرزند خویش نوشته میگوید که ۱۰۰۰ برده که نیمی مرد و نیمی زن بودند بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ برده (نیمی مرد و نیمی زن) جزو جمع باغ رشید آباد محسوب داشته، مزارعان فتح آباد، خوانده است. عبارت دیگر از آنان نیز مانند رعایای تابع فتودال و مزارعان موروئی بهره کشی میشده است. در نامه ای که رشیدالدین به مجدالدین پسرش نوشته صورت ریز پوشاکی که به غلامان و کنیزان باغهای فتح آباد و رشید آباد در سال لباسهای زیر را دریافت می داشته اند:

قمیص (پیراهن کرباس)	۲	توپ
شلوار	۲	«
جبه (قبا)	۱	«
کپنگ	۱	«
گوال (جوال)	۱	«
کفش	۱	جفت
میان بند (کمر بند)	۱	«
دستار	۱	«

هر يك از ۵۰۰ کنیز باغ فتح آباد پوشاك فوق الذکر را دریافت میداشته اند، جز اینکه بجای کپنگ يك چادر سر و بجای دستار عصابه (سر بند) میگرفتند.

صد غلام و صد کنیز باغ رشید آباد نیز بقرار فوق پوشاك دریافت میداشتنه.

تمایل رشیدالدین به این بود که در هر يك از پنج قریه مزبور غلامان و کنیزانی از يك نژاد بنشانند و ضمناً ایشان زن و شوهر باشند تا توالد و تناسل نمایند و بماندن در آن مکان بیشتر

۱۰ - تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۳ - ۱۴۷، از سعیدی تا جامی چاپ دوم ص ۱۱۶ - ۱۲۵.



جرئیات رده‌های فوقانی که از قطعات سنگی تراشیده پیش آمده است .

علاقه نشان دهند . اگر بطور متوسط برای هر زوج دوفرزند در نظر گیریم جمع عده بردگانی که در پیرامون باغ مزبور بوده‌اند به ۳۶۰۰ نفر میرسیده است . تفاوت بردگانی که در اراضی زراعتی مستقر گشته بودند با رعایای روستاها تنها از لحاظ وضع حقوقی نبود ، بلکه فرق بارز دیگری نیز داشته‌اند ، به این معنی که کماکان برده و ملک و مال شخصی ارباب خود بوده‌اند . و وی می‌توانسته هرگاه میل کند او را از زمین جدا کرده و بدون زمین بفروشد ، و یا حتی بدون ترس از مجازات او را بقتل برساند . بردگان مزارعه‌گر ، برخلاف رعایا فاقد حق اعیانی و وسائل و آلات کشاورزی و گاو بودند ، و حتی سهم محصولشان آنقدر نبود که پوشاکی برای خود تهیه کنند و بی‌شک از نظر اقتصادی ناتوان‌ترین گروه روستایی را تشکیل میدادند»^{۱۱} .

میس فمتون درباره این اوقاف چنین می‌نویسد : « در وصیت‌نامه وزیر اعظم خواجه رشیدالدین فضل‌الله سیاهه‌ای از اموال او بدست آمده است ، این سیاهه اولاً مشتمل بر املاکی است که او در ریع مسکون خریده و بر اولاد ذکور و بعضی را به فرزندان و علما وقف کرده است . ثانیاً سیاهه مشتمل بر املاکی خالصه‌ای که از طرف غازان به او انتقال یافته است . رشیدالدین طبق وصیت به اولادش منتقل میکند اما املاک واقع در توران را که بعضی از آنها عطیه (سیورغال) پادشاهان بود ، و بعضی از آنها را پیشکاران او خریده بودند بجهت آنکه در جاهای دوردستی واقع شده بود در این وصیت‌نامه وقف بر جمیع اولاد ذکور و اناث میکند . همچنین املاک خود را در سوریه و یمن که بعضی عطیه (سیورغال) ملک ناصر پادشاه مصر و سیورغال ملک اشرف پادشاه یمن بود و بعضی از آنها را پیشکاران او بوکالت شرعی خریده بودند وقف کعبه و اورشلیم میکند . درسند دهند نیز املاکی داشته که بعضی از آنها را خریده بوده و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بوده است . او اینها را وقف خانقاه شهاب‌الدین عمر سهروردی میکند . نخلهایی را که بعضی را خریده و برخی را خود در ولایات مختلفه کاشته بود وعده آنها به ۳۹۰۰۰ میرسید عده‌ای از آنها را به ملکیت فرزندان خویش و دیگران در می‌آورد . باغهای میوه و تاکستانهایی را که وی در ولایات داشت و درسند دیگر بخط عمادالملک حدادی ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات و مبرات میکند . رشیدالدین علاوه بر اغنام و احشامی که داشت ، ظاهراً

۱۱ - کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ، ترجمه کریم کشاورز ج ۲ ص ۱۴۸ - ۱۵۱ .

دارای عندهٔ بیشمار طيور اهلی بود که بدهقانان بر مبنای نوعی قرارداد اجاره داده بود. این طيور مشتمل بر ۲۰۰۰۰ ماکیان بود که در دست رعایای دهات تبریز و سلطانیه و همدان بود و در وصیت‌نامه اینها را وقف بیماران میکند. ده هزار غاز و ده هزار اردک که بدست روستائیان تبریز و مراغه سپرده بود برای فرزندان باقی میگذارد. هزار رأس گاو نر و هزار رأس خر بجهت حمل میوه و سماد (کود مخلوط) و کود و سنگ و غیره بر ربع رشیدی و پستانهای تبریز که او انشا کرده بوده است وقف میکند. و این چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی «مزارعان» دهات مهران رود و باغبانان فتح آباد و رشید آباد می‌سپارد»^{۱۲}.

خانقاه رشیدیه: از جمله تأسیسات ربع رشیدی خانقاهی بوده که اختصاص به صوفیه و درویشان داشته است و در آنجا به سماع نیز می‌پرداختند.

در صفوة الصفای ابن بزاز آمدن شیخ صفی‌الدین اردبیلی به تبریز و نزول او به خانقاه رشیدیه یاد گردیده است.

«حکایت: دام بر کتفه گفت که چون شیخ قدس سره در تبریز به خانقاه رشیدیه که در عمارتست بالتماس وزیر غیاث‌الدین نزول فرموده بود...».

در جای دیگری نویسد که «مولانا شمس‌الدین روایت میکند از مولانا شمس‌الدین محمد بن مولانا کمال‌الدین احمد که در آن زمان که شیخ (یعنی شیخ صفی‌الدین) به تبریز آمده بود، در خانقاه رشیدیه، وی در صحبت مولانا شمس‌الدین کرده، شیخ بخدمت شیخ رفت».

باری در چند جای کتاب صفوة الصفای به خانقاه رشیدیه در شهر تبریز اشارت رفته است. در صفوة الصفای حکایتی آمده که خلاصه آن در اینجا آورده میشود:

«حکایت: ادام‌الله بر کتفه گفت که وقتی که شیخ قدس سره در تبریز در جامع عمارت رشیدی بود، روز جمعه به نماز حاضر شده بود، بعد از نماز مولانا شمس‌الدین طوطی و عظمی گفت که مثل آن در ادوار روزگار کمتر دیده شود... چون شیخ رمزی از رازی که بر غیر او عیان نبود بشنود بی‌اختیار از وی نعره‌ای صادر شد و در سماع رفت و وجد بروی غالب شد... مولانا شمس‌الدین طوطی بر پایه منبر حیران بماند و مجال نطق و حرکت نداشت تا چند آنکه سماع با آخر رسید و مردم بیارمید... پس خواجه غیاث‌الدین قوال طلبید و خواست که چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پدید آید، قوال آغاز کرد و خواست چیزی گوید تا شیخ را حالی دیگر پیدا شود و بسیاری بگفت میسر نشد. عاقبت خواجه قطب‌الدین برخاست و سماع کرد شیخ را خوش آمد و بوی دعا کرد که مرا سبکبار گردانیدی و خاطر از بند رهایی»^{۱۳}.

اوحدی و وصف ربع رشیدی: اوحدی مراغه‌ای که از شعرای معروف آذربایجان در قرن هشتم و از اولیای صوفیه و صاحب منظومه جام جم است و در سال ۷۳۳ هجری در شهر مراغه در گذشته، و از ستایشگران سلطان ابوسعید و وزیرش خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله است در وصف ربع رشیدی اشعاری سروده که این ابیات از آنها است:

ای همایون بنای فرخنده	که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری ز دفترت کسری است	هشت جنت ز گلشت قصری است
خاکت از مشک و سنگت از مرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کاشی آجرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
چون ز سرخاب روی شاهدشنگ	داده سرخاب را جمال تو رنگ

در صفت مدرسه و خانقاه ربع رشیدی گوید:

ای در علم و خانه دستور	چشم بد باد ز آستان تو دور
شد سعادت طلایه بر تبریز	تا فکندی تو سایه بر تبریز

۱۲ - مالک و زارع در ایران (ترجمه منوچهر امیری). تهران ۱۳۳۹ ص ۱۹۷ - ۲۰۰.

۱۳ - تحقیق دربارهٔ دورهٔ ایلخانیان، از دکتر مرتضوی ص ۹۴ - ۹۶.

از پی ضبط سفره و خوانت
آسمان گشت کوکبی انبوه
تا مهیا شود سبک نانت
آسیابان بر آب بیلانکوه
مال تبریز خرج خوان تو نیست
مال سرخاب را توان تو نیست

سرانجام ربع رشیدی : چنانکه گفتیم پس از کشته شدن خواجه رشیدالدین در ۷۱۸ عمارت ربع رشیدی بغارت رفت و آثار زیبا و نفایس آن بدست عوام افتاد و یامعدوم شد ، آنچه مانده بود باردیگر پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث الدین محمد در ۲۱ رمضان ۷۳۶ بغارت برده شد. و اکنون از آن همه آثار جز تل خاکی دیده نمی شود و مردم عوام آن محل نیز سنگ و آجر آن بنای عظیم را تماماً برکنده و برده اند . گاهی تکه پاره کاشیها و کتیبه های شکسته از زیر خاک پیدا میشود شاید اگر حفاری کنند کتیبه ها و کاشی نوشته ها و اشیای دیگر پیدا شود .

رشیدیه را در هنگام آبادی از قریط عظمت و وسعت «شهرستان رشیدی» میخوانده اند . سکه نقره ای که بوزن ۲۸۵ گرم و به قطر دوسانتیمتر بتاریخ ۷۳۳ هجری بنام سلطان ابوسعید بهادر ضرب شده و اخیراً بدست آمده صریحاً مؤید این تسمیه است . مشخصات آن سکه از این قرار است :
روی سکه در وسط : السلطان العادل بهادرخان خلد ملکه .

ضرب شهرستان رشیدی

پشت سکه در وسط : لا اله الا الله - محمد رسول الله - صلی الله علیه .
اطراف آن : ابوبکر . عمر . عثمان . علی ^{۱۴} .

رشیدیه در سال ۷۸۷ هجری که لشکر توقتمیش خان به تبریز حمله آورد کاملاً خراب بود و تجدید آبادی و تعمیر آن از آرزوهای بزرگان آن زمان بشمار میرفت ، چنانکه شاعر معروف کمال خجندی در این معنی سروده است :

گفت فرهاد ما به میر ولی
زر تبریزیان به آجر و سنگ
بود مسکین به شغل کوه کنی
لشکر پادشاه توقتمیش
لعل شیرین نصیب خسرو شد
که رشیدیه را کنیم آباد
بدهیم از برای این بنیاد
که ز سوران کوه و دشت زیار
آمد و هاتف این ندا در داد
سنگ بیهوده میکند فرهاد ^{۱۵}

شاردن سیاح معروف فرانسوی که در سال ۱۰۸۴ هجری به ایران سفر کرده در سیاحتنامه خود می نویسد که : «در بیرون شهر تبریز در سمت مشرق آثار قلعه ای پدیدار است که الحال ویران است . این قلعه رشیدیه نام داشته و از بناهای خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر غازان صاحب تاریخ رشیدی در احوال مغول است که آنرا در چهارصد سال قبل بنا کرده است . . . شام عباس صد سال پیش به تعمیر قلعه رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت اولیه در آورد ولی پادشاهان صفوی پس از وی تعمیر قلعه را مصلحت ندیده بحال خود گذاشتند تا ویران شد» ^{۱۶} .

گفتار نادر میرزا : نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنه تبریز می نویسد : این بنا شهری محکم و حصین بود ، بدانسال که من به تبریز آمدم اثری از آن بجای مانده بود ، در دامنه کوه سرخاب همه از آجر و گچ ، طاقها و دیوارها بیشتر مقرنس و سنگها همه یک رو تراش کرده و باصل دیوار بکار برده . بومیان تبریز اینجا را رشیدیه گویند ، آجر این بنا را مردم بی تربیت برکنند و بردند و اکنون هیچ از آن بجای نمانده مگر گودالها که برای استخراج سنگ و آجر حفر کرده اند . بی برجی عظیم در تلی مشرف به کوی باغمیشه و این بنا به شمال تبریز بجای است ، چون با سنگ و آجر و آهک خالص با کمال دقت عمارت شده متین و استوار است . دیوارهای حصار

۱۴ - سکه های اسلامی دوره ایلخانی و گورکانی ، از سید جمال الدین طباطبائی ، طبع تبریز سال ۱۳۴۷ ص ۳۴ .

۱۵ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۵ .

۱۶ - سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۰۶ .



ویرانی پایه یکی از ساختمانها.

وسرایها تا بروزگار سلاطین صفوی برپای بوده بیشتر لشکر کشیهای عثمانیان به تبریز و صدمه زلزل این بنیان را برانداخت. در اینجا هیچ نوشته و تاریخ نیافتیم تا ایراد کنیم. همانا فضل الله دبیر شیرازی نیابت این وزیر تاریخ بنای این عمارت را سال ۶۹۹ نگاشته است.^{۱۷}

باید دانست که هیچیک از عناصر حومه رشیدیه در محل بصورت فعلی قابل تشخیص نیست. آنچه از همه بیشتر آشکار است پایه برجها و خط دیوار استحکامات دور حومه است که بر روی بزرگترین تپه‌های آن ناحیه قرار دارد و ممکن است این استحکامات همان‌هایی باشند که در قرن چهاردهم میلادی ساخته شده‌اند، یا بقایای آثاری باشد که شاه عباس در اوایل قرن هفدهم در آن محل بنا کرده است. قاطع‌ترین نشانه مبنی بر اینکه در این محل در زمان مغول ساختمان‌هایی بوده است، وجود قطعات سفالی کاشی است که بسیاری از آنها شبیه قطعات متعلق به مقبره غازان است. این قطعات شامل کاشی‌های هشت گوش لعابدار نیلی و آبی می‌باشد که لعاب بعضی قسمتهای آنها کنده شده و طرحهای دیگری روی کاشی‌ها درآورده شده است. همچنین طرحهای تسمه‌ای یا باریک‌های سفالی نیلی و آبی که بعضی سوراخهای آنها با گچ بری پر شده و قطعات کتیبه که با کندن و تراشیدن لعاب زمینه بصورت حروف درست شده، در این قطعات وجود دارد. ضمناً قطعات متعددی از کاشی چند رنگه کامل از دوره صفوی نیز در این محل پیدا شده است. در پایه‌های برجها یکی شایان توجه است. این پایه از دیگر پایه‌ها بزرگتر است و از لحاظ نقشه با آنها فرق دارد، زیرا شامل مقطع مستطیلی است و نیز با دقت بیشتری ساخته شده است. زیرا روی پی ناصاف آن قطعات سنگ تراش قرار داده‌اند. قسمتهای بزرگ قطعات روی بنا که هنوز در محل خود باقی است، نشان میدهد که قسمت بالای برج پیشامدگی داشته است. اغلب این قطعات مرمر سیاه است و اگر همه آنها دوباره بکار برده نشده باشند با بعضی از آنها مستعمل است. پایدهای ستون از زمان اشکانیان و تعدادی سنگ قبر از دوره اسلامی در آنجا وجود دارد محل برجسته پایه برج و ساختمان شگرف آن میرساند که ممکن است پی و اساس رصدخانه بوده باشد. از اینکه خواجه رشیدالدین بعثت علاقه شدید به پیشرفت علم در این محل رصدخانه‌ای ساخته باشد مستبعد بنظر نمی‌رسد. بعلاوه در یکی از منشآت رشیدی اشاره به گنبدی شده است که غالباً به مقبره گنبددار اطلاق میشود، ولی ممکن است مقصود از ساختمان برجسته و نمایان گنبد رصدخانه باشد.^{۱۸}

۱۷ - تاریخ دارالسلطنه تبریز ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

۱۸ - دونالد ویلبر: معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان، ترجمه دکتر عبدالله فریار ص ۱۴۱-۱۴۲.



يك زوج جوان اينچه بورونی .

از دواج و عروسی مراسم شکر در اینچه بورون

از انتشارات اداره فرهنگ عامه
هوشنگ پور کریم

موضوعهای اجتماعی و تاریخی مربوط به ترکمانان ایران و از جغرافیای تاریخی «دشت گرگان» و نیز از شؤون گوناگون مادی و معنوی زندگی مردم «اینچه بورون» اطلاعات مجملی حاصل کرده‌ایم که هرچند کافی نیست ولی وافی به عهد و پیمانی است که نویسنده این مقاله‌ها به خوانندگان گرامی «هنر و مردم» وعده داده بود .

از جمع خوانندگان ، اشخاصی به بررسی‌های بیشتر درباره ترکمنهای ایران علاقه دارند که برخی‌شان دانشمندان و نویسندگان محقق هستند که در کشورهای دیگر بسر می‌برند و به مطالعات تاریخی و یا اجتماعی و یا

با این مقاله ، مطالعه سلسله مقاله‌هایی را که درباره ترکمنهای ایران در «هنر و مردم» به طبع رسیده است تمام خواهیم کرد . تا کنون در شماره‌های ۴۲ ، ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۷۱ ، ۷۳ و ۷۹ «هنر و مردم» مقاله‌هایی را خوانده‌ایم که در هر يك از آنها موضوع یا موضوعهای خاصی از زندگی ترکمانان ایران مستقلاً توصیف شده‌است . و مقاله حاضر نهمین و آخرین آنهاست که به توصیف مراسم ازدواج و عروسی در دهکده ترکمن نشین «اینچه بورون - ince burun» و نیز به توصیف مراسم کشتی‌گیری ترکمنها اختصاص یافته است . با مطالعه این مجموعه مقاله‌ها ، از

به مطالعات مردم‌شناسی دربارهٔ ترکمانان اشتغال دارند. آنان در نامه‌هایی که برای نویسنده ارسال داشته‌اند به مبادله اطلاعات فرهنگی در این باره علاقه نشان دادند و نویسندهٔ این مقاله‌ها البته ممنونشان شده است. با در نظر گرفتن مطالعاتی که نویسنده در ترکمنهای ایران دنبال می‌کند و با وصول اطلاعاتی که از طریق مکاتبه یا مطالعهٔ متون قدیمی حاصل می‌شود، انتظار می‌رود که در طی سه سال آتی تحقیق و شناسایی زندگی ترکمانان ایران تکمیل شود و نتیجهٔ کار بصورت کتابی جامع و کامل انتشار یابد. ولی تا آنوقت، بسیار اتفاق خواهد افتاد که نویسنده به دهکده‌های ترکمن‌نشین سفر کند. از حاصل مقدماتی این سفرها نوشته‌هایی در همین «هنر و مردم» خواهیم خواند و از زندگی ترکمنهای ایران خبرهای تازه‌تری خواهیم گرفت. خبرهایی که امید است از عمق زندگی برسد و با حرکت و حرارت و نیروی زندگی همراه باشد.

ترکمنهای اینچه‌بورون هم مانند ترکمنهای دیگر ایران برای پسرهایشان، چه به مدرسه بروند و چه نروند، از چهارده سالگی زن می‌گیرند. سن و سال عروس را هم از سن و سال داماد می‌شود دانست. یعنی، وقتی که داماد پسر سیزده‌ساله باشد، عروس لابد ده دوازده‌ساله است. این کم‌بودن سن ازدواج^۱ نه برای تفرعن و تفخر است و نه برای اجرای فرائض دینی محض، که در آن، سن ازدواج همین حدودها تعیین شده است. ترکمن، ازدواج را از همان قدیم به دیدهٔ یک عادت زندگی و به تعبیری دیگر مانند هراسم طبیعی می‌بیند. وقتی که زندگی گذشتگان با آن آلاچیق نشینی و کوچهای بیلاقی و قشلاقی آنهمه خالی از تجمل و در نهایت سادگی بود، وقتی که عمر بی هیچ آرمان و آرزوی جاه و جلال و یا حتی آرزوی اسم و شهرت با طایفه می‌گذشت، وقتی که زندگی همان تولد باشد و رشد و تکثیر و مرگ، چرا این طبیعت انسانی را و این میل و اشتیاق غریزی را از خود دریغ کنند و یا مهارش کنند. البته می‌دیدند که زن داشتن و زادوولد کردن بر جمعیت و قدرت خودشان و طایفه‌شان نیز می‌افزاید؛ و این خود در آن روزگار موهبتی بود بسی مغتنم. زیرا که هرکس خویشاوندان بیشتر داشت، یا به مقیاس بزرگتر، هر طایفه‌ای که خانوارها و اعضاء بیشتر داشت، قویتر بود و مصون از تجاوز طایفه یا طایفه‌های دیگر. معنی دیگر این حرف آن است که یک خانوادهٔ آلاچیق‌نشین که در طایفه‌ای مثلاً دویست خانواری زندگی می‌کرد، بیشتر از هر خانوادهٔ یک طایفهٔ هشتاد خانواری در مقابل تعدی و تعرض حمایت می‌شد. نظام زندگی صحرا جز این‌چنین می‌توانست باشد. به همین سبب هم بود که هر خانواده‌ای به طایفه‌ای و

هر طایفه‌ای به طایفه‌ای بزرگتر وابستگی داشت. بی‌سبب نیست که در میان ترکمانان رسم شده است که زن خریدنی باشد و گرفتنی. زیرا خانواده یا طایفه‌ای که زنی را به خانواده یا طایفهٔ دیگر می‌دهد، باید درازاء آن بهائی بگیرد که با آن بتواند زنی دیگر را به طایفهٔ خود بیاورد تا نیروی تکثیر زادوولد ناتوان نماند. و نیز به همین علت است که جوانان ترکمن تا وقتی که هنوز ازدواج نکرده باشند نمی‌توانند از همهٔ مزایای عضویت از طایفهٔ خودشان استفاده کنند. مثلاً در همین «اینچه بورون»، که زمینهای زراعتی از جانب طایفه‌ها به افراد واگذار می‌شود^۲ به هر مرد جوان وقتی زمین می‌دهند که زن گرفته باشد. یعنی خانوادهٔ جدیدی ایجاد کرده باشد^۳. اتفاق افتاده است که مردی از یک طایفهٔ ترکمن به علت تنگدستی نمی‌توانسته است زن بخرد و به نزد خود بیاورد؛ ولی مردم طایفه کمک کردند و با مساعدتی که خود را موظف به آن می‌دانستند مقدمات ازدواج و عروسی را برای او فراهم آوردند.

مراسم ازدواج و عروسی ترکمنها بسی پرطول و تفصیل است و نکات و مراحل دارد پوشیده از رمز و اسرار که کلید هر رمز را باید در زندگی گذشتهٔ آنان و شرایط آن جستجو کرد. ممکن است یک شهرنشین بسیاری از نکات مراسم ازدواج ترکمنها را به دیدهٔ غیب یا طنز و استهزاء ببیند. در این صورت بهتر می‌شود ابتدا به نکات و مراحل ازدواج شهر خود بیندیشد و عیب‌جویی را از همانجا آسانتر شروع کند. و نیز ممکن است کسانی ادعا کنند که برای مطالعهٔ زندگی و شناسایی مردم لازم نیست که هنرها و معتقدات و مراسم و آداب و عادات گونه‌گون امور زندگی‌شان و از جمله مثلاً مراسم عروسی‌شان تحقیق بشود. ولی مگر نه این است که اگر ضمن مطالعهٔ زندگی، همین آداب و اصولها را ندیده بگیریم، دیگر چه چیز زندگی را خواهیم دید؟ همان کار و خور و خواب؟ و این یعنی که مردم را جدا از همهٔ سنن و علایق و عواطف دین و آنان را فقط پدیدآورنده و مصرف‌کنندهٔ مواد و اشیاء تصور کردن. در این صورت، ما اشیاء را دیده‌ایم نه مردمان را و مردم را چیزی همچون شیئی تصور کرده‌ایم که بسی باطل است.

... از سن و سال ازدواج در «اینچه‌بورون» آگاه شدیم و دانستیم که دختر را برای پسرشان می‌خرند. از همینجا معلوم است که مرحلهٔ اول ازدواج تعیین قیمت عروس آینده

۱- در ترکمن صحرا عروس و داماد هشت ده ساله هم دیده شد.

۲- مراجعه شود به ششمین مقالهٔ مربوط به ترکمنهای ایران در شمارهٔ ۷۷ «هنر و مردم».

۳- مراجعه شود به دومین مقالهٔ ترکمنهای ایران در پنجاهمین شمارهٔ «هنر و مردم».



رقص بمناسبت برگزاری جشن عروسی.

دو روبرو به «اینچه بورون» می آیند و شب را در خانه داماد آینده یا در خانه آشنائی که دارند مهمان می شوند. صبح فردا، این زنان و مردان با چند ریش سفید طایفه داماد برای آوردن و عقد کردن عروس از خانه داماد به راه می افتند. تا وقتی که ماشین درده نبود عروس را به رسم قدیم خود با شتری می آوردند که به کجاوه آراسته بود. اما در این سالها برای آوردن عروس به يك یا چند ماشین سوار می شوند و با غلغله و شادی بسوی خانه عروس می روند.

۴ - البته مختارند که مطابق موازین شرع تا چهار زن عقد کنند. نویسنده این مقاله در اوقات یکی از سفرهای خود به «اینچه بورون» شاهد بود که دختری از يك خانواده اینچه بورونی به مرد ترکمنی که در «گنبد کاووس» مقیم بود و با وجود داشتن زن باری دیگر زن می گرفت به بیست و هفت هزار تومان داده شد.

است؛ با حساب و کتابهایی که خودشان دارند. مثلاً اگر این عروس یکبار ازدواج کرده و بیوه شده است، قیمتش از قیمت معمول چند هزار تومان بیشتر می شود. همچنین اگر مردی زن دوم یا سوم و چهارمش را می خرد، قیمت عروس به ترتیب تا چهل یا پنجاه هزار تومان هم می رسد به همین سبب برای مردان تنگدستی که زن اولشان را از دست داده باشند، خریدن زن دوم دشوارتر است. در همینجا از یگانہ آهنگر «اینچه بورون» یادی بشود که با همه علاقه مندی اش هنوز بیوه مانده است (تا آخرین باری که برای نویسنده این مقاله اتفاق سفر به «اینچه بورون» دست داد او زن نگرفته بود). و «یاشول» (= سالمند، سرپرست طایفه) قول داده بود که ترتیب جلب مساعدت همگانی طایفه را بدهد تا با پولی که خود او به این منظور پس انداز می کند برای او زنی خریداری شود که البته نه چندان گران قیمت باشد.

عروسیهانشان بیشتر در هفته های آخر فصل پائیز و بعد از تمام شدن پنبه چینی سر می گیرد. مراحل عروسی از آنجا شروع می شود که سه چهار زن از بستگان داماد آینده، چند گرده نان تازه در سفره ئی می گذارند و به خانه عروس آینده می روند. پس از سلام و احوالپرسی و نشستن و نوشیدن چند پیاله چای، یکی از زنان سفره نان را به روی جمع باز می کند و نانها میان حاضران تقسیم می شود.

همان روز خانواده عروس گوسفندی سر می برند و با مقداری از گوشت آن «باتر مه - bāterme» می پزند که مانند آبگوشت است ولی نخود و لوبیا ندارد و این مهمانان را و همچنین چند خانواده دو روبروشان را با ناهار پذیرائی می کنند. باین ترتیب موافقت خانواده عروس با این ازدواج و عروسی که در چند روز آینده سر خواهد گرفت به اهل ده آشکار می شود.

روز بعد پدر داماد چند تن از مردان وریش سفیدان طایفه خود را بناهار یا شامی در خانه خود دعوت می کند و موضوع ازدواج پسرش را در میان می نهد. مردان طایفه وریش سفیدان مبارکباد می گویند و هزینه عروسی را برآورد می کنند. اگر پدر داماد کم و کسر داشت در همان مجلس هر کس به فراخور حال خود پولی میدهد. فردای آن روز، چند نفر از خانواده داماد به «گنبد کاووس» می روند تا وسیله های عروسی را بخرند. اگر بخواهند از دهکده های دورتر هم کسانی را به عروسی دعوت کنند و یا تشریفات عروسی را بیفزایند کارتهای دعوت می خردند و وقتی که به ده بازگشتند کارتها را با افزودن نام خود در میان اینچه بورونیها و آشنایانی که در دهکده های دیگر دارند پخش می کنند.

يك روز پیش از آوردن و عقد کردن دختری که باید عروس شود، کسانی که دعوت شده بودند از دهکده های

همزمان با راه افتادن این کاروان، مردانی که اسبهای تیزرو دارند، چه اینچه بورونیا و چه آنها که از دهکده‌های دوروبر آمده‌اند، مدتی شادمانه اسب‌تازی می‌کنند.

چندی پیش از اینکه کاروان خانواده داماد به خانه عروس برسند، همه زنان جز مادر و خواهر داماد از ماشین پیاده می‌شوند و به سوی خانه عروس می‌روند. از آن سوی زنان خانواده عروس به استقبال می‌آیند و خندان و شادان به هم سلام می‌دهند. در این حال هر زنی از خانواده عروس پای زنی از خانواده داماد را می‌گیرد و می‌کوشد او را بر زمین بیاورد. پس از این رسم که به ترکمنی «آیاق آلماق - âyâq âlmâq» می‌نامند، همگی به طرف خانه عروس و به چند اتاق یا آلاچیق که به این منظور آماده شده است می‌روند. مردان و زنان در آلاچیقها یا اتاقها جدا از هم می‌نشینند و با غذا و چائی پذیرائی می‌شوند. در حالیکه عروس با ینگه‌هایش در اتاقی دیگر است که به یکی از بستگان نزدیکش تعلق دارد. در اتاقی که مردان جمع‌اند، پس از صرف غذا و چند پیاله چای، یکی از ریش سفیدهای خانواده داماد به سخن می‌آید که: «..... غذا را که خورده‌ایم موقع‌اش رسیده است که برگردیم.....». یکی از ریش سفیدان خانواده عروس در جواب می‌گوید: «..... خوب به سلامت که می‌روید..... ولی هر چه با خود آورده‌اید بدهید.....». در این هنگام ریش سفید خانواده داماد پولی را که بایستی در ازاء عروس به پدرش بدهند از جیب یا از کیسه‌ئی که پولها در آن است بیرون می‌آورد و در دستمال می‌پیچد و به ریش سفیدان طایفه عروس می‌دهد. آنها پول را تا آخرین اسکناسها شماره می‌کنند. آنوقت یکی دو تومان در همان دستمال می‌گذارند و به ریش سفیدان خانواده داماد باز می‌گردانند. در این وقت آخوند دهکده یا یکی از ملاها آیاتی را به دعا می‌خواند و همه از اتاق بیرون می‌روند. ریش سفیدان خانواده داماد وقتی که از اتاق بیرون می‌آیند به زنانی که برای بردن عروس آمده بودند می‌گویند: «..... ما اجازه گرفتیم شما هم بروید عروس خودتان را ببرید.....». این زنان که عموماً زن عموها یا زن برادران دامادند با شنیدن این حرف به اتاق یا آلاچیق که عروس و ینگه‌هایش در آن هستند می‌روند و روبروی ینگه‌های عروس می‌نشینند. در حالیکه عروس در بین زنان دو خانواده نشسته است، یکی از زنان خانواده داماد چادرشب قرمز رنگی را به روی عروس می‌اندازد تا او را در زیر آن بپوشاند. ولی عروس پیش از آنکه چادرشب برویش بیفتد آنرا دوباره به طرف همان زن پرت می‌کند. این کار دوبار دیگر هم تکرار می‌شود و در مرتبه سوم زنی که چادرشب را بر روی عروس می‌اندازد، با چهره‌ئی حاکی از ترسوئی ساختگی چادرشب را بر سر دختر می‌پیچد.

و به سختی در آغوشش می‌کشد. به این قصد که او را از اتاق بیرون ببرد. ینگه‌های عروس و زنان خانواده‌اش بر سر آن زن می‌ریزند و ظاهراً با او دعوا و زد و خورد به راه می‌اندازند. زنان خانواده داماد نیز در این مرافعه دخالت می‌کنند و با دستبندهائی که در دست دارند به سروکول زنهای خانواده عروس می‌کوبند. داد و فریادها و قیل و قالهای زنانه آنها نیز بر شور و غوغا می‌افزایند. در این هنگامه چندتن دیگر از زنان خانواده داماد عروس را به آغوش از اتاق و معرکه بیرون می‌کشند و آتشی دعوائی ساختگی را خاموش می‌کنند. اکنون زنان و مردان خانواده داماد به شادمانی گرداگرد عروس را می‌گیرند و او را با چند نفر از ینگه‌هایش به ماشینی که با آن باید به خانه داماد رسانده شود سوارش می‌کنند. در همان ماشین نیز صندوق لوازم و اثاثیه‌ئی را که عروس با خود به خانه داماد خواهد برد می‌گذارند و ماشین به طرف خانه داماد راه می‌افتد در حالیکه با کلوخها و سنگهای ریز و درشتی که مردان و زنان و کودکان خانواده عروس به روی آنها پرت می‌کنند بدرقه می‌شوند.

خانه داماد هم همزمان با آوردن عروس شلوغ است. از يك سوی زنان خانواده یا طایفه داماد برنج و «باتر مه»ها را در دیگهائی که بر اجاقها است می‌پزند و از سوی دیگر جمعی از مردان و جوانان و کودکان زنان دیگر ده به انتظار رسیدن عروس در خانه دامادند. زنان دهکده خصوصاً آنهائی که با خانواده داماد خویشاوندند جامه‌های تازه برتن دارند و از خانه خود نان شیرینی «قتلم - qatlama» می‌آورند که در روغن سرخ می‌شود و خمیرش بدون ترش مایه است. این شیرینی را که در سفره‌ئی پیچیده‌اند به عنوان «گرون آیدانگ - gozun âydâng» (= چشم‌روشنی) به مادر داماد می‌دهند. او هم در ازاء آن يك روسری یا يك پارچه پیرهنی یا مشتی خرما یا سبج برایشان می‌فرستد.

وقتی که ماشین عروس و همراهان به خانه داماد می‌رسد، عروس و همه آنها که در ماشین هستند پیاده می‌شوند. پدر داماد در استقبال از همه سلام می‌دهد و خوش آمد می‌گوید. مادر داماد هم اندکی آرد گندم که نشانه برکت است بر سر عروس می‌پاشد. در همین وقت همه بستگان داماد میوه‌ها یا خشکبارهای را که از پیش آماده داشتند از کنار عروس در شلوغی جمعیت می‌پاشند. مردان، جوانان و بچه‌ها برای جمع کردن میوه‌ها قیل و قال به راه می‌اندازند.

۵ - آیاق آلماق: آیاق = پا، آلماق = گرفتن.

۶ - در صورتیکه عروس اولین زن داماد نباشد، ینگه‌هایش تا وقتی که بیست سی تومان از زنان خانواده داماد نگیرند آنها را به اتاق راه نمی‌دهند.



درگومیشان به مناسبت جشن عروسی مراسم
کشتی گیری برگزار میشود.



ابزار طرب ترکمانان.

ریش سفیدان نشسته‌اند، چهارنفر که معمولاً طلبه‌های آخوند هستند از طرف آخوند به نزد داماد می‌روند و از او می‌خواهند که مردی را به و کالت از طرف خود برای انجام مراسم شرعی عقد انتخاب و معرفی کند. بعد هم به همان اتاق باز می‌گردند و با صدای بلند و کیل داماد را به حاضران معرفی می‌کنند. آنوقت به نزد عروس و کنار اتاق او می‌روند و نام و کیل او را هم می‌پرسند و به آخوند و حاضران اعلام می‌کنند. همه مردان دو خانواده داماد و عروس که در آنجا جمعند، به نشانه شناختن و پذیرفتن و کیل‌ها سری تکان می‌دهند. آخوند، هر دو و کیل را بنزد خود می‌خواند و روی به و کیل عروس می‌گوید که: «... تو اینجا چه کار داری؟ ...». حرفت چیست؟ ...». و کیل عروس با اشاره به و کیل داماد در جواب می‌گوید که: «... من از این شخص طلبی دارم که همین حالا میخواهم بگیرم ...». و کیل داماد با ظاهری پر خاش‌کنان می‌گوید: «من از کجا بتو بدهکارم ...». و کارشان به گفتگوی تند يك منازعه ساختگی می‌انجامد. آخوند میانه دعواشان را می‌گیرد و نصیحتشان می‌کند و دو تکه شیرینی از دستمالی که پیشتر جلو او گذارده بودند به هریک از این دو و کیل می‌دهد که با هم آشتی کنند و دعوی

۷ - «قاف ساقلاماق» = درنگداشتن: «قاف» یا «قاپ» = در، «ساقلاماق» = نگهداری.

اکنون عروس را با ینگه‌هایش به اتاق یا آلاچیق یکی از نزدیکترین بستگان داماد هدایت می‌کنند که چند مرد جوان از خانواده یا طایفه داماد در آن اتاقند و در را از تو بسته‌اند. ینگه‌های عروس چند تومان در دستمالی می‌پیچند و از شکاف در به جوانانی که در اتاق هستند می‌دهند و می‌گویند که بگیرید این هم «قاف ساقلاماق» - qâf sâqlâmâq^۷ برای شما. آنان، پس از گرفتن این پول، در را به روی عروس و ینگه‌هایش باز می‌کنند و خودشان از اتاق بیرون می‌آیند. ینگه‌ها عروس را که سعی دارد خود را کوچکتر و خسته‌تر از آنچه هست نشان دهد در آن اتاق می‌نشانند و اتاق عروس با رفت و آمد دختران و زنان دیگر شلوغ‌تر می‌شود و عروس خسته‌تر.

در همین وقت ریش‌سفیدان و ملایان و آخوند دهکده و مردان دیگری که به عروسی دعوت شده‌اند و همچنین زنان در اتاقها یا آلاچیقهای دیگر می‌نشینند و غذاهائی را که اینک آماده شده است و در سینی‌ها ریخته‌اند برایشان می‌برند و هر چند نفر دور يك سینی به خوردن مشغول می‌شوند. کمی بعد غذای دیگری را هم که از گوشت سرخ شده گوسفند تهیه کرده‌اند برایشان می‌رسانند. در حالیکه گوشت دل همان گوسفند را در دو قسمت یکی را برای عروس و قسمت دیگر را برای داماد برده‌اند که هنوز از یکدیگر جدا هستند.

پس از صرف این غذا، از اتاقی که آخوند و ملاها و

نمایشی‌شان تمام شود. بعد هم، آخوند شروع می‌کند که خطبه نکاح را بخواند. در این حال، چند زن منسوب به عروس و داماد، بیرون از اتاق به قیچی‌زدن مشغول می‌شوند و هر يك بی آنکه چیزی برای بریدن در قیچی گذاشته باشد با دودستش که دو جای انگشتی قیچی را گرفته است مدام قیچی می‌زند؛ به این اعتقاد که نیت هر دشمنی در حین خواندن خطبه نکاح برای عروس و داماد دردم تیز قیچی‌ها پاره پاره شود و کارگر نیفتد.

بعد از آنکه آخوند خطبه عقد را خواند، شیرینی‌هایی را که جلو او گذاشته بودند و اینك متبرک شده است، بین حاضران پخش می‌کنند و می‌گذارند که هر کس تکه‌ئی شیرینی بردارد. بعد هم همه شادباش می‌گویند و از اتاق بیرون می‌روند تا در مراسم «سچمک» - secmak شرکت کنند. در مراسم «سچمک» هر يك از مردانی که با داماد خویشاوندند و یا از طایفه او هستند و میل دارند دوستی و علاقه خود را نشان بدهند از ایوان خانه یا از تالار جلو آن نشانه‌هایی را مانند يك قوطی حلبی یا يك تکه چوب با تعیین و ذکر قیمت به دفعات در میان جمعیت انبوه تماشاچیان پرت می‌کنند. مردم برای گرفتن هر نشانه‌ئی هجوم می‌برند و قیل و قال راه می‌اندازند و سرانجام از میان جمع يك نفر آن نشانه را می‌گیرد و به کسی که آنرا پرت کرده بود پس می‌برد تا قیمت تعیین شده‌اش را بگیرد.

مراسم «سچمک» گاهی تا يك ساعت هم طول می‌کشد و در این مدت ده بیست نشانه به میان جمعیت یا درجائی که از جمعیت خالی است انداخته می‌شود و مردم هر بار برای گرفتنش از سوئی به سوئی دیگر با شور و غوغا هجوم می‌برند. در این رسم، زنان فقط تماشاچی هستند، آنها نه نشانه‌ئی می‌اندازند و نه در پی نشانه‌ئی می‌دوند هر چند که مردان و جوانان است که گاهی برای گرفتن يك تکه چوب به سرو کول هم می‌افتند. اینچه بورونی‌ها و ترکمنهای دیگر ایران، معمولاً به مناسبت جشن عروسی مراسم «کشتی‌گیری» هم برپا می‌کنند که شرحش را در جای دیگر مستقلاً خواهیم خواند.

یکی دو ساعت پس از این مراسم، داماد با راهنمائی چند زن از بستگانش به اتاق عروس می‌رود. یکی از این زنان انگشتان کوچک دودست راست عروس و داماد را روی هم می‌گذارد و نصیحت‌کنان روی به داماد می‌گوید: «... نان جو میده، لباس چیت می‌پوشان، مگذار کسی لگدش بزند، یا گازش بگیرد...» در این وقت داماد از اتاق بیرون می‌دود و چنان به نظر می‌رسد که می‌خواهد از عروس فرار کرده باشد. دوستان داماد به دنبال او می‌دوند و او را به نزد مردانی که هنوز در اتاقها باقی مانده‌اند، باز می‌گردانند.

داماد در آنجا یکی دو پیاله چای می‌نوشد و وقتی که دوباره بر سر حال بیاید به نزد عروس باز می‌گردد.

اینك با فرا رسیدن شب، داماد و عروس را با دو نفر از ینگه‌های عروس در همان اتاق یا آلاچیقی که به یکی از بستگان داماد تعلق دارد تنها می‌گذارند: داماد و عروس در آنسوی پرده‌ئی که به تریشه یا رچه‌ها آراسته‌اند و آنرا «توتی - tuti» یا «توتقی - tutqi» می‌نامند و ینگه‌ها هم در این سوی پرده می‌مانند.

فردای همان شب عروس و داماد با ینگه‌های عروس به خانه داماد می‌روند. پرده «توتقی» را هم می‌برند و یکشب دیگر هم به همان روال عروس و داماد کنار هم بسر می‌برند. سپس پدر و مادر داماد و چندتن از بستگانش، عروس و ینگه‌هایش را به خانه پدر عروس باز می‌گردانند. عروس يك یا دو سال دیگر هم در خانه پدر می‌ماند و برای خانه وزندگی آینده‌اش قالیچه یا گلیم می‌بافد و نمید می‌مالد. در این مدت داماد حق ملاقات عروس را ندارد. ملاقات که هیچ، گذارش هم نباید از دوروبر خانه عروس باشد. پس از دو سال^{۱۰}، پدر و مادر عروس، دخترشان را به خانه داماد باز می‌گردانند و می‌گذارند پانزده بیست روز عروس و داماد با هم بسر ببرند. پس از آن باردیگر عروس را به خانه پدری‌اش می‌برند و این بار می‌گذارند که فقط ده یا یازده ماه در خانه پدرش بماند^{۱۱}. شاید نخستین کودک خود را در همانجا به دنیا بیاورد، سالی که گذشت، پدر و مادر داماد روزی را به خانه پدر عروس به میهمانی می‌روند و بعد هم عروس خود را برای همیشه به خانه فرزندان می‌آورند که با مساعدت آنان برای خود اتاق یا آلاچیق تمیز و تازه‌ئی جداگانه ساخته‌است و اکنون که با چند تکه جهازی که عروس با خود می‌آورد زندگی مشترکشان را آغاز می‌کنند.

اینچه بورونی‌ها نیز معمولاً مانند ترکمنهای دیگر ایران در جشنهای عروسی و ختنه‌سوران مراسم کشتی برقرار می‌کنند. در این مراسم، گاهی، کشتی‌گیران دهکده‌های دور دست هم حاضر میشوند تا از جوائز کشتی‌گیری نصیبی ببرند. این

- ۸ - در برخی جاهای دیگر واز جمله در «خواجه‌نقش» و «گومیشان» دیده شده که ترکمنها به جای این شیرینی در لحظه‌ئی که خطبه عقد خوانده می‌شود در کاسه‌ئی شربت متبرک می‌کنند و به همه حاضران می‌دهند و می‌گذارند که هر يك جرعه‌ئی از آن بنوشند.
- ۹ - مگر اینکه این عروس دومین یا سومین زن داماد باشد.
- ۱۰ - در این مدت، هر وقت که در خانه داماد گوسفند ذبح کنند، باید قسمتی از گوشت و استخوان سینه گوسفند از طرف خانواده داماد برای خانواده عروس فرستاده شود.
- ۱۱ - در این مرحله داماد می‌تواند به دیدن عروس برود.

جایزه‌ها معمولاً مقداری پول یا قطعه‌ئی پارچه و گاهی هم بره وگوسفند است. پولها و اشیائی که به جایزه گذاشته می‌شود، از خویشان داماد و افراد طایفه او جمع‌آوری می‌شود. این پولها و اشیاء با نظر یاشولها و کدخدا، چند قسمت می‌شود. هر قسمت را که يك «بایراق - bāyraq» می‌نامند به یکی از کشتی‌گیرهای برنده می‌دهند.

میدان کشتی جای گشاده‌ئی است که مردم ده، کوچک و بزرگ، در آن به تماشا جمع می‌شوند. بعضی‌ها نشسته و بعضی‌ها ایستاده. یاشولها و ریش‌سفیدان و کدخدا هم درجائی کنار همان میدان پهلوی هم می‌نشینند. مراسم کشتی، با خوش‌آمدگویی یکی از بستگان داماد شروع می‌شود. او مخصوصاً به کشتی‌گیران و تماشاگرانی خوش‌آمد می‌گوید که از دهکده‌های اطراف آمده‌اند و بر رونق مراسم کشتی افزوده‌اند. بعد هم، آخوند دهکده برای سلامت کشتی‌گیران و برای رفع هرگزند و بلا دعا می‌خواند. آنوقت، شخصی که داور مسابقه می‌شود و او را «امین amin» می‌نامند، مقدار اولین «بایراق» را که بزرگترین جایزه‌هاست با صدای بلند به همه حاضران اعلام می‌کند. «امین»، نظامت میدان کشتی را هم به عهده دارد. و برای ترساندن بچه‌هائی که نظم را بهم می‌زنند، چوبدست یا ترکه‌ئی به دست می‌گیرد.

بعد از اعلام مقدار اولین «بایراق»، يك یا چند نفر از بهترین کشتی‌گیران به میدان کشتی وارد می‌شوند. این کشتی‌گیران، معمولاً از جمله کشتی‌گیران حرفه‌ئی ترکمن صحرا هستند که گاهی و بعضی‌هاشان با دریافت جوایز امور زندگی خود را می‌گذرانند و البته در کشتی‌هائی شرکت می‌کنند که جوایز گرانبهاتری دارد. کشتی‌گیران، بدون لزوم توجه به هموزنی، یا همسالی، به ترتیب، دونفر دونفر باهم کشتی می‌گیرند. در وقت کشتی گرفتن، با لباس معمولی و کلاه پوستی به میدان می‌روند و پاها را برهنه می‌کنند و پاچه شلوار را بالا می‌زنند. قبل از این که به هم بیفتند، هریک شالی به دور کمر و روی پیراهن خود می‌بندند و گره شال هم‌دیگر را امتحان می‌کنند تا از محکم بودن آن مطمئن بشوند. زیرا، کشتی‌گیر، برای آن که حریف را از جا بکند و به زمین بکوبد، شال کمر او را می‌گیرد. «امین» هم شال هر دو حریف را امتحان می‌کند و بعد اجازه می‌دهد که کشتی بگیرند.

نخستین کار هریک از دو حریف کشتی‌گیر، گرفتن شال کمر حریف از ناحیه پشت با دست راست و از ناحیه پهلوی با دست چپ است. در این حال، شانه به شانه هم می‌نهند و زور آزمائی می‌کنند که مجالی بدست بیاورند و فنی به کار برند. تا که حریف به زمین بیفتد. چنانچه، قسمتی از بدن يك کشتی‌گیر، البته از زانو به بالا، به زمین برسد، او بازنده می‌شود و باید میدان کشتی را ترك کند. آنوقت، «امین»، کشتی‌گیرنده

را به نزد یاشولها می‌برد تا جایزه او را بدهند. کشتی‌گیر، جایزه را به پاس احترام یاشولها به طرف پیشانی می‌برد و بعد می‌بوسد و از میدان کشتی بیرون می‌رود. بعد هم، دو کشتی‌گیر دیگر با هم کشتی می‌گیرند.

هرگاه، در حین کشتی، دو حریف کشتی‌گیر، با هم به زمین بیفتند، کشتی را دوباره تجدید می‌کنند. در صورتی که هر دو حریف از تجدید کشتی منحرف شوند، جایزه را بین آن دو قسمت می‌کنند. اگر، یکی از دو کشتی‌گیر، اتفاقاً خیلی بسختی بر زمین بیفتد به نحوی که احیاناً به این علت بمیرد، کشتی‌گیر برنده، جایزه خود را بروی او می‌گذارد و میدان کشتی را با تأثر ترك می‌کند و مراسم کشتی تعطیل می‌شود.

تماشاچیان در تمام مدت مسابقه، کشتی‌گیران را تشویق نمی‌کنند، تشویق کردن و ابراز احساسات در میان آنان معمول نیست. نه اینکه بورونیا و نه دیگر ترکمنهای ایران به داد و فریاد های مشوقانه عادت ندارند.

فنونی که کشتی‌گیران ترکمن به کار می‌برند به این نامهاست: «سوروشم - suruşma»، «یان باش - yân bâş»، «چوفان - çufân»، «آیلاماق - âylâmâq»، «قاق‌ماق - qâqmâq»، «برد آق‌ری - bardoqri»، «قنقرم - qanqerma» و چند نام دیگر. «سوروشم»، یکی از متداولترین فنهاست. کشتی‌گیری که این فن را به کار می‌برد، پای راست خود را در میان پاهاى حریف می‌اندازد و در پشت پای او قلاب می‌کند. بعد هم، با کمک دستهایش که شال کمر حریف را گرفته و شانه‌هایش که به شانه‌های حریف فشار آورده است، سعی می‌کند تا حریف تعادل خود را از دست بدهد و به زمین بیفتد. سوروشم، شبیه یکی از فنون کشتی آزاد است که «پس‌لنگ» نامیده می‌شود.

کشتی‌گیری که فن «یان باش» را به کار می‌برد، حریف را با تکیه به پهلوی خود از جا می‌کند و به زمین می‌کوبد.

فن «چوفان» که آن را «باداقي» یا «باداخی» هم می‌نامند، شبیه فن «سوروشم» است. با این تفاوت که در «سوروشم» کشتی‌گیر پای راست خود را در میان پاهاى حریف می‌اندازد. ولی در «چوفان» پای خود را از بیرون به پشت پاهاى حریف قلاب می‌کند و با دستهایش کمر حریف را بسوی خود می‌کشد و با سینه و شانه‌های خود سنگینی اندامش را به او منتقل می‌کند تا حریف تعادل خود را از دست بدهد و از پشت به زمین بیفتد. همین فن را در کشتی آزاد «پلنگ‌شکن» می‌نامند.

سوگند و زوای آن در ادبیات پارسی

(۲)

علی رهبر

مولوی متولد در ۶۰۴ میگوید :

بالله که بی تو شهر مرا حبس میشود
زین همزهان سست عناصر شدم ملول
آوارگی کوه و بیابانم آرزوست
شیر خدا و رستم مستانم آرزوست
ایشان در سوگندهای خود همواره در جستجوی شفیع هستند که از ایشان جانبداری کند.
سخنوران این عصر به همه چیز متوسل می شوند تا مگر دل شنوندگان خویش را رام کنند و ایشانرا
بدمستیاری خود تشجیع و ترغیب نمایند. ایشان روشن فلکی و پدیده های جهان طبیعت و مقدسات
دینی را چون پیشینیان بگواهی سوگندهای خویش نمی طلبند . بلکه در خود فرومایگی و حقارتی
حص می کنند که خود را شایسته همسری و همدوشی آنان نمی پندارند که آنان را فقط شاهد درستی
و راستی گفتار خویش بدانند و لذا بآنان پناه می برند و دست تکدی و شفاعت به پیشینیان دراز
می نمایند .

فریدالدین عطار نیشابوری متولد ۵۱۳ یا بقول شادروان نفیسی ۵۲۰ هجری عارف
بزرگ و شاعر سترگ در مناجاتی چنین می گوید :

گفت لقمان سرخسی کای اله
بنده ای کو پیر شد شادش کنند
من کنون در بندگیت ای پادشاه
بنده ای بس غم کشم شادیم بخش
پیرم و سرگشته و گم کرده راه
بس خطش بدهند و آزادش کنند
همچو برفی کرده ام موی سیاه
پیر گشتم ، خط آزادیم بخش

خاقانی شروانی متولد بسال ۵۹۵ سخنور چیره طبع مدارانا پذیری که بقول آقای دشتی
چون مارسل پروست و رومن رولان شاعری دیر آشناست زیرا انبوهی معنی و باریک خیالی انشای
اورا پیچیده و دشوار ساخته و سبک اورا بشکل محسوسی از سطح عادی و متداول دور کرده است
برای رهائی از بند و بندست آوردن اجازه زیارت مکه به عزالدوله مسیحی چنین رو می آورد :

مسیحا خصلتا قیصر نژادا
بروح القدس و نفع روح و مریم
به بیت المقدس و اقصى و صخره
به ناقوس و به زنار و به قندیل
ترا سوگند خواهم داد حقا
به انجیل و حواری و مسیحا
به تقدیسات انصار و شلیحا
به یوحنا و شماس و بحیرا

۱- شاعر دیر آشنا ، نوشندی علی دشتی از انتشارات ابن سینا ، تهران .

بخمسين وبه ذبح وليلة القطر
بیانگ وزاری مولو زن از دیر
که بهر دیدن بیت المقدس
بعید الهیکل و صوم العذارا
به بند آهن اسقف بر اعضا
مرا رخصت بخواه از شاه دنیا

در قصیده‌ای که برضی‌الدین ابونصر نظام‌الملک وزیر شروانشاه فرستاده برای اثبات بیگناهی خویش در نافرمانی دستورات پادشاه چنین عاجزانه سوگند می‌خورد:

به مهر خاتم دل در اصابع الرحمن
به حق آنکه دهد بچگان پستان را
به ستر عطسه آدم به سته الحوا
به یار محرم غار و به میر صاحب دلق
به عنکبوت و کبوتر که پیش ترس شدند
به چارنفس و سه روح و دو صحن و یک فطرت
به پری و به فرشته به حور عین و وحوش
که بر من از فلک امسال ظلمها رفته است
به مهر خاتم وحی از مطایع الاعراب
سپید شیر و پستان سر شاه سحاب
به هیکلش که یدالله سرشت ز آب و تراب
به پیر گشته غوغا به شیر شرزه غاب
همای بیضه دین را زیبیه خوار غراب
به یک رقیب و دو فرع و سه نوع و چهار اسباب
بآدمی و بمرغ و ب ماهی و به دواب
که هم فلک خجل آید ز باز پرس و جواب

بنظر اینجانب علت اساسی این تغییر فاحش و فتور و رخوت معنوی در این عصر را در دو چیز می‌بایست جستجو کرد. نخست در وضع معشوق اجتماعی این دوره و سپس در تعصب خشک مغرانه مذهبی و رواج اندیشه‌های اتکالی و مضر صوفیگری.

شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء از قول یکی از هم‌عصران خویش موسوم به ابو محمد جریری در وصف این زمان یعنی قرن پنجم هجری چنین می‌نویسد:

«در قرن سوم معاملات به مروت کردند، چون برفتند مروت هم نماند. در قرن دیگر معاملات به حیا کردند، چون برفتند آن حیا هم نماند و اکنون مردم چنان شده‌اند که معاملات خود به هیبت و هیئت کنند.»

حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) دانشمند داهی و عالیمقام در نامه‌ای بسططان سنجر می‌نویسد:

«... دوازده سال در زاویه نشستم، از خلق اعراض کردم، پس فخر الملک رحمه الله مرا الزام کرد که ترا به نیشابور باید شد. گفتم این روزگار مرا احتمال نکند که هر که در این وقت، حکمت گوید، در و دیوار به سعادت او برخیزند، گفت ملک عادل است و من به نصرت تو برخیزم، امروز کار بجائی رسیده است که سخنانی می‌شنوم که اگر در خواب دیدمی، گفتمی که اصفا و احلام است... مرا از تدریس نیشابور و طوس معاف داری تا بزایه سلامت خویش روم که این روزگار سخن مرا احتمال نکند.»

در این دوران خلافت بغداد توانسته بود مجدداً موج نیرومند و قوی حریت فکری و آزاداندیشی را که از زمان سامانیان و مامونیان آلوده و آلوده در سراسر ایران خاصه در خراسان برپا شده بود درهم شکند و واکنش همه‌جانبه‌ی فکری سیاسی و اجتماعی مردم ایران شهر را نخست بیاری و معاضدت ترکان غزنوی و سپس بدستگیری و کمک ترکان سلجوقی، در جنبه قسی و بی‌رحم خویش بفشارد. در این عصر از امیران متعصب حنفی و حنبلی گرفته تا صوفیان قشری

ودغائی همگی در کاربرد با آزاد اندیشی بوده‌اند، این حریت فکری خواه بصورت حکمت مشاء، عرفان وحدت وجودی، الحاد قرمطی، کلام معتزله و یا خواه رفض شیعه، دانش یونان و یا کیش اسماعیلی باشد.

قفطی در «تاریخ الحکماء» خود روزگارتیره متفکر بزرگ و شاعر نامدار خیام نیشابوری (متولد در ۳۱۲) را چنین توصیف میکند: «... معاصران زبان به قدح او گشودند و در دین واعتقادش سخن گفتن آغازیدند، چندانکه خیام بوحشت افتاد و عنان زبان و قلم خود بگرفت و بزم حج از شهر نیشابور برون رفت و پس از آنکه از کعبه باز آمد در کتمان اسرار خویش اصرار ورزید و ظواهر شرع را مراعات میکرد.»

ناصر خسرو در اثر فلسفی مشهورش «زاد المسافرین» از مرتجعین و تاریک اندیشان فقیه مشرب چنین مینالد: «... رهو سهارا، بهوای مختلف خویش، ریاست جویان اندر دین استخراج کرده و فقه نام نهاده مردانایان را بعلم حقایق و بینندگان را بچشم بصائر و جویندگان جوهر باقی و ثابت را از جوهر فانی و مستحیل، ملحد، بددین و قرمطی نام نهادند.»

بر همه‌ی تجلیات فکری و ذوقی مردم این عصر پرده‌ای عبوس و مکرر سخت سنگینی میکرد و فرصتی باقی نبود که سخنوری دست برامشگری زده و نعمات جانفزائی را با ظنبور سحرانگیز کلمات جان‌فروز خویش را کنجور قلب شعله‌ور خود و خفایای روح خویش بیرون بریزد. شیخان ریاکار و زاهدان سالوس ظاهر پرست و واعظان مزور آیه‌های «از شعرا پیروی مکنید که ایشان از گمراه‌اند، مگر ندیدید که ایشان در هر واده‌ی سرگشته می‌روند»^۲ را مستمسک کرده و بجان این شاعران نگون‌بخت افتاده و آنانرا مطعون و مطرود میکردند. ناصر خسرو می‌گوید:

فقه است مرآن بیهده را سوی شما نام
کانرا همی از جهل شب و روز بخائید
عده‌ای از شاعران بزرگوار بر ضد این استعمار قیام کردند و مظهر ازدهان خویش گشودند و اندیشه‌های دلاویز پرسوز و گداز خود را در قالب اشعاری عارفانه بیان داشتند و باینوسیله دام تزویر زاهدان خرفت را تا حدی برچیدند. بطوریکه گاهی این اشعارچندان ملامت‌آمیز، تندرو و گستاخ و بی‌پروا بود که حتی شارحان و فاقدان صوفی مشرب هم در تأویل و توجیه آنان سخت بزرحمت می‌افتاده‌اند. مثلاً عطار نیشابوری می‌گوید:

مسلمانان من آن گبرم که بتخانه بنا کردم	شدم بر بام بتخانه در این عالم صلا کردم
صلای کفر در دادم شما را ای مسلمانان	که من آن کهنه بتهارا دگر باره جلا کردم
از آن مادر که من زادم دگر باره شدم جفتش	از آنم گبر می‌خوانند که بامادر زنا کردم
به بکری زادم از مادر از آنم عیسیم خوانند	که من این شیر مادر را دگر باره غذا کردم
اگر عطار مسکین را در این گبری بسوزانند	گوا باشید ای مردان که من خود را فدا کردم

گرچه عرفان بمتابه‌ی جنبشی آزادی‌بخش در برابر نزاعهای خونین فرق متکلمین از معتزلین تا اشعری و فرق مذهبی از تاحیبی تا رافضی و تعصبات دینی و مراعات لوسانه مناسک و رسوم ملال‌آور مذهبی قیام کرده و بالاخره با وحدت وجود و آزاداندیشی خود بر ضد اسلوب

۲- قرآن - سوره‌ی الشعراء آیه‌های ۲۲۴ و ۲۲۵ بنقل از مقاله خیام و ابوالعلائی مری نوشته‌ی خطیبی نوری مجله مهر سال ۴ شماره ۱۰ صفحه ۱۰۲۲.

تعبد مذهبی سخت در کار نبرد بود و باین وسیله رزق و ریای ققیهان و صومعه داران و زاهدان دغائی را به باد سخریه‌ی خویش میگرفت و در آن روزگاران نوعی طغیان انقلابی بسود و ارستگی انسان رنج کشیده و شیدای زندگی و زیباییهای آن و مردم ژرف بین متفکر و علیه تعالیم «مرگ اندیشانه»^۳ مذاهب بشمار میرفت ولی اندیشه‌ی «مجبور بودن بشر» یا جبریگری و مکتب قلندری و یا زندگیگری و کیش ریاضت و یا جوکی گری این روند شکوفا در بسیاری از مردمان این عصر روحیه‌های اتکالی و لاابالی و روشهایی بی بندوبار و طفیلی منشانه و زیان بخش بوجود آورد، چنانچه در شاعران ما از این پس نوعی فروتنی و انکسار بچشم میخورد - برای مثال خاقانی وقتی دم از دم ساعیان و حسودان میزند، حتی از پلیدیها، زشتیها و اشیاء نفرت انگیز و ناپسند شفاعت میخواند و بآنها سوگند میخورد:

به ارّه پدر و متغّب و کمانه و مقل	به خط مهری گردون و پرهی دولاب
به شط بی بی شمس و به شرب باباخمس	به مصطکی و به بادام و پسته و عناب
به سیرکوبه‌ی رازی حیدر آرند	بکو پیازه بلخی به خوان جعفر باب
به یاد نمرود از سهم کرکس پران	بریش فرعون از نظم لولوی خوشاب
به موش ریزه، برو گربه‌ی خیانت گر	بچنگ گربه کزو دست بر سرم چو ذباب
به سام ابرص و حربا و حنف و جعل	بجیفه گاه و بتا و وس و مستراح و خلاب
کز این نشیمن احسان و عدل نگریم	و گرچه نیگه عمرم شود خراب و بیاب

و بدینگونه سوگند را که از سنن بسیار با ابهت دوران باستانست، پست، آلوده و چرکین میسازد تا آنرا با دونی، خفت و سخافت سازگار کند. عدم درك عمیق مفهوم واقعی «عشق حقیقی» موجبات تذلل و فروتنی بیشتری را فراهم آورد. مردم عاشق همواره غمی نهفته و رنگی پریده^۴ داشتند و ای چه بسا شبهایی را که بیخواب بصبح میآوردند و سیلاب اشك از دیدگان شان فرو میریخت و سرانجام کارشان بجنون میکشید و انگشت نمای خلق می شدند و ملامت میبردند و به درویشی دریوزگری میپرداختند. زیرا فرمان دلبد چنین بود:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آنسوی دیگر است
مسلم است که در این عجز و انکسار سوگندها نیز نماینده‌ی بیچارگی و ناتوانی سوگند - خورندگانست و لذا آنها یک دنیا مذلت، مسکنت و بدبختی و سیه‌روزی را در خود دارند.

نظامی متولد سال ۵۳۵ شهر گنجه از توابع آذربایجان داستانسرای بزرگ این نکته را در سوگندهای شیرین و فرهاد ویا لیلی و مجنون رعایت کرده و نومیدی و فلاکت آنها را بهنگام ایراد سوگند چنین بیان می‌کند:

به آب دیده طفلان محروم	به سوز سینه‌ی پیران مظلوم
به بالین غریبان بر سر راه	به تسلیم اسیران در بن چاه
به دور افتادگان از خانمانها	به واپس مانده‌ها از کاروانها
به محتاجان در بر خلق بسته	به مجروحان دل در خون نشسته
به دردی کز نوآموزی برآید	به آهی کز سر سوزی برآید

۳ - ر - ك، به مثنوی در حکایت سیزدهم پیغمبر و مردم سبا، اهالی سبا به پیغمبر میگویند:

طوطی قندو شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

۴ - مصداق این بیت مولوی در نظر است:

چو عشق را توندانی پیرسی از شها پیرس از رخ زرد و زخنیکی لبها

این سوگندهای تأثیرانگیز را شیرین درشی که از ییخواهی بستوه آمده است و دست
تضرع بدرگاه برآورنده‌ی حاجات دراز کرده بر زبان می‌آورد. جای تأمل است که شیرین مسیحی
است و لذا اینگونه سوگندها که ساخته افکار اسلامی است با روحیه مذهبی وی^۹ هماهنگی ندارد،
اما بنا بر روش گویندگان این عصر از عجز و شکسته دلی بسیار لبریز است. همچون درسوگواری
وعزای مرگ محبوبش لیلی، خداوند را چنین سوگند می‌دهد:

۳ - عصر مغول و تیموریان (اوائل قرن ہفتم تا اوائل قرن دہم)

ما می‌فرویم ای جان ، زین خانه دگر جائی
هر گوشه یکی باغی ، هر کنج یکی راغی
افکنده خبر دشمن در شهر اراجیفی
از رشک همی گوید والله دروغ است این

آئیندهام ، آئیندهام ، مرد مقالات نیم دیدہ شود حال من ارچشم شود گوش شما

03

از این رو خاقانی و عطار و نظامی و مولوی که از زبده‌ترین شعرای ایرانند خرده گرفتن نه سزااست چه گناه از ایشان نیست بلکه باید هسته مرکزی و منهج اصلی این تذلل و انکسار را در شرایط سخت دشوار زمان پرهراس و مخافت این سخنوران جست که سبب بروز يك چنین ارواح نزار، رنجور و دردآلود گردیده است. در حمله مغول سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بودند و چنانچه علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین شهر این سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در پیکار با مغول مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی بتاريخ ۶۲۸ هجری بدست آن قوم منقرض گردید. از حمله معاصرین و رقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از در تدبیر و طاقت بدرآمدند و خراجگذاران آنان گردیدند و بدین طریق جنوب ایران را حفظ کردند.

سعدی متولد سال ۵۸۵ در شیراز در واقع چون خورشید رخسندای بود که در این روزگار تیره و آسمان کدر و ظلمانی تابیدن گرفت و کاخ ادب پارسی را بمدد ذوق سرشار و قریحه وقار و طبع فسونکار و فیاض خویش رونقی بسزابخشید. او بمصداق گفته خویش در گلستان: «گوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است» به تجدید و احیای حیات ادب پارسی کوشید و آنرا ای چه بس لطیف‌تر، دلگشاینده‌تر و بارورتر کرد.

گلستان و بوستان او آنچنان از مضامین بدیع و دلکش و تعبیرات شیوا و پررنگ پر است که بی‌شائبه در برابر بلندی فکری این سخنور چیره‌دست سرتکریم و تعظیم باید فرود آورد. در این آثار گر آنقدر هم گاهگاهی سوگندهائی یافت میشود که گیرندگی و جاذبه خاصی دارند. سوگند در زبان سعدی دوباره همان جلال و هیمنه‌ی خویش را در گذشته باز می‌یابد و به آنهمه عجز و انکسار و فروتنی خاتمه میدهد و باین وسیله زندگی باشکوهی مجدداً آغاز میکند. سعدی با چیره‌دستی و هنرنمایی و لطف بیانی که ویژه‌ی اوست نه چنان عاجزانه و زیوانه سوگند می‌خورد و نه چنان با صلابت و غرور و تکبر که با اشعار غنائی و بیان و رموز مهجوری و مشتاق ناسازگار باشد:

پیام من که رساند به یار مهر گسل که بر شکستی و مارا هنوز پیوند است
قسم بجان تو خوردن طریق عزت نیست بجای پای‌تو کانه‌م عظیم سوگند است
که با شکستن پیمان و برگرفتن دل هنوز دیده بدیدارت آرزو مند است

و در غزل دلکش و شیرینی که تارهای ارغنون محبت را به مالش در می‌آورد می‌فرماید:

به دلت کز دلت برون نکم سخت‌تر زین مخواه سوگندی

از زبان فخرالدین عراقی، اوحدی مراغه‌ای، خواجه‌ی کرمانی و سلمان ساوجی نیز سوگندهائی میشنویم که گاهی به پیروی از سعدی متین و منیع است. و زمانی سخت سخیف و زبون که بخاطر اطاله ندانن به کلام از ذکر آنها خودداری میکنیم تا در وجیزه‌ای مشبع‌تر سخن را بجای آوریم.

حافظ متولد در اوایل قرن هشتم هجری در شیراز که شعرش عصاره و خلاصه‌ی تکامل افتخار آمیز و همه جانبه‌ی شعر طناز پارسی و تبلور والاترین و لامعترین سنن چنین تکاملی است، نهضت ادبی سعدی را بنقطه‌ی اوج و ارتقای خویش رسانید. مایه بس شگفتی است که چگونه يك چنین اعجوبه‌ای که در مقابل ایدئولوژیهای رسمی زبان خویش از قبیل مذاهب حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی به عصیانگری پرداخت و نیایش باده‌ی گلرنگ و ستایش جنون آمیز شراب و ثنائی بیدریغ بیخودیهای سر مستانه را بقله‌ی ممکنه‌ی خویش رسانید و با خشمی مقدس و پاک

زیبائیهای این جهان و عیش و عشق زمینی را در برابر مواعید مذهبی قرارداد و آزاد شدن از رنگ
ریا و شائبه و عذرنهان جنگ هفتاد و دو ملت را تدریس کرد و پشمن کلاه درویشی و گدائی
خویش را برصد تاج خسروی ترجیح داد، دریک چنین عصر قسی و بی رحمی، پدید آمد؟
بعقیده نگارنده جز اینکه حافظ پاک جانی را که با ایمانی راسخ و دلی قوی از ژرفای نهانخانه‌ی
خویش فریاد میکشد:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و یا

شاه اگر جرعه‌ی رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می صاف مروق نکنیم
در این عصر عبث یک پدیده‌ی استثنائی بشماریم و بدانیم چارهای نداریم. با آنکه روزگار حافظ
چندان فاصله‌ی زمانی از عهد سعدی ندارد، اما تحولات و تغییرات فراوانی، چنان اختلاف
شگرفی در میان این دو عصر بوجود آورده که دوران حافظ را چه بسیار پر آشوب‌تر و سهمناک‌تر
از آن دیگری ساخته است چنانچه اگر شرائط دشوار زمان حافظ را بدرستی و ژرفی بررسی کنیم،
خواهیم دید که شاهانی چون امیر مبارزالدین محمد سرسلسله آل مظفر ملقب به «شاه محتسب»
و پسرش شاه شجاع تاجه اندازه برای مراعات آداب و مناسک شریعت سختگیری و خونریزی
کرده‌اند. این دوران چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی سخت‌گیرانه، متعصب، تنگ‌نظر،
سالموس، خونخوار و سطحی و احمقانه است.

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
این حافظ عمیق‌انکر که صفای روح را بر ریاکاریهای دینی و زهد فروشیهای سالوسانه
برتری میدهد چنین رندانه سوگند می خورد:

ساقی به بی نیازی رندان که می بیار تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی
او بی آنکه از معاندانی چون «عباد فقیه» بیمی داشته باشد فریاد می کشد:
پیاله بر کفم بند تا سحر گه حشر به یمن می بیرم حول روز رستاخیز
و اینگونه سوگند می دهد:

خدای را به میم شستشوی خرقه کنید که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع
و یا چنین سوگند می خورد:

جانا به حاجتی که ترا هست با خدای آخر سؤال کن که مارا چه حاجت است
این سخن آفرین چیره دست همدی امصار و اعصار نه فقط بمتابعدی یک شاعر توانا، بلکه
بمتزلزلگی یک هنرمند واقعی و جامع و بعنوان یک متفکر و داهی و یک انسان جلیل‌القدر
برای همه‌ی نسلهای انسانی، تا عشق بر راستی و زیبایی باقیست، جاوید و مخلص خواهد ماند زیرا
کنجور قلب او همواره چندی مشحون از اینگونه افکار والا و لامع است.
سرم بدینی و عقبی فرو نمی آید تبارک الله از این فتنه‌ها که در سراماست

۶ - کلمه‌ی رند بکسر اول در برهان قاطع (بتصحیح آقای دکتر معین) مرد محیل و بی‌باك و زیرك
و منکر و لاابالی و بی‌قید آمده است و نیز به کسی که ظاهراً خود را در سلامت دارد و باطنش سلامت باشد،
گفته میشود. بیته‌ی در داستان حسنا و زهر می‌نویسد: «آواز دادند که سنگ دهید، هیچکس دست بسنگ
نمی‌کرد همه زار زار می‌گریستند خامه نینابوریان، پس مشت‌ی رند را سیم دادند که سنگ دهند»، تاریخ
بیته‌ی بتصحیح دکتر غنی و فیاض صفحه ۱۸۷، در این عبارت و بطور کلی در ادبیات فارسی واژه‌ی رند
معمولاً به معنای اوباش و رجالة بکار میرود.

محقق‌ی فرزانه نیز معتقد است که واژه رند شکل تحول یافته‌ی لفظ فارسی «رد» است که از واژه‌ی
اوستائی «رنتو» بمعنی دانا، خردمند و داور، مشتق گردیده و پس «ر» و «د» نون (وقایده) افزوده
شده است. چنانچه در واژه کت و کند (مثلاً در افسکیکت و بناکت و سرقند و تاشکند) دیده میشود.

برای واژه «رنتو» اوستائی نیز بمقاله‌ی داد و داور شادروان بوردادود، مجله‌ی مهر شماره ۷ سال
۱۳۲۱ صفحه ۱۸۱ مراجعه کنید.

۴ - عصر صفویه تا قاجاریه (اوائل قرن دهم تا اواخر قرن سیزدهم)

عصر صفوی را میتوان بجرئت دوران انحطاط و زوال ادبی ایران محسوب داشت ، زیرا این دوره نه تنها از وجود سخن گستران بزرگ و گویندگانی سترک خالی بود ، بلکه در این عصر زبان پارسی لطافت و بساطت قبل از دوران مغول و تیمور خویش را یکباره از دست داد . در این دوران است که عبارت پردازی و تکلف و تصنع و زیور و زینتهای زائد لفظی بیشتر استعمال میشود و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زنده می بی لزوم معمول می گردد . بطوریکه شاعر یا نویسنده مجبور می گردد به تشبیهات و جناس و ایهام و استعاره بپردازد و افکار خویش را به جسارت های غریب و مضامین و معانی عجیب معطوف کند . طعنه های الفاظ و پیچاپیچی معانی و پوشیدگی بی حد کلام و ابتذال و سبکی مضامین که از ویژگیهای سبک هندی است ، در این عصر به منصفی ظهور و بروز می رسد . بدیهی است که در یک چنین دورانی نیز از گیرندگی و تأثیر سوگندها کاسته می شود ، چنانچه سوگندهائی را که جسته و گریخته در دیوانهای شرای این عصر می خوانیم ، چیزی جز الفاظ عامیانه و تعبیرات نامطلوب و بازاری بیش نیست . برای مثال سوگند در زبان صائب تبریزی متولد سال ۱۰۱۰ هجری که شاعر بنام عصر صفویست چنین است .

قسم بخط لب ساقی و دعای قدح که آب خضر نریزد بر او نمای قدح

سبب این رکود و سیرقه قرائی مجدد را میبایست همچنانکه گذشت ناشی از دو علت اساسی دانست : یکی نوع سیستم حکومتی و وضع اجتماعی و دیگری عصیت و خشکی مذهبی . عصر صفوی را میتوان دوران رایش و پایه گذاری استعمار خارجی در ایران دانست . در زمان سلطنت شاه اسماعیل اول مؤسس این سلسله گروهی از دریانوردان پرتغالی خودسرانه جزایر خلیج فارس را تصرف نموده و مرکز قدرت خود را در جزیره ی هرمز قرار داده و جزایر کیش و قشم را اشغال نموده و کنترل بحری خلیج فارس را در اختیار گرفتند و از صید ماهی و مروارید و گرفتن عوارض از کشتیهای تجارتنی منافع سرشاری بجیب زدند . این جزائر که جزئی از خاک ایران بود در حقیقت زادگاه و مهد اولیه استعمار در ایران محسوب میشود . شاه عباس بیاری کیاست و کاردانی امامقلیخان پسر الله وردیخان والی فارس و بکمک دریانوردان انگلیسی و هلندی توفیق یافت که پرتغالیها را از خلیج فارس براند و باین وسیله اولین تخم استعمار را در نطفه خفه کند . اما از این پس انگلیسها و هلندیها بجای پرتغالیها در خلیج فارس بصید ماهی و مروارید پرداختند و تا شاه عباس کبیر میزیست حاکمیت ایران را بر سمیت میشناختند ولی بعد از مرگ وی با استفاده از انحطاط سلسله ی صفوی و فساد داخلی و تشتت اوضاع اجتماعی آتزمان رفته رفته سایه مخوف و منحوس خود را بر سراسر وطن ما گسترده اند . انگلیسها بیش از همه از دولت قوی عثمانی نگران بودند و لذا سعی بسیار داشتند که با استفاده از قدرت دولت متشیع صفوی و دامن زدن به اختلاف تشیع و تسنن ، دول مشرق زمین بویژه ایران و عثمانی را علیه یکدیگر تحریک و تفتین کنند و آنها را باینوسیله تضعیف کنند و باین ترتیب بطور آشکار و نهان موجبات تشدید تعصب و سختگیریهای مذهبی را باعث گردیدند . بازار سطحی و قشری بودن و زهد فروشیهای شیعیان متعصب ، صوفیان ، شعبده - بازی که کاری جز تکرار شطحیات و طامات عارفانه نداشتند و رونود خراباتی که تمام عمر خود را در لذات ناسوتی میگذراندند ، عزلت گزینان مستغرق در خویش و کاهلان و منتظران معجزات غیب و پندار باقان خود پسند رواج و رونقی بسزا گرفت و سرشك و آه و دغا و ندبه و خواری و زاری رایج و سائر گشت . صائب می گوید :

ما از این هستی ده روزه بجان آمده ایم وای بر خضر که زندانی عمر ابدیست

این شاعر سوخته دل وضع روزگار خود را چنین توصیف می کند :

قفس تنگ فلک جای پر افشانی نیست یوسفی نیست در این مصر که زندانی نیست

و یا :

بر گران خوابان دولت عرض کردن حال خویش

نامه را در رخنه ی دیوار پنهان کردن است

شاید بتوان بطوقان و به طغیانی که در درون پرسوز صائب خانه کرده است با خواندن دویست زیرینش تاحدی پی برد :

بغیر آه نداریم در جگر سوزی متاع خانه ما چون کمان همین شیراست

و یا :

دل افکار ما را نیست غیر از داغ دل سوزی

ز چشم جغد دارد روشنی و پروانه در شبها

در این دوران دیجور ظلمانی که بدر ازای شب یلداست (۲۵۰ سال) فرغون دژخیم جهل و طلسم منحوس خرافات حکمفرمائی مطلق دارند، این اوضاع آشفته و پریشان را ملاصدراى شیرازی (متوفى سال ۱۰۵۰) فیلسوف فرزانه و وارسته‌ای که در کتب ایرانی در مقدمه‌ی (اشعار) خود چنین تشریح می‌کند^۷ «... می‌خواستم کتابی بنویسم تا بمسائل پراکنده‌ای که در کتب گذشتگان یافته‌ام، جامع باشد و برخلافی اقوال مشائیان و نقاوه ذوقهای اهل اشراق و رواقیان شامل گردد، مطالبی دریافته بودم که در هیچ کتابی از کتب اهل فن و حکمای اعصار پیدا نمی‌شود و فوایدی که هیچیک از علمای ادوار بآن تکلم نکرده و زبان نگشوده‌اند، لیکن موانع از رسیدن بمراد رادع میشد و خصوصت‌های زمانه از نیل بمقصود با سدهای محکم مخالفت و ممانعت می‌ورزید... نمی‌توانستم دریافته‌های خود را بیان کنم چه زمانه نادانان و اراذیل پرورش میداد و آتش جهالت پرتوافشانی می‌کرد و حال را گمراهی و زشتی نصیب بود و رجال را بدی و پلیدی^۸...»

حقیقت اینست که زمانه مرا بجماعتی کندی فهم و کودن مبتلا کرده بود که چشم‌هایشان از مشاهده انوار دانش و اسرار آن کور بود و ابصار آنان از مشاهده‌ی تجلیات معرفت و آثار آن، همچون شب‌پرگان، عاجز و ناتوان مینمود. نظر این گروه از ظواهر اجسام بالاتر نمیرفت و فکرشان از هیاکل ظلمانی و تاریک این کمری خاکی ارتفاع نمی‌یافت. اینان با مخالفت خود، مردم را از علم و عرفان محروم می‌کردند و آنها را بکلی از طریق حکمت و ایقان بر علوم مقدمه الهی و اسرار شریفه‌ی ربانی، که انبیاء و اولیاء بدان کفایت زده و حکما و عرفا بدان اشارت کرده‌اند دور می‌ساختند، جهل و نادانی ظاهر میکردند و علما و عرفا و اصفیاء را میراندند... لعنت بر آن کسی که بدون دلیل و چشم بسته زندگی می‌کند و بظاهر عبارات تورات و قرآن مقید و از خود و از همه جا بی‌خبر.

باقی این گفته آید بی زبان در دل آنکس که دارد نور جان

اگرچه در فاصله‌ی انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال بطول انجامید بر اثر ظهور طوایف مختلف و تششت و مخاصمت چندان مجال سکونت و فرصت برای نادرشاه و کریمخان زند دست نداد که بفراغت خاطر از بی‌ترویج و رونق ادبیات برآیند، اما از قرن دوازدهم باینطرف نهضتی^۹ در ادبیات ایران بوجود آمد، هم‌چنانکه شیوه‌ی دوره‌ی مغول و سبک هندی روبرو و ال‌نهاد و شعرا و نویسندگان به تتبع آثار متقدمینی چون فردوسی، منوچهری، انوری، خاقانی، سعد سلمان و عنصری برخاستند، مضامین تودرتو و مکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و دوباره نظم و نثری متین و سالم فرصت رشد یافت، تشبیهات نامأنوس، استعارات دور از ذهن و مضامین ناهنجار و مهجور از جان شعر زده شد و نثر از سجع و تکلف، تکرار و لفاظی رهایی یافت و باینوسیله سوگندها هم زیبایی و دلنشینی پیشین خود را تاحدی مجدداً بدست آورد.

۷ - ر. ک. به مقاله‌ی «درد دل حکیم» نوشته‌ی آقای علی‌امیر خلیلی مجله‌ی تلاش شماره هشتم سال اول ص ۱۷۰.

۸ - چون بعضی از جهات ترجمه آقای خلیلی خود محتاج ترجمه بود و اصولاً شکل جمله نداشت و از اینرو مفهوم نمیشد لذا تغییراتی در جمله بندی ایشان ضرور دیدم.

۹ - ر. ک. - تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازاده شفق ۱۳۳۱ صفحه ۲۶۲.

ریشه تاریخی هشتال حکم

«آبشان از يك جوی نمیرود»

هرگاه بین دو یا چند نفر در امری توافق و سازگاری وجود نداشته باشد ضرب المثل بالا استناد و استشهاد میکنند. در این ضرب المثل بجای «نمیرود» گاهی فعل «نمیگذرد» هم بکار میرود که در هر دو صورت معنی و مفهوم واحد دارد. اکنون بریشه ضرب المثل بپردازیم:

سابقاً که شهرها لوله کشی نشده بود سکنه هر شهر برای تأمین آب مورد احتیاج خود از آب رودخانه یا چشمه و قنات که غالباً در جویهای سرباز جاری بود استفاده میکردند باین ترتیب که اول هر ماه یا هفته ای یکبار «بسته بقتل یا وفور آب» حوضها و آب انبارها را با آب جوی پر میکردند و از آن برای شرب و شستشو و نظافت استفاده میکردند. در همین شهر تهران که سابقاً آب قنات و اخیراً آب نهر انشعابی کرج نیز جریان داشت ساکنان هر محله در نوبت آبگیری که آب در جوی آن محله جریان پیدا میکرد قبلاً آب انبارها و حوضهایشان را کاملاً خالی و تمیز میکردند و سپس آب میگرفتند. تهرانیها پس از آنکه آب انبارها را پر میکردند معمولشان این بود که مقداری نمک هم در انبارها میریختند تا بزعم و عقیده شان آب را تصفیه کند و میکربها را بکشد. پر کردن آب انبارها غالباً هنگام شب و در میان طبقات ممتاز و بعد از نیمه شب انجام میشد زیرا هنگام روز بعلت کثرت رفت و آمد و ریختن آشغالها و کثافات در جویها مخصوصاً شستن ظروف و لباسهای چرکین که در کنار جوی انجام میگرفت غالباً آب جویها کثیف و آلوده بود به همین جهت هیچ صاحبخانه ای حاضر نمیشد حوض و آب انبار منزلش را هنگام روز پر کند و اینکار را اکثراً شب موکول میکردند که آب جوی تقریباً دست نخورده باشد. طبیعی است در یک محله که دهها خانه دارد و همه بخواهند از آب يك جوی در دل شب استفاده کنند چنانچه بین افراد خانواده ها سازگاری وجود نداشته باشد هر کس میخواهد زودتر آب بگیرد و همین عجله و شتابزدگی و عدم رعایت تقدم و تأخر موجب مشاجره و منازعه خواهد شد.

مهدی پرتوی

شبهای آب نوبتی در محله های تهران واقعاً تماشائی بود. زن و مرد و پیر و جوان از خانه های بیرون میآمدند و چنان قشقرقی برآه میانداختند که هیچکس نمیتوانست تا صبح بخوابد. صاحب کتاب «شرح زندگانی من» میگوید: «من کمتر دیده ام که دو نفر که از يك جوی آب میبرند از همدیگر راضی باشند و اکثر بین دو شريك شکراب میشود»^۱. موضوع بردن آب از يك جوی یا يك نهر و منازعات فیما بین تنها اختصاص بشهر نداشت بلکه در روستاها که از آب رودخانه در يك نهر مشترك بمنظور آبیاری و کشاورزی آب میبردند اختلاف و ناسازگاری روستائیان بیشتر از شهرها حدت و شدت داشت زیرا در شهرها منظور این بود که حوض و آب انبار منزلشان را چند ساعت زودتر پر کنند ولی در روستاها موضوع آبگیری و آبیاری جنبه حیاتی داشت و روستائیان دو یا چند دهکده که از يك جوی حقایبه داشته اند از بیم آنکه مبادا مدت جاری بودن آب در جوی مشترك قطع شود و آنها موفق نشوند که مزارعشان را مشروب کنند با داس و بیل و چوب بجان یکدیگر میافتادند و در این میان قهراً عده ای زخمی و احیاناً کشته میشدند. با وجود آنکه شبکه آبیاری کشور با بستن سدهای بزرگ و کوچک تا حدود مؤثری از نارضائی روستائیان کاسته است مع هذا هنوز موضوع ناسازگاری آنها کم و بیش بچشم میخورد کما اینکه در منطقه مازندران چون کشت برنج بآب فراوان احتیاج دارد و هنوز سدی بر روی رودخانه هراز بسته نشده است هر سال که احساس کم آبی شود روستائیانیکه از يك نهر یا يك جوی آب میگیرند بوجه چشمگیر و خطرناکی با یکدیگر منازعه میکنند و بعضی سنوات که قلت آب از حد متعارف تجاوز کند کار مجادله بالا میگیرد و يك یا چند مقتول یا شدیداً مجروح میشوند «به همین جهت است که بطور استعاره در مورد

۱ - جلد دوم کتاب شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی

سوء تفاهم و مشاجره بین دونفر جمله : آبشان از يك جوی نمیگذرد که کنایه از عدم سازگاری بین طرفین قضیه است موقع استعمال پیدا میکند و در نظم و ثمر پاری نظائر ییشماری دارد»^۲، میرزا حبیب خراسانی میگوید :

زاهد بکنابی و کتاب من و تو
سنگ است و صراحی انتساب من و تو
تو مرده کوثری و من زنده می
مشکل که يك جو رود آب من و تو

« از پشت خنجر زدن »

کسانی که از مردی و مردانگی بوئی برده باشند در مقام اختلاف و دشمنی هم شمشیر را از رو می‌بندند و معارضه و مبارزه را مقابلۀ انجام میدهند. پناه بر خدا از منافقین روزگار که بلباس دوستی جلوه میکنند و چون وثوق و اعتماد طرف متقابل را جلب کردند در فرصت مقتضی از پشت خنجر میزنند و دشمن را تا دسته در سینه‌اش فرو میکنند. افراد منافق بسابقۀ تاریخ و شوخ چشمی‌های روزگار هرگز روی خوش ندیدند و اگر هم احیاناً چند صباحی از بادۀ غرور و خیانت سرمست بودند آن سرمستی دیری نپائید و آن شهد آنی بشرنگ جانکاه مبدل گردید.

اکنون ببینیم چه کسی برای اولین بار از پشت خنجر زد و فرجام کار محرك اصلی بکجا انجامید ؟

هنگامیکه ذونواس پسر شراحیل بن عمرو «یا بقولی فرزند تبع‌الاوسط» حنیفۀ بن عالم پادشاه یمن را بقتل رسانید و بدستگیری بزرگان و امرای مملکت بنام یوسف بر مسند سلطنت مستقر گردید از آنجا که پیرو هیچ مذهبی نبود «و یا بروایتی از آئین موسی پیروی میکرد» در مقام آزار و کشتار امت مسیح برآمد و کار اذیت و شکنجه را نسبت باین قوم بجائی رسانید که عاقبت پادشاه حبشه که جزء پیروان عیسی بود در صدد دفع و رفع وی برآمد و یکی از سرداران نامی خود بنام ارباط را با هفتاد هزار سپاهی یمن اعزام داشت. در جنگی که بین ارباط و ذونواس اتفاق افتاد ذونواس بسختی شکست خورده منهزم گردید و ارباط زمام امور یمن را در دست گرفت. دیرزمانی از امارت ارباط در یمن نگذشت که یکی از سرداران سپاه او موسوم به ابرهه که نسبت بوی حسد میورزید سپاهیانی فراهم آورد و متوجه شهر صنعا پایتخت یمن شد. ارباط مردی سلحشور و شجاع بود و ابرهه میدانست که از عهدۀ وی در میدان جنگ بر نخواهد آمد بنابراین در صنعا بغلام خود غنوده یا بقول طبری غنوده «بروزن غمکنده» دستور داد که وقتی در میدان جنگ با ارباط روبرو میشود و

اورا بکار جنگ و جدال مشغول میدارد وی ناگهان از پشت باو حمله کند و اورا بقتل برساند. چون ابرهه و ارباط مقابل یکدیگر قرار گرفتند ارباط با ضربت شمشیر خود چنان بر فرق ابرهه نواخت که تا نزدیک ابروی وی شکافی عظیم برداشت «ابرهه بعلت همین زخمی که بر سرش وارد آمد بعداً ملقب به اشرم گردید» ولی در همین موقع غنوده بدستور ارباط خود ارباط را نامردانه از پشت خنجر زد و کارش را بساخت. وقتی که خبر کشته شدن ارباط بنجاشی سلطان حبشه رسید سخت برآشفست و سوگند یاد کرد تا قدم برخاک یمن نگذارد و موی سر ابرهه را بدست نگیرد از پای نشیند. پس با سپاهی عظیم برای گوشمالی ابرهه عازم یمن گردید. چون ابرهه از قصد نجاشی و سوگندیکه یاد کرده بود آگاه شد تدبیری اندیشید و نامه‌ای برپوزش و معذرت با انبانی از خاک یمن و موی سر خویش توسط یکی از کسان و نزدیکان بحضور سلطان حبشه فرستاد و در نامه معروض داشت «برای آنکه سوگند سلطان راست آید خاک یمن و موی سر خویش را فرستادم». نجاشی را از این حسن تدبیر و فطانت آنچنان خوش آمد که از لشکر کشی یمن منصرف گردید و حکومت ابرهه بر آن سرزمین را تنفیذ نمود ولی ابرهه بعلت همین غدر و خیانت و ناسپاسی نسبت بمخدوم درو اقعۀ عام الفیل و حمله بمکه و خانۀ کعبه بکلی منهزم و بقولی در آن جنگ کشته شد. غنوده یعنی همان کسی که از پشت خنجر زده بود با وجود آنکه عامل و آلت بلا را رده ای بیش نبود معذالک سرنوشت شومی داشت و بوضع فجیعی بقتل رسید.

« اشرف خر »

افراد حریص و طماع را «اشرف خر» گویند. مخصوصاً این نام و عنوان بآندسته از طمعکاران اطلاق میشود که حرص و طمع و ولع آنها سرانجام بندامت و پشیمانی منتهی میگردد. نه خود میخورند و نه بدیگران میخورانند. نه خودشان از این رهگذر طرفی می‌بندند و نه آثاری که نفع و مصلحت عامه بر آن مترتب باشد بر جای میگذارند. بعبارت اخری از آنهمه ثروت و اندوخته فقط مظلومه و بدنامی باخود بگور میبرند. بیلان زندگی آنها را در این شعر میتوان خلاصه کرد :

دیدي که چه کرد اشرف خر

او مظلومه بُرد و دیگری زر

اکنون ببینیم اشرف خر کیست و چه صفات و خصائصی را دارا بوده است :

۲ - جلد دوم کتاب شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی صفحه ۳۷۵.

ملك اشرف بن تیمورتاش چوپانی از امرای جابر و سفاک در آذربایجان و معاصر شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ صدرالدین موسی بود که از بخل و امساک نظیر نداشت و بسکه طلا عشق میورزید بسمیکه پس از تحصیل قدرت هرجا و نزد هر کس از زر ناب اثر و نشانی مییافت بعنف میستاند. اگرچه در کتاب «شرح زندگانی من» تألیف شادروان عبدالله مستوفی چنین آمده است: «اشرف از القاب پادشاهان صفوی بود و واحد پول طلای کشور را بهمین مناسبت اشرفی نامیده‌اند که بعدها اشرف افغان بمناسبت اسم خود این تسمیه را ترویج کرد»^۳ و برخی از مورخان اعتقاد دارند که شدت علاقه ملك اشرف بمسکوکات طلا موجب گردید که سکه زر از آن تاریخ بنام «اشرفی» تسمیه گردید و مقصود از کلمه اشرفی همان انتساب بملك اشرف چوپانی مییاشد. خزانه‌اش همیشه پر از مسکوکات طلا خاصه سکه اشرفی بود. سکه‌های زر او را چنان منقلب میکرد که گاهی مقام و منزلت خویش را فراموش میکرد.

عمله دارالحکومه هر وقت او را بر مسند حکمرانی نمیدیدند برای آنها یقین حاصل بود که در خزانه بشمارش جواهر و مغازه با اشرفی اشتغال دارد! همه میدانستند که سکه زر برای ملك اشرف بر هر چیز حتی جان و مال و ناموس مردم رجحان دارد.

در زمان حکومت ملك اشرف خطه آذربایجان بویرانی رفت و مردم غیور آنسامان از فرط مظالم و تعدیات عمال اشرف جلای وطن کردند زیرا عمال اشرف به پیروی از مخدوم خویش چنان بکار تحصیل سیم و زر اشتغال داشته‌اند که کار ملك و ملت و تمشیت امور را از یاد برده بودند. شغل و وظیفه آنها تجسس در خانه‌ها و شکنجه دادن مردم بیچاره و بدست آوردن نقود و مسکوکات طلا بود، عریض و ناموس و حریم امنیت و آسایش مردم دستخوش مطامع اشرف و بازیچه هوی و هوس عمال نابکارش واقع شده بود.

خلاصه کار ظلم و ستم بحدی بالا گرفت که علماء و روحانیون و مشایخ بزرگ را نیز از خود برنجانید و حتی تصمیم گرفت شیخ صدرالدین موسی را که غالباً باعمال و تعدیاتش اعتراض میکرد دستگیر کرده در قلعه زندانی کند. شیخ صدرالدین اضطراراً از اردبیل حرکت کرده بگیلان رفت و مدتی در آنجا توقف نمود.

عده‌ای از علماء و عرفای بزرگ که از ظلم و ستم اشرف بستوه آمده هریک بکشوری مهاجرت کرده بودند عاقبت با برخی از خلفای شیخ صدرالدین از قبیل شمس‌الدین حافظ سلماسی و دیگران بهمراهی قاضی محی‌الدین بردعی از راه دربند قفقاز بجانب دشت قیچاق حرکت کردند و در شهر «سرای» که پایتخت

جانی بیگ خان اوزبک پادشاه مغولی و مسلمان دشت قیچاق بود رحل اقامت افکنده در آنجا بوعظ و ارشاد خلق پرداختند. چون جانی بیگ خان از ورود علماء و صاحب‌های مزبور آگاه گشت از آنجا که مسلمانی عادل و صاحب‌دل بود یکی از روزهای جمعه بمجلس وعظ آمد و قاضی محی‌الدین در اثنای موعظه شرح ستمکاری‌های ملك اشرف چوپانی را بنوعی تقریر کرد که جانی بیگ خان و اهل مجلس بگریه افتادند. قاضی در ضمن سخنان خود مخصوصاً باین حدیث اشاره نمود «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه» و گفت: امروز که خداوند بجانی بیگ قدرت عطا فرمود او مکلف است که مصیبت و بلای ملك اشرف را از مسلمانان آذربایجان دفع نماید...

جانی بیگ خان آنچنان تحت تأثیر بیانات نافذ قاضی محی‌الدین بردعی قرار گرفت که بیدرنک بتجهیز پرداخت و با سپاه متشکل از ناراضیه‌ها و ستمکشیده‌ها و افراد ابواب جمع خود ظرف مدت دوماه عازم آذربایجان شد. نخست باردیبل رفت و روزی چند بانتظار ماند تا شیخ صدرالدین از گیلان رسید. سپس جانب تبریز را در پیش گرفت و بر سر ملك اشرف تاخت «۷۵۸ هجری». چون سکنه آذربایجان همه ناراضی بودند لذا پس از زد و خورد مختصری اشرف دستگیر شد و اموالش را که بر چهارصد استر و هزار شتر بار کرده روانه سمت خوی نموده بود جانی بیگ خان بدون کمترین زحمت و دردسر یکجا ضبط کرد و سر اشرف را بر در مسجد مراغیان تبریز آویخت.

بیچاره بدبخت آنهمه در راه تحصیل سکه اشرفی خون ریخت و ستم روا داشت، نخورد و انفاق نکرد، سرانجام همه بتاراج رفت و جان‌ش را نیز بر سر آن نهاد و دولت امرای چوپانی بقتل او منقرض گردید.

مستظرفی چون این واقعه شنید بر خیریت و حماقت اشرف تأسف خورد و گفت:

دیدم که چه کرد اشرف خر

او مظلومه بُرد و دیگری زر

از این واقعه تاریخی و آموزنده بیخبرانی باید درس تنبّه و عبرت گیرند که افق دید آنها محدود بزندگی ظاهری و مادی است و در ماورای این چهار دیواری حقیقت و واقعیتی را نمی‌بینند، گوئی عمرابد و زندگی جاویدان را بآنان بخشیده‌اند که ایام ولیالی و هم و غم خویش را صرفاً بکسب مال و منال مصروف میدارند:

زان دونیم است دانه گندم

که یکی خود خوری یکی مردم

مقام سعدی در ادبیات فرانسه

(۲)

جلال ستاری

کثرت تزئینات می‌پنداشتند، قرار گرفت، از اینرو مقبول طباع مختلف گردید. سعدی فطرتاً از آن دسته اشخاصی است که در فکر و روح آنها دهلیزهای تاریک و پریسج و خم نیست، همیشه مستقیم بسوی مقصود می‌روند، در امور زندگانی و مباحث عقلی راه راست را پیش می‌گیرند و در قضا یا جنبه روشن را در می‌یابند.^۲ مجمل سخن اینکه «سعدی همان خصوصیتی را که در سخن دارد (عدم نشیب و فراز) در فکر و اخلاق حفظ میکند. نهایت در اواخر عمر، زهد و انقطاع که لازمه مقتضیات سن است فرو نمی‌گیرد»^۳. خاورشناس دوستدار و ستایشگر سادگی و روشنی کلام سعدی نیز هست. بی‌گمان پیچیدگی و ابهام در بیان و تعبیرات و تشبیهات باریک و دور از ذهن و انشاء پر استعاره و کنایه آمیز و صنایع پر تکلف شعری، مقبول و مطبوع هیچکس نیست، اما برخی از خاورشناسان که سحر کلام حافظ، یا شور و حال عرفانی مولانا را در نمی‌یافتند، در قضاوت و سخن‌سنجی و نقد ادبی جانب انصاف فرو می‌گذاشتند (این قبیل ناشیگری‌ها بخصوص در آثار خاورشناسان قرن پیش که با تعبیرات و تشبیهات شعر فارسی چندان انس و آشنائی نداشتند بچشم می‌خورد).

دارمستتر (M.J. Darmesteter) در تحقیق مختصر خود تحت عنوان *Les origines de la Poésie Persane* (پاریس ۱۸۸۷)، از شعرای مقدم بر رودکی و زیبایی وحشی و بدوی و بسیط کلام آنان بزرگی و تحسین یاد میکند و مینویسد: این گویندگان «غالباً بی‌اهمیت‌اند»، ولی مطالعه آثار آنان «برای خواننده‌ای که متعلق به عصر آب و خاک ماست، لذت بخش و شگفتی‌آور است». گویندگان این دوران «از چند تن از جلیل‌ترین اخلاف خود، (برو حیات و افکار ما) نزدیکتر اند. پی‌بردن به نبوغ سعدی و حافظ و جامی و جمله هنرمندان زبردست

سیلویستر دوساسی مینویسد:

«دستورات اخلاقی سعدی بطور کلی پاک و بی‌آلایش است و تهمت بی‌قیدی و لاابالی‌گری، یا سختگیری و خشونت بر آن نمیتوان بست. سعدی آموزگار اخلاقی است که میان دو نظر مخالف قرار دارد: یکی اعتماد بر نوشت و تقدیر و قضا (جبر و تفویض) که بشر را بحالت موجودی کاملاً منفعل و پذیرنده درمی‌آورد و دیگر استقلال و اختیار که آدمی را بتمام و کمال بخود وامی‌گذارد و ظاهراً از حیطة قدرت الهی بیرون میکشد. صفت برجسته و نمایان آثار سعدی و خصوصاً گلستان، عدم تکلف زبان آنهاست. شیخ در استعمال استعارات و تشبیهات و کنایات و بکار بستن شیوه مجاز از غالب نویسندگان شرقی بیشتر جانب اعتدال را نگاهداشته، و در تقریر و بیان بندرت گرفتار پیچیدگی و تعقید و تاریکی شده است».

دوساسی شیفته اعتدال سعدی است. تعادل و توازن قوای معنوی، گواه عقل سلیم و منطق روشن بین و واقع‌نگر اندرز-گوئیست که آدمیان را از افراط و تفریط در هر کار بر حذر میداشته است. این اعتدال، صفت ممیزه سخن و اندیشه سعدی است. در آمیزش زبان عربی با پارسی «کار مهم رعایت اعتدال و داشتن این موهبت نادر و کمیابست که از اندازه خارج نشوند و چنین موهبتی در سعدی بحد وافر موجود بود و از اینرو گفته‌های وی مخصوصاً در میدان نظم، معیار زبان فارسی قرار گرفت. تعادل و توازن دشوارترین و با ارزش‌ترین ملکات انسانی است. آنهایی که بخرمندی شهره‌اند و نمونه کامل استواری رفتار و گفتار و اندیشه بشمار می‌روند، جز این فضیلت نداشته‌اند که از هر گونه زیاده‌روی پرهیز کرده‌اند و قریحه خدادادی سعدی پیوسته این اصل را مراعات کرده است»^۴. اما میان سخن و اندیشه پیوستگی و ملازمتی است. زبان وسیله بیان فکر و صورت ملفوظ آنست. کلام ساده و معتدل سعدی، نشانه اندیشه موزون و طبیعت آرام و مستقر اوست. «نثر سعدی در زمان خود این ابداع را داشت که از سنگلاخ تکلف و تصنع متداول زمان بیرون شد، بدون اینکه از تربین عبارات عاری شود. گلستان میان سادگی نثر پیشینیان که جز برای ادای مقصود نمی‌نوشتند، و سبک هنرنمایی متأخرین که انشاء را در

۱ - Silvestre de Sacy، از مقدمه ترجمه گلستان بر زبان فرانسه، توسط شارل دو فرمیری،
Charles Defrémery: *Gulistan ou le Parterre de Roses*, PARIS, 1858.

۲ - قلمرو سعدی ص ۴۷.

۳ - قلمرو سعدی ص ۷۶.

۴ - قلمرو سعدی ص ۱۷۴.

واستادان و سرآمدان بلاغت... که اسیر صناعات و تکلفات لفظی اند، مستلزم فعالیت دماغی و روحی ماست، حال آنکه پیش از رودکی «صنایع ادبی با تمام نیروئی که داشتند، هنوز فرصت آنکه همه چیز را بحالت انجماد درآورند، نیافته، عواطف و احساسات انسانی را در قالب متجبری اسیر ساخته بودند».

جای دیگر دارمستتر با تأسف از «فصاحت و بلاغت دروغین و تکلفات و تصنعات شعری که در تغزل بکار میرود» یاد میکند و آنرا «بلای ادبیات ظریف» مانند شعروادب پارسی میداند. بعقیده او، این بلا که خیلی زود به ادبیات فارسی روی آور شد «قسمت اعظمی از شعر فارسی را غیر قابل تحمل و طاقت فرسا ساخت»، سپس با دریغ میگوید: «این فصاحت تصنعی و عقیم بود که گوته سالخورده را سخت فریفت» و کلام حافظ را «غزلیات پایان ناپذیر در باب وصال و شراب» میخواند.

دارمستتر که شیفته زیبایی ساده و بی پیرایه نخستین سخنوران ماست، بی گمان در هنر و سخن دیگران، بیش از اندازه تکلف و تصنع دیده است. خاورشناس میان گویندگان پیش از رودکی و فردوسی و برخی از شعرای غربی شباهتهائی یافته و کوشیده است تا عشق و مهر خود را از این رهگذر بخوانندگان القاء کند. کوشش دارمستتر در این زمینه، نظیر مطالعاتی است که برخی در مورد سعدی کرده اند و ما برای آنکه نمونه ای بدست داده باشیم، بذکر اجمالی نتایج تحقیق او میپردازیم: شور و نشاط و شوریدگی ابوسلیک گرگانی، لطایف و بذگوئی و سخنان شوخ و شیرین بازیگران کمدی های کهن فرانسه (Mascarille) را بیاد او میآورد. جای دیگر ابوسلیک چنان شرف و افتخار را میستاید که خواننده به کرنی (Corneille) می اندیشد. دارمستتر سبك مدیحه سرائی رودکی را با شیوه مداحی سرآمد ستایشگران یونان پیندار (Pindare) میسنجد. پیندار از خود میبرد چون مدح و ثنای کسی را باید گفت که گشاده دست هست ولی شایسته تحسین و عنایت نیست، چگونه میتوان از ستایش و مدح نامطلوب، بوصف موضوعی مطبوع و درخور اعتنا گریز زد؟ رودکی بمنظور ستایش امیری بخود میگوید چگونه میتوان مدح امیر را از وصف موضوعی بی ارتباط با آن بیرون کشید؟ راهی که رودکی برمیکزیند مقایسه و مقارنه است، مثلاً قصیده را با توصیف بهار آغاز میکند و بفرجام میگوید شاخه از وزش باد بهاری چون دشمن از دیدار تیغ بران امیر می لرزد. و چون دارمستتر ترانه دلکش ابواسحق کسائی مروتی را در وصف گل میخواند، میگوید: حتی هراس (Horace) لطیف تر و با روح تر از مروتی، گل را نستوده است. ذکر نظرات دارمستتر بطور اجمال در مورد ابوسعید ابی الخیر و افکار عرفانی او خالی از فائده نیست. آنچه دارمستتر در این باره نوشته شاعرانه و زیباست. بعقیده او تصوف ابوسعید انسجام و قاطعیت

و قالب جزمی ای را که نوشته های عرفانی متأخر پیدا میکند ندارد؛ «بهمین دلیل شیخ گوینده ای بس بزرگست». بگمان دارمستتر از آن زمان بعد، تصوف به شکل مسلکی متجبر، منجمد، ثابت و بیحرکت درآمد و صورت سنت و میراث و ماده شعری را یافت که از استادان و مردان به شاگردان و مریدان میرسید و اینان آنرا بنظم درمی آوردند. ابوسعید بثنهائی عرفان خود را آفرید، از خون و اشک خویش آبیاریش کرد و اضطراب و تزلزل رای و بیقراری و دودلی را زاد و توشه آن ساخت. پیرو بزرگش عمر خیام، صاحب نیروی اطمینان و ایقان استواری است که در ابوسعید نیست، اما وجود این قدرت در شعر، کشنده هیجان و التهاب و به مثابه ضعف و فتور آنست. ابوسعید رمز عالم قدسی را نخست از دهان دلبران خاکی شنید. زلیخا و لیلی او را در کنار دلبران شلی (ماری و امیلیا و مادونا) جای باید داد و آنگاه به گوش دل، نجوای جاودانی بازیگران افسانه الهی (دانت و بئاتریس، پترارک و لور، شلی و آنتیگون، فوست و هلن) را شنید.

بشر نخست از دریچه عشق مجازی، بدنیای لاهوتی مینگرد، چه صنع الهی را در جمال معشوق می بیند. ابوسعید نیز چون شلی از سرچشمه عشق انسانی که از هر اندیشه و دغدغه آسمانی خالیست، سیراب شد و در معبد تن به پرستش جان پرداخت. چه «عشق، خواه مجازی و خواه حقیقی، عاقبت ما را بسوی حقیقت رهبر است، لیکن دل بستن بعشق مجازی و توقف در این منزل مقدماتی که بمنزله پل و نردبانست، شیوه عارفان و عاشقان حقیقی نیست، باید از این نردبان بفرار شد و پیام عشق حقیقی برآمد» (شعر و ادب فارسی، زین العابدین مؤتمن، ص ۱۰۰). آنجا که ابوسعید گناهکار را به امید بخشایش آفریدگار خشنود و آسوده دل میکند، دارمستتر میگوید: در انجیل هم کلامی بزرگی و نرمی این سخن نیامده است. ترانه های عرفانی ابوسعید را آکنده از شفقت و رحمتی مسیحانه میدانند و عارف بزرگ و «مسیحانفس» را در قیافه مؤمن اندیشه گری چون پاسکال می بیند و مضمون این سخن بزرگ پاسکال را در کلام ابوسعید می یابد: «آرام باش و بیقراری مکن، تو اگر مرا تاکنون یافته بودی، دیگر بجستجو بر نمیخاستی» (Mystère de Jésus) و می نویسد: «در گفتگوی باشکوهی که میان زمین و آسمان از زمان پیدایش

۵- «آورده اندکی کسی از بغداد برخاست و بمینه آمد نزدیک شیخ و از شیخ سؤال کرد کی ای شیخ حق سبحانه و تعالی این خلایق را بچه آفریده؟ حاجتمند ایشان بود؟ شیخ گفت نه اما از جهت سه چیز را آفرید: اول آنک قدرتش بسیار بود نظارگی میبایست، دوم آنک نعمتش بسیار بود خورنده میبایست، سوم آنک رحمتش بسیارست گناهکار میبایست. اسرار التوحید، باهتمام دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۲، ص ۲۸۷.

انسان تاکنون برقرار است، کدام نسیم تا کرانه خزر، انعکاس این سخن مسیح را که پاسکال در تاریکی هراسناک شب، بیان زمزمه‌ای، فراگوش خود شنید، به پیش رانده است؟^۶ ولی هرچه شاهین تیز پر عرفان ابوسعید بلندتر اوج میگیرد، وجود محبوب بیشتر در ذات پروردگار محو و فنا میشود. با اینهمه دوگانگی معنی و دوپهلویی مفهوم ترانه‌های ابوسعید (معنای ناسوتی و معنای لاهوتی) که در پایان عمر چون موسی توانا و تنه‌است، همچنان نمایان و پابرجاست.^۷

باربیه دومنار (Barbier de Meynard) مینویسد:

«از تمام گویندگان شرقی، سعدی شاید تنها شاعری است که میتواند مورد فهم و دریافت اروپائیان قرار گیرد و محبوبیت و شهرتی را که میان خوانندگان مسلمان دارد، تا اندازه‌ای در مغرب زمین حفظ کند. علت این اعتبار و افتخار اینست که سعدی در گلستان جامع جمیع صفات و مواهبی است که جمال‌شناسی نو خواستار آنهاست. ذوق سلیم و خلل‌ناپذیر او، لطف و کشتی که به حکایات شیخ روح و جان میبخشد، لحن طنزآمیز و بر عطفوتی که با آن معایب و مفاسد جامعه انسانی را ریشخند میکند، همه این فضائل که در گویندگان هم‌عصر وی بندرت یافت میشوند، سعدی را به تمام و کمال شایسته تعظیم و تحسین ما میکند. در حین مطالعه آثار شیخ، خواننده بی‌اختیار قرابت و مشابهتی میان او و نویسندگان کلاسیک ما می‌یابد. بسیاری از خصوصیات سعدی ظرافت خیال هراس، روانی دلاویز کلام اوید (apéro)، طنز تند و تیز را به و خیرخواهی لافوتن را بیاد می‌آورد».

برای آنکه پایه و میزان ارادت و عنایت دومنار به شیخ اجل بدرستی نمودار شود، بهتر آنست که این سخنان پرمهر را با نظرات او درباره دیگر شعرای پارسی بسنجیم. خاورشناس مقدرت کلام سنگین و باصلاحت خاقانی را میستاید، اما بر این گمانست که این سخندان بزرگ هم‌اورد پیندار و ویکتور هوگو نیست. در مورد خیام مینویسد: «ترانه‌های خیام که آمیخته غریبی از بدبینی و تمسخر و نفی و انکار تلخ و جانگراست، خواه بزرع بعضی به مثابه اعتراضی علیه صورت جزمی و قشری شریعت اسلامی و خواه محصول تخیلی بیمارگونه باشد، بهر صورت عجب اینست که در آغاز قرن یازدهم، در ایران میتوان پیشقدمان گوته و هانری هینه (H. Heine) را یافت».

ذکر نظرات دومنار درباره تصوف و عرفان بیفایده نیست، چون اگر در گمان خود بخطا نرفته باشیم، غیر مستقیم پرتوی به موجبات اعتبار سعدی در آن دیار میافکند. چنانکه پیش از این گفتیم برخی از خاورشناسان (قرن نوزدهم علی‌الخصوص) که تصوف و عرفان را بدیده قبول و تکریم نمیکردند، طبعاً بگویندگان غیر صوفی بیشتر دل میبستند. سعدی اگر هم عارف و صوفی باشد، از شور و حال و جذبه و التهاب سنائی و عطار

و جلال‌الدین محمد فرسنگها بدور است. بعید نیست که این «اعتدال و میانه‌روی» سعدی که پشت‌دستی بر دهان عقل سودائی نمیزد و عقل کل را آبگینه ریزه‌ها در پای نمیدید، بر قدر و منزلت او نزد کسانی که صوفی را هم‌ردیف کافر و زندیق و غلامبار و شاهد باز میدانستند و در این باب بطور در بست قضاوت میکردند، افزوده باشد. اظهار نظر این قبیل مستشرقین در مورد تصوف، چنین قرینه‌ای را تا اندازه‌ای روشن و تأیید میکند.

بعقیده دومنار تصوف در آب و هوای مناسبی نشوونما یافت و فجایع و بلایای سیاسی مشرق زمین در ترویج و انتشار آن سخت مؤثر افتاد. عرفان با پراکندن مضامینی از قبیل: «هیچ واقعیت و حقیقتی غیر از جوهر و ذات پروردگار وجود ندارد و لذت و درد و خوبی و بدی سخنان بیهوده‌ای بیش نیستند»، روح مردم را طعمه هر نوع استبداد ساخت و به پذیرفتن و تحمل خواری و ذلت معتاد و مأنوس کرد. تعلیم تصوف «خوار و حقیر شدن قواعد مذهبی و اخلاقی است» و غیره... اما آنچه از تصوف مورد پسند دومنار قرار گرفته، جنبه‌های مثبت اخلاقی آنست. بزرع او خوشبختانه بسیاری از تعالیم فلسفی تصوف بلا اثر و غقیم ماند. عرفا با پراکندن دستورات اخلاقی سودمند و بلند، اثرات نامطلوب آموزش نظری عرفانرا تعدیل و جبران کردند. مثلاً در مثنوی علاوه بر شور و جذبه و عشق آسمانی، پند و اندرزهای بغایت پاک اخلاقی نیز هست. مولانا «با همتی خستگی‌ناپذیر، عشق بهمنوع، نیکوکاری و احسان و بجا آوردن وظائف مذهبی را پند میدهد و میستاید، عطار نیز همین فضیلت را داراست»، پندنامه حاوی مواظ و دستورات اخلاقی شریف و عملی‌ای است که با واقعیت زندگی مطابقت دارند. عرفای قرن ۱۲ میلادی که از حکمت و فرزانی بهره‌ وافی داشتند، آموزگاران اخلاقی پاک و بیغش بودند. تصوف با ایمان و خلوصی‌گیرا که بر دل می‌نشیند، «اعتدال و میانه‌روی در امیال، فروتنی، خاکساری و شکیبائی» را میستاید و طرحی که برای زندگی و حسن سلوک آدمیان میریزد، «بی‌گمان مورد تأیید و تصدیق سختگیرترین استادان پندآموز ما خواهد بود». صوفی و قتیکه قطع ارتباط با جهان آب و گل کرد و در

۶ - «درویشی از شیخ سؤال کرد کی اورا از کجا طلبیم؟ گفت کجایش جستی که نیافتی؟ اگر قدمی از صدق در راه طلب نهی در هر چیز نگری اورا بینی». اسرار التوحید، ص ۳۰۲.

۷ - خاورشناسان ایندوره عموماً مانند (گارسن دوتاسی) با عرفان و تصوف میانه‌ای نداشتند و ادبیات متصوفه را فقط بعلمت مفاهیم کلی و شاملی که در زبان عرفای فکور آمده است، میستودند. اگر دارمستر به ابوسعید ارادت میورزد، نه فقط بخاطر عرفان اوست (و خود در این معنی صراحت دارد)، بعقیده ما عارف و صوفی نبودن سعدی یکی از دلائل محبوبیت او در اروپای قرون ۱۸ و ۱۹ است.

8 - La Poésie Persane, Paris, 1877.

دریای عشق حقیقی غوطه زد و بمرحله فنا فی الله وبقاء بالله رسید، بانگ انا الحق برمیآورد. شاید این داعیه، مایه عذاب واضطراب وجدان مذهبی برخی از مسیحیان قشری و متشرع بوده است. این استنباط فرضی بیش نیست و ملاحظات برخی از خاورشناسان بدان قوتی میدهد، نیکلا درجائی^۹ مینویسد: البته «یکباره نمی توان بدین مقام بلند سعادت ازلی که مسیح را بود رسید».

گارسن دوتاسی نیز از آن خرده بینان سختگیری است که با تند و خشونت بی دریغ بچنگ با تصوف برخاسته اند. میدانیم که بیان حقایق در لباس مجاز از جمله امتیازات ادبیات صوفیه است. مسیحیان نیز روزگاری بهمین شیوه، اسرار را در پرده ابهام تقریر میکردند. بتصدیق مفسران، عشق مجاز در نشیدالانشاد سلیمان (غزل غزلها Cantique des cantiques) قطره عشق حقیقت است. تعبیرات عاشقانه این منظومه غنائی و بلند معادل با عشق و باده و بار و شاهد اشعار صوفیانست.

بعقیده گارسن دوتاسی^{۱۰}، Le Roman de la Rose داستان عرفانی و بلند آوازه قرون وسطی، از بعضی جهات به منطق الطیر شباهت دارد. Jean de Meun در این کتاب، بسان عطار در منطق الطیر، حقایق و معانی را در پرده مجاز پیچیده، با شاهد ازلی نرد عشق باخته و سر دلبرانرا در حدیث دیگران گفته است. منظور نویسنده از گل سرخ اسرار آمیزی که انسان در طلبش سخت کوشاست، ذات باری تعالی است. مینویسد: «قریب یک قرن پس از ظهور منطق الطیر، در سوریه کتابی بزبان عربی پرداخته شد که در بلاد اسلامی شرق شهرت و محبوبیت بسیار دارد و از بعضی جهات همانند منطق الطیر عطار است، این کتاب تألیف مقدسی است و من عنوان فرانسه آنرا Les Oiseaux et Les Fleurs نهاده ام. . . . پیدایش داستان گل سرخ در فرانسه تقریباً همزمان با ظهور استعارات و کنایات اخلاقی و حکمت آموز مقدسی در سوریه است. داستان گل. . . با تألیف مقدسی و خصوصاً منطق الطیر عطار شباهتهائی دارد»^{۱۱}.

همو مینویسد: Eckart سده های میانه، این عقیده صوفیانرا که جهان جلوگاه و پرتو ذات خداست، اظهار داشته است. مسیحیت ظاهر پرست و مقید به آداب قرون وسطی، اینگونه عقاید عرفانی را که به آسانی رنگ مسلک وحدت وجودی بخود گرفت، پدید آورد. و پس از ذکر اصول عقاید صوفیه میگوید: این مسلک شوم در اروپای مسیحی طرفدارانی پیدا کرد، آدمیتها (Adamites زنادقه قرون اول مسیحیت)، صوفیان ما هستند؛ بزعم آنان روح آدمی که نشاء الوهیت و منبعث از ربانیت است، دریند وزندان تن گرفتار آمده و باید از این زنجیر اسارت رها نموده شود، اعمال جسم بالنفسه بی تفاوتند و زیانی به روح نمیرسانند. بسیاری از مسیحیان نامدار بدون آنکه تا این حد پیش روند، عقایدی بسیاق مسلک وحدت وجودی

اظهار داشته اند، مثلاً Maxime le confesseur در قرن هفتم یا Cabasilas؛ کلیسای شرقی نیز که از فرق کلیسای لاتینی است وحدت وجودی است. خاورشناس با دیده تحقیر و استخفاف به این اصول مینگرد: «انسان از خود اختیاری ندارد و هر چه از نیک و بد اتفاق می افتد، از ازل بر قلم صنع رفته و گریز از آن ممکن نیست، مؤثر مطلق خداست. اگر عالم امکانرا در عین کثرت بمورت وحدت ببینیم، میان خوب و بد فرق و اختلافی نبینیم» (مؤتمن، کتاب سابق الذکر) و چنین نتیجه میگیرد: «باری مسلک وحدت وجود از لحاظ اصول عقاید اخلاقی بهمان نتایج مادیگری منجر میشود، یعنی: نفی آزادی و اختیار بشر، یکسان و بی تفاوت بودن اعمال، مشروعیت و حلالت لذات دنیوی. . . روحانیت و معنویت متصوفه، گرچه بظاهر متضاد با ماهیت مادیگری است، اما در واقع عین آنست، با این اختلاف که اگر تصوف از مادیگری عقلانی تر نیست، دست کم والاتر و شاعرانه تر از آنست». با وجود این، دوتاسی بسان دومنار، برخی از اندیشه های عرفانی عطار را همانند پاره ای از دستورات انجیل و تورات و سخنان پولس قدیس و اوگستن قدیس و یوحنا قدیس و دیگر قدیسین مسیحی یافته است.

حال که نمونه و معیاری از پر خاشگری خاورشناسان قرن پیش را نسبت به تصوف و عرفان ایرانی بدست دادیم، بمر مطلب خود باز میگردیم:

دومنار در مورد حافظ مینویسد: «حافظی گمان بزرگترین گوینده غنائی ایرانست. حافظ که صاحب تخیلی بسیار باریک و حساسیتی دل انگیز در قبال طبیعت و هنر بود، اگر در آتن یا روم چشم جهان میگشود، همآورد آنا کرئون (Anacréon) یا تیبول (Tibulle) میشد»^{۱۲}. حافظ از دیدگاه ما نمونه برجسته طبع حساس و سریع التأثير و جمال پرست شرقی است که سرمست از باده شغف، در قالب یک شعر، جمال صورت و کمال مطلوب را بیان میکند. با وجود این، دومنار هیچ شاعر پارسی گوی

9 - A. L. M. Nicolas, La Divinité et le vin chez les Poètes Persans, Marseille, 1897, p. 13.

10 - Garcin de Tassy, la poésie philosophique et religieuse chez les Persans d'après:

(منطق الطیر فریدالدین عطار)، چاپ سوم، پاریس ۱۸۶۰.

۱۱ - « . . . در جمع سلسله رساله های طیر» که از ابن سینا و غزالی و دیگران باقی است، منطق الطیر عطار از حیث عمق تعلیم و قدرت داستان پردازی مزیتی خاص دارد. از آن میان مخصوصاً رساله الطیر غزالی بدستان عطار بیشتر میماند. . . رساله ای هم عزالدین مقدسی متوفی در ۶۷۸ هجری بنام کشف الاسرار عن حکم الطیور و الاظهار پرداخته است که از رساله الطیر غزالی ماخوذست، تحقیق در احوال و اشعار عطار، عبدالحسین زرکوب، راهنمای کتاب، آبان ۱۳۴۲، ص ۵۲۳.

۱۲ - آندره دوشنیه (André de Chénier) نیز حافظ را آنا کرئون ایران میخواند.

را نزدیکتر از سعدی به ادبای غربی نیافته است و ظاهراً هیچ شاعر ایرانی نیز بیشتر و بهتر از سعدی، قریحهٔ دومنار را دریافتن وجوه مشترک میان شعرای غربی و شرقی برنیانگیخته است. مقایسهٔ نظرات دومنار دربارهٔ سعدی با ملاحظات وی مربوط به خیام و جلال‌الدین محمد و حافظ، مؤید این مدعی است؛ «شخص غالباً نویسندگانی را می‌پسندد، که فکر و معنویات وی را بهتر می‌گویند، نویسندگانی را دوست داریم که بسبب و شیوهٔ ما نزدیکترند»^{۱۳}.

باربیه دومنار بسال ۱۸۸۰ ترجمهٔ کامل بوستان را با مقدمه و حواشی و تعلیقات بچاپ رسانید^{۱۴}. در مقدمهٔ کتاب مینویسد: منظور سعدی از نگاشتن گلستان و بوستان، پراکندن و ترویج دستورات اخلاقی است؛ ولی «نه به مفهومی که قرآن و شریعت خشک از آن مراد میکنند، بلکه اخلاقی متعلق به همهٔ بشریت، بمعنای راستین کلمه، اخلاقی که خداوند بر صفحهٔ قلب آدمیان حک کرده است»، مثلاً به شاهان و رعایا آموختن وظائف و تکالیف آنان و غیره... بعقیدهٔ دومنار، سعدی طبعاً به عرفان تمایل و گرایش بسیار نداشت، اما چون در عصری میزیست که تصوف «مانند مذهب یک عامل عمومی تربیت» (ز. مؤتمن) بشمار میرفت، نتوانست از مسیر معتقدات روز دور و برکنار بماند؛ بهمین دلیل چاشنی تصوفی در شعر او هست. سخن - سنجان اروپائی «با علم به اینکه در مقام معنویت و روحانیت حافظ مبالغه شده است، حافظ را بی‌گمان بزرگترین گویندهٔ غنائی و سعدی را بشردوست‌ترین و مهربانترین آموزگار اخلاقی اسلام میدانند».

این ملاحظات از غایت وضوح احتیاج بشرح ندارند. اخلاقی که منحصرراً از قرآن و شریعت اسلامی تترأد و از تعصب و تحزب و «زهد و تصلب و خشونت انعطاف‌ناپذیر» برکنار باشد، شاید به کار مردم غیرمسلمان نیز بیاید. وانگهی سعدی «ناظری غیرصوفی و ضمناً آشنا بمشرب تصوف» است و به شاه و گدا راه و رسم زندگی می‌آموزد؛ پس عجب نیست اگر در شرق و غرب «ذکر جمیلش در افواه عام افتاده و صیت سخنش در بسیط زمین فرو رفته و قصب‌الجیب حدیثش چون نیشکر می‌خورند و ورقهٔ منشآتش چون کاغذ زر می‌برند». باربینه دومنار در پایان کلام می‌گوید: «هیچ نویسندهٔ شرقی نزدیکتر از سعدی بشعر و ادب ما نیست».

ارنست رنان (E. Renan) منقد هوشیار و صاحب‌نظر فرانسوی در همین معنی می‌گوید (۱۸۸۰): «سعدی واقعاً یکی از گویندگان ماست. ذوق سلیم و تزلزل‌ناپذیر او، لطف و جاذبه‌ای که برویاتش روح و جان می‌بخشد، لحن سخریه‌آمیز و پر عطوفتی که با آن معایب و مفاسد بشریت را ریشخند و طعن میکند، این همه اوصاف که در نویسندگان شرقی بندرت جمع می‌آید، او را در نظر ما عزیز میدارد. وقتی آثار سعدی را

میخوانیم، گوئی با یک نویسندهٔ اخلاقی و حکمت‌آموز رومی، یا یک منقّد بذله‌گو و شوخ طبع قرن شانزدهم، سروکار داریم».

موجبات اعتبار سعدی بطور اجمال در این تحلیل هوشمندانهٔ شارل دو فرمری (مترجم گلستان) آمده است^{۱۵}:

«مطالعهٔ بوستان باندازهٔ گلستان لذت بخش نیست. این امر همانطور که سیلستر دوساسی نشان داده، بعلت یکنواختی وزن و بحر بوستان است؛ بعلاوه اندیشه‌های عرفانی سعدی در بوستان بیشتر از گلستان رسوخ کرده و جا گرفته‌اند. خردهٔ دیگری که بر بوستان میتوان گرفت، وفور استعارات و کنایات و صناعات لفظی و احیاناً ابهام و اطناب آنست»^{۱۶}؛ با وجود این «بوستان بجهات مختلف، مورد پسند دوستداران ادبیات و تاریخ شرقی قرار خواهد گرفت و حتی شاید بیش از گلستان برای آنان جذاب و سودمند باشد؛ زیرا روایات تاریخی آن فراوانتر است و این روایات در بوستان بطور کلی توسعه و بسط بیشتری یافته‌اند. علاوه بر این بوستان حاوی نمونه‌های عالی و ارستگی و احسان و فروتنی است. در بوستان استعارات و تشبیهات و ضرب‌المثل‌ها و اشارات به معتقدات خرافی مسلمین بوفور وجود دارد و شناخت این نکات که بدون شرح و تفسیر ممکن نیست، ضرور است». ارنست هاملین (E. Hamelin) در مقدمهٔ ترجمهٔ گلستان به لهجهٔ پروانسال (Provençal) (از مشتقات زبان فرانسه)^{۱۷}، نخست از نفوذ و رسوخ تدریجی علم و ادب شرق در سرزمین فرانسه، از روزگار جنگ‌های صلیبی و فتح اسپانیا بدست اعراب، تا سده‌های هفده و هیجده و نوزده که خصوصاً شعر و ادب شرق

۱۳ - «ما شاعری را بیشتر دوست میداریم که با رغبت‌های نهانی و نوع احساس ما متجانس بوده، یعنی اندیشه و احساس او با حرکت فکری و جهش روحی ما هماهنگ باشد»، علی دشتی.

14 - Le Bousthan ou verger de Saadi, traduit par A.C.B. de Meynard, PARIS, 1880.

۱۵ - مقالهٔ شارل دو فرمری دربارهٔ بوستان سعدی در:

Journal Asiatique, Avril - Mai 1859, p. 452-468.

۱۶ - «شهرت گلستان، بعلت سبک روان و متنوع و دستورات جذاب و دلپذیر و حکمت علمی و لطایف فراوان آن، در شرق و غرب بیشتر از بوستان است»، از مقالهٔ ا. مسعود، در مجلهٔ Horizon سپتامبر ۱۹۵۸، تحت عنوان: Le Baladin du monde oriental.

17 - La littérature orientale en France, au XVII et au XVIII siècle - Le Gulistan de Saadi et sa traduction du Persan en provençal. Introduction aux histori causido dou Gulistan de Saadi de M.L. Piat, par Ernest Hamelin, Montpellier, 1888.

مترجم منتخب گلستان را مستقیماً از فارسی به پروانسال برگردانیده، «آنچه را که از لحاظ اصول اخلاقی ما (فرانسویان) محتملاً زننده و ناشایست بود از قلم انداخته است».

در فرهنگ فرانسه اهمیت بسزایافت و به مقام و مرتبتی بلند رسید و گویندگان فرنگی بترجمه و اقتباس آثار شرق پرداختند و نویسندگان وادبا و نمایشنامه‌نویسان از این منبع سرشار الهام گرفتند سخن می‌گویند، و سپس مینویسد: «با این همه چنین مینمایند که نخبگان و زبندگان به سعدی عنایت و التفات خاصی مبذول داشته‌اند. آندره دوریر در سال ۱۶۳۴ نخستین بار گلستان را بزبان فرانسه ترجمه کرد و در سال ۱۶۵۱ Gentius در آمستردام آنرا بلاتینی برگردانید. ترجمه جدیدی از گلستان به قلم d'Alègre در سال ۱۷۰۴ و به سال ۹۱ - ۱۷۸۹ ترجمه دیگر آن بوسیله Abbé Gaudin بچاپ رسید. در قرن نوزدهم، ترجمه Semelet در سال ۱۸۳۴، و ترجمه دوفرمری بسال ۱۸۵۸ انتشار یافت. گلستان در واقع مورد پسند و مقبول طبع ظریف و فیلسوف مآب پدران ما افتاد. این کتاب . . . که سبک ساده و بی‌تکلف آن وقتی سخن از نویسنده‌ای آسیائی در میان است مایه شگفتی است، علاوه بر جذبه و کشش‌نازگی، در عصری که ادبیات شامل همه چیز بود و خصوصاً تاریخ اجتماعات و ملل را در بر میگرفت و تنها نیروی آن بشمار میرفت، می‌بایست لطف و گیرندگی خاصی داشته باشد». ویس از آوردن صورت. بالنسبه کاملی از گویندگان و نویسندگان و داستان‌سرایان و فلاسفه فرنگی ملهم و متأثر از شعر و ادب و حکمت شرقی از آغاز تا قرن ۱۹ مینویسد: «آنچه گفتیم خصوصاً مربوط به تأثیر شرق در زمینه ذوق و خیال مردم مغرب زمین بود، حال باید از تأثیری که شرق در عقول و قلمرو فکر فرنگیان داشته است و وسعت و شدت آن ظاهراً کمتر از تأثیر نخستین نیست، سخن گوئیم و برای این مقصود نمونه و شاهد بهتری از گلستان نمی‌توانیم یافت»^{۱۸}. «میتوان گفت که گلستان کتاب اخلاق عملی یا دستور العمل زندگانی است و اگر اندیشه تنظیم و تدوین مجموعه‌هایی با این شیوه و عنوان (اخلاق عملی) که در مدارس قدیم ما بصورت کتب درسی معمول بود، از گلستان سعدی اخذ نشده باشد، قدر مسلم اینست که در خاطرات دوردست کودکی‌مان، خاطره مبهم کتاب اخلاق عملی کلاسیکی را می‌یابیم، که حکایات شرقی با حکایات سعدی شباهت فراوانی داشته‌اند... تعالیم اخلاقی‌ای که بسادگی از نوشته‌های سعدی استنتاج میشود، بخوبی معرف اعتلاء هوش مردی است که ارزش واقعی هر چیز را در این جهان باز شناخته و بدون قطع علاقه از امور دنیوی، در اوج فکر و رفعت اندیشه، احکام سرنوشت را بدیده تسلیم و رضا نگریسته است. هر چند مردی عمقاً مؤمن و مذهبی است، اما در سراسیمه عرفان نیفتاده و واقعیت جهان را از نظر نیانداخته است. این فلسفه آرام‌بخش و صفا و وفای الفت‌انگیز سعدی که گاه‌گاه در پس ریشخندی ظریف پنهان است، پدران ما را محظوظ میداشته است. سعدی در پیشگاه ولتر شأن و مقامی بس جلیل داشت، فیلسوف داستان بنام خود Zadig را در پناه

نام سعدی و بصورت ترجمه یکی از نوشته‌های او منتشر کرد... گلستان ظاهراً در قرن هیجدهم کتاب برگزیده بسیاری از طبایع وزین و ممتاز بوده است! و هاملن درباره جذبه گلستان در آن زمان داستانی نقل میکند که ما خلاصه‌اش را در اینجا می‌آوریم: وقتیکه سعدی کارنو (Sadi Carnot) بریاست جمهوری فرانسه رسید، نام نیمه شرقی او کنجکاوی مردم را برانگیخت. برخی می‌پنداشتند که سعدی نام پدر اوست و کارنو آنرا باسم خود افزوده است، از اینرو نام او را سعدی - کارنو مینوشتند. بحث در باب این وجه تسمیه کم‌کم بکوچه و بازار کشید و در افواه عام افتاد. روزنامه‌نگاران فرصت طلب، ادعای مردم را بحق باطل دانستند، اما توضیح نادرست دیگری بجای آن شایع ساختند؛ بزعم آنان چون یکی از عموهای رئیس جمهور، گلستان را به فرانسه ترجمه کرده بود، نام سعدی بر او و خاندانش بماند. هیچکدام از این پندارها پایه و مایه درستی ندارد. ژنرال کارنو مردی ادب‌دوست و دانشمند بود، اما نه او و نه کسی دیگر از خاندانش، گلستان سعدی را بزبان فرانسه برنگردانیده‌اند و در اشعارش نیز نشانه تقلید یا اقتباس از سعدی مشهود نیست؛ لکن او و زنش که ترجمه گلستان به قلم دوریر کتاب بالینیش بود، سعدی را سخت گرامی میداشتند و بسبب این علاقه، نخستین پسر آنان سعدی نام گرفت و از آن پس این نام بر آن خاندان بماند.

استنتاج هاملن در خور اعتناست: «قصه گویان و داستان‌سرایان جنوبی سرزمین ما قطعاً میتوانند مضامین زیبایی از گلستان اخذ و اقتباس کنند. اگر برخی از حکایات گلستان بسن محلی ما نزدیک نباشند و نتوانند با آنها بیامیزند، جای بس شگفتی خواهد بود. بهر حال لافوتن چنان بخوبی از عهده اقتباس داستانهای بیدپای و ایسوفوس برآمده است که توفیق او مایه دلگرمی و تشویق کسانی تواند بود که میخواهند برخی از گوشه‌دارترین حکایات سعدی را بزبور فاخر سنن بومی ما بیارایند». (Villemain) مدعی است که سرایندگان رامشگر قدیم ما چیزی به تمدن باستانی یونان و روم وامدار نیستند و فقط با ادبای شرقی مشابهت واقعی و خویشاوندی قریحی دارند. ما نمی‌دانیم این دعوی تاچه اندازه راست است، اما آنقدر هست که بتوان بهره‌ای از ادبیات شرقی را به مایه ادبیات بومی ما (بزبان Oc) افزود و بوجود این قابلیت ادبیات محلی ما (که میتواند از شعر و ادب شرقی رنگ گیرد و تأثیر پذیرد) حکم کرد».

۱۸ - مینویسد: «... برخی بر این گمانند که سعدی زبان لاتینی نیز میدانست و دعوی آن دارند - بدون ارائه دادن سند و مدرک معتبر - که شیخ آنار Sénèque را خوانده بود» ۱ ص ۱۵.

در جهان فرهنگ و هنر چه میگذرد

نگاهداری رنگ نقاشیهای التامیرا

التامیرا غاری است در اسپانیا که در آن مردم غارنشین دوران نوسنگی از پنجاه هزار سال پیش نقاشیهای کردهاند. اینک دانشمندان اسپانیایی برای آنکه رنگ این نقاشیها نبرد اسبابی تعبیه کردهاند که از رسیدن اشعه ماوراء بنفش به آنها جلوگیری میکند. این شیوه را در غارهای دیگری که نقاشیهای دیواری مردم نوسنگی در آنها موجود است نیز به کار خواهند بست.

یازدهمین سده سالگرد مرگ جاحظ

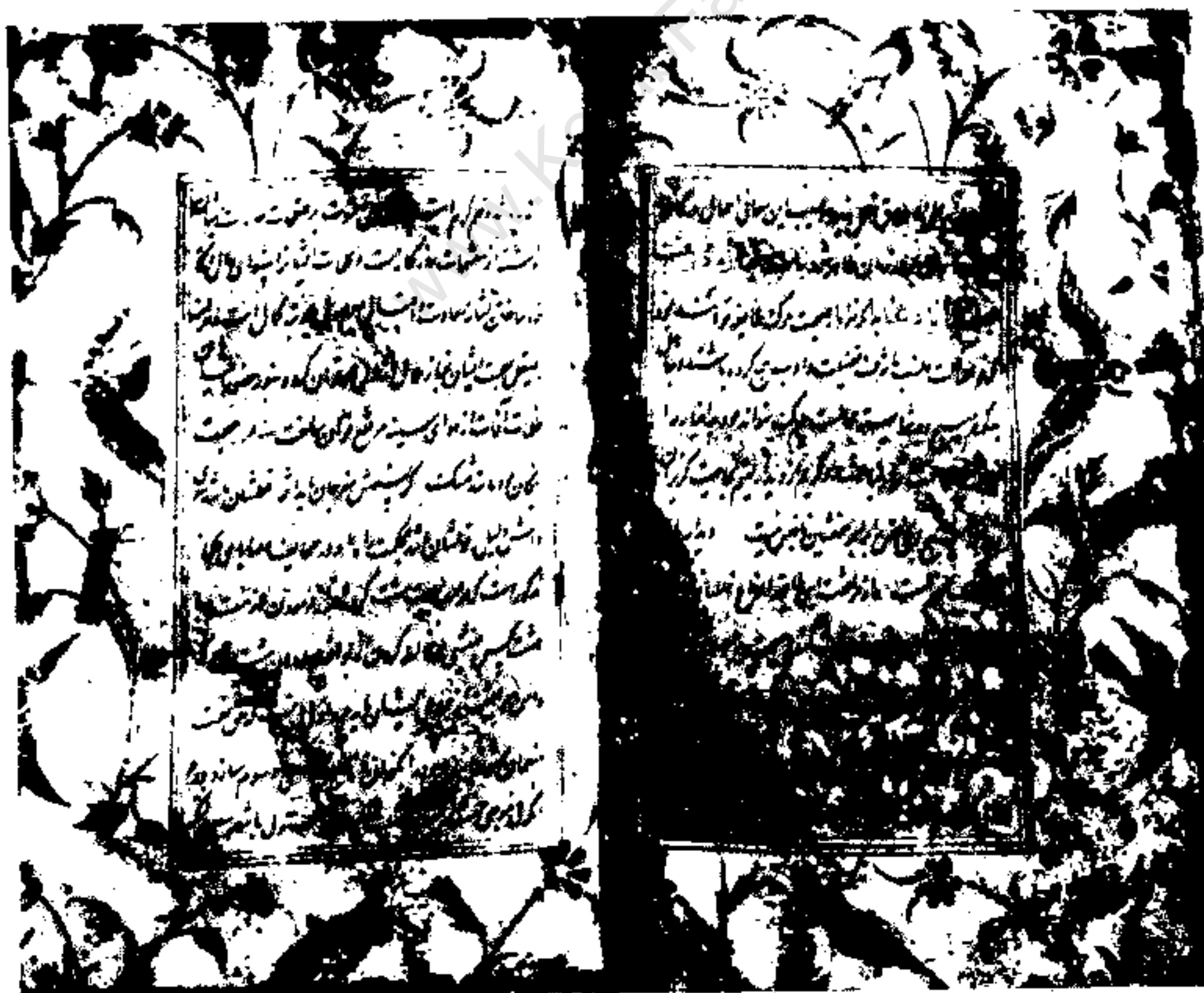
ابوعثمان عمرو بن بحر که به سبب چشمان برآمدهاش

به جاحظ مشهور شد از دانشمندان بزرگ بصره و از ادیبان نویسندگان توانای عرب است.

در قرن سوم هجری میزیست و به سال ۲۵۵ ه. ی برابر با ۸۶۹ میلادی تقریباً به نود سالگی درگذشت. در بسیاری از رشته ها تألیفات فراوان دارد. چون از متکلمان معتزلی بوده کتابی در «خلق القرآن» دارد و نیز در «رد علی المشبهه» و «رد علی النصارا».

در باره نژادها هم کتابهایی و رسالاتی همچون «کتاب العرب والموالی» و «کتاب العرب والعجم» دارد. در طبیعیات «کتاب الزرع والنحل» و «کتاب الحيوان»

دو صفحه از کتاب فوائد قطب شاهی موجود در موزه ملی دهلی





سرهای انطیوکوس اول خدایان یونانی و ایرانی

نسخه خطی فوائد قطب شاهی

از جمله نسخه‌های موجود در موزه ملی دهلی نو نسخه‌ای دوجلدی است که در ۱۹۴۸ از يك هنرشناس مجارستانی خریده شده و اخیراً مشخصات آن در نشریه لیت کلا چاپ هند منتشر شده است.

جلد اول آن ۸۲ صفحه است به قطع ۱۳۸×۲۲ سانتیمتر و دومی ۶ صفحه است به همین قطع. اما ۶ صفحه جلد دوم اصلاً قسمتی بوده از جلد اول که از صفحه ۷۲ تا ۷۷ باشد. و در جلد اول هم جای این صفحه‌ها خالی است، کاغذ آن سمرقندی است با مرکب سیاه بر آن نوشته شده با بسیاری نقش و نگار عنوانها یا با آب طلا نوشته شده یا با لاجورد. خط آن پاره‌ای نستعلیق است و پاره‌ای شکسته بسیار قرص و خوش. این نسخه به فرمان سلطان عبداللہ قلی قطب شاهی از پادشاهان غلکنده نزدیک دکن و در ۱۰۳۹ ه. ق نوشته شده و مشتمل است بر يك دیباچه و يك دستورالعمل ملکداری و شرحی درباره اخلاق وفائی بودن جهان با دادن امثال و داستانها و همچنین يك جنگ شعر.

گرد آورنده این نسخه مولانا اویس منشی نام دارد که به راهنمایی ابن خاتون وزیر سلطان بدین کار دست برده است و نیز خوش‌نویس خان قطب شاهی و نورائی قاضی زاده و حکیم

و «کتاب المعادن» از اوست در روانشناسی «کتاب النساء» و «کتاب الاخلاق الملوك» و «کتاب الجواری والغلمان» و «کتاب البخلا».

در «کتاب البیان والتبیین» از فصیحی عرب و سخنان آنان یاد کرده است.

در کتاب البخلا از نام‌آوران و به ویژه مشاهیر ایران سخن گفته است.

اینک یادبود یازدهمین سده مرگ اورا یونسکو برپا کرده و امسال برگزار می‌کند.

جشنواره فرهنگ عامیانه

از ۲۶ اوت تا ۴ سپتامبر ۱۹۶۹ يك جشنواره جهانی فرهنگ عامیانه در بوخارست برپا می‌شود در آن نزدیک به بیست کشور شرکت دارند و يك نمایشگاه هنرهای عامیانه هم برگزار می‌شود.

هنر آسیای میانه در دوران تیموری

از ۲۳ تا ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۹ کنگره‌ای تحت نظر یونسکو و آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی درباره هنرهای معماری و مینیاتورسازی و نسخه‌های خطی و تذهیب در سمرقند تشکیل خواهد شد.



سرهای هرقل و انطیو کوس اول

معاف کرده است. این معافیت شامل همه نویسندگان و آهنگسازان و نقاشان و پیکرتراشان ایرلند و خارجیانی است که در ایرلند اقامت گزیده‌اند می‌شود.

هزاره بنیادگذاری الازهر

الازهر کهن‌ترین دانشگاه اسلامی است که در ۳۶۷ هـ. ق برابر با ۹۶۹ م. به فرمان جوهر الکتاب الصقلی سردار فاطمیان مصر ساخته شده است. اینک هزاره ساختمان آن را برگزار خواهند کرد.

هزار و سیصدمین سالگرد بنیادگذاری قیروان

دولت تونس هزار و سیصدمین سالگرد بنیادگذاری شهر قیروان را از ۱۰ آوریل تا ۱۲ مه ۱۹۷۰ برگزار خواهد کرد.

در تنظیم مطالب این اخبار از بسیاری منابع از جمله خبرنامه یونسکو بهره گرفته شده است.

اسمعیل گیلانی و محمد مراد کاتب و محمد امین شاهنامه‌خوان و محمد صالح نایب قاضی با او همکاری کرده‌اند. نقشهای پشت جلد و شیوه جلدسازی سخت متأثر از شیوه معمول دوران صفویه است.

سر انطیو کوس اول در نمرود داغ

انطیو کوس کومازون پادشاه سلوکی در نمرود داغ واقع در کوههای تاوروس یا توروس آسیای صغیر پیکره‌های گولپیکری از سر خودش و خدایان مورد پرستش خویش و نیاکانش (از یونانی و ایرانی) ساخته است از آن جمله سرهای هرقل و زئوس و خودش هست که بلندی آنها تقریباً به پانزده متر می‌رسد.

معافیت هنرمندان از پرداخت مالیات

وزیر فرهنگ ایرلند طی تعلقه‌ای در «دیل» پارلمان این کشور به‌هنگام طرح بودجه سال ۱۹۶۹ اعلان کرد که برای بالا بردن سطح معنویات و فرهنگ مردم هنرمندان را از مالیات

خواستندگان و ما

درباره گراور و کلیشه - دوست گرامی آقای محسن آقاخانی طی نامه‌ای محبت‌آمیز خواسته‌اند تا مطالبی درباره گراور و کلیشه در مجله چاپ شود. ما این کار را که از شماره قبل آغاز کرده‌ایم در فرصت‌های مقتضی ادامه خواهیم داد.

کتابخانه فتاحی - سپاهی‌دانش گرامی آقای محمدعلی مهدوی در نامه خود ما را از وجود کتابخانه‌ای بنام کتابخانه فتاحی واقع در روستای مسلم‌آباد آگاه ساخته‌اند که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاری میشود.

مهاجرت آریاها - دوست محترم آقای دکتر سجادیه پیرامون مطالبی که زیر عنوان «آریاها و چگونگی مهاجرت آنان بفلات ایران» نوشته آقای جلیل ضیاءپور در این مجله به چاپ رسید توضیحاتی ارسال داشته‌اند که در زیر ملاحظه میفرمائید:

«الف - در پیرامون سرزمین ابتدائی آریائیها - Marquart معتقدست که آریان ویوچه همان خوارزم می‌باشد و کریستن‌سن یکی از محققین بنام نیز می‌نویسد: در آغاز دوره اشکانیان (آریان ویوچه) را ایرانیان بر ناحیه خوارزم انطباق داده بودند و حال آنکه بعدها که مرکز شاهنشاهی مجدداً بمغرب ایران انتقال یافت سعی شد که آریان ویوچه را در حدود آذربایجان جستجو کنند» (هر دو بنقل از کتاب مزدآپرستی در ایران قدیم) بعلاوه Sokolov (اوستاشناس و محقق روس) و R. Ghirshman معتقدند که محل اصلی قبائل هند و ایرانی آسیای مرکزی کنونی بوده است و این قبائل از دو طریق یکی از راه افغانستان به هندوستان و دیگری از طریق افغانستان بایران کوچ کردند (مدرك - کتاب ایران گیرشمن - زبان اوستائی سوکولف). من با انضمام این مطالب بمطالب مندرجه در مقاله آقای ضیاءپور نتیجه می‌گیرم که از نظر احتمالات علمی قراردادن فرض خود بر اینکه آریان ویوچه همان آسیای مرکزی باشد منطقی‌ترست (البته منظور از آسیای مرکزی ماوراءالنهر و ترکستان شرقی است).

ب - مسأله مهاجرت از شمال سیبری و اروپا حتی اگر در اصل منطقی باشد اینک بدون دلیل است و ذکر این جمله «اینک اکثر محققان بنا بر دلایلی نقطه مهاجرت را همان شمال سیبری می‌دانند و اروپا را کنار گذاشته‌اند» قابل تأمل بنظر میرسد زیرا اگر قرار باشد بامکان مسكون بودن سیبری در دوره‌های زمین‌شناسی اشاره شود هیچ دلیلی وجود ندارد که این قبایل بازمانده

ساکنین اصلی سیبری باشند و ممکنست از ابتدا در همین مناطق مسکونی زیست کرده باقی مانده باشند. البته ذکر مسأله آغاز سردی هوا که علت کوچ آریاها گردید قرینه بسیار خوبی بنفع این مسأله است که سیبری محل مهاجرت این قبایل بوده با اینحال قبول می فرمائید که بدلیل آگاهی اندک پیرامون شرایط آن ایام نمی توان این امر را کاملاً پذیرفت مضافاً اینکه لهجه و زبان ساکنین کنونی روسیه شمالی و سیبری تفاوت های فاحشی با زبان های هند و ایرانی دارا می باشد.

ج - شاید با تفاوت های خاص زبان های ارمنی و گرجی با دیگر زبان های رایج در فلات ایران و حواشی آن بتوان ادعا کرد که مهاجرت آریاها ب فلات ایران در دو گروه یا دونوبت کاملاً متمایز صورت گرفته و الا دلیل ندارد که علیرغم کوچ مشترک زبان ارمنه ب گروه خاصی از زبان های آریائی متعلق باشد (شباهت ارمنی یا پارسی کهن بیش از شباهت فرضاً زبان قبایل ژرمانی قدیم با پارسی قدیم نیست) یادآور میشود که بسیاری از واژه های مشابه پارسی و ارمنی احتمالاً در دوران های بعد در زبان ارمنی رخنه یافته اند.

د - W. Lian Worrel مدعی است که آریاها از راه فلات ایران به بین النهرین رفته اند. در این مورد لازم به تذکرست که چون از نظر خصائص آتروپولوژی بخشی که در کتاب فیلد آمده و نستورخ نیز ضمن اشاره به گروه هند و مدیترانه ای غیر مستقیم آنرا تأیید کرده ساکنین بین النهرین با مردم فلات ایران خصائص نژادی واحدی دارند و امکان دارد که واقعاً اینان سامی نژاد نباشند بلکه آریائی هایی باشند که بدلایلی بزبان عربی تکلم می نمایند.

ه - شباهت بسیار زبان اوستائی هم به زبان های ایران شرقی و هم ایران غربی از این نظر که محققینی آنرا پرداخته شرق ایران و دیگران آنرا مشابه زبان کردی نامبرده اند، مبین اینست که اگر مهاجرت آریاها ب این مناطق در دو گروه متفاوت بوده در زمان مشابهی با احتمال بسیار صورت گرفته است بنابراین حتی ذکر ۵۰۰ سال اختلاف نظر دمرگان درباره مهاجرت مادها و آریائی های مشرق شاید اساس درستی نداشته باشد.

و - خوانندگان گرامی هنر و مردم توجه تام دارند که بسیاری از این تحقیقات در زمان های پیش صورت گرفته بعبارت دیگر شاید متجاوز از ۵۰ - ۳۰ سال از انجام آنها بگذرد بنابراین امروز باید در پی تحقیقات جدیدتر و اساسی تر بود.

ز - و اما نکته ای که در پایان نگارنده اجباراً اشاره می کند آنست که متأسفانه حتی کتاب هنری فیلد هم از سمپاشی برخی از غرض ورزان اروپائی حکایتها دارد و بجاست که این مسائل را شناخت.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

ژکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

